

«قد جائکم من اللہ نور و کتاب مبین»

به راستی که از جانب خداوند،  
نور و کتابی روشنگر به سوی شما آمده است.  
(سوره مائده، آیه ۱۵)





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





قرآن  
و  
فرهنگ زمانہ

سید محمد علی ایازی

ایازی، سید محمد علی، ۱۳۳۳ -

قرآن و فرهنگ زمانه / [مؤلف] سید محمد علی ایازی - [رشت]:

کتاب مبین، ۱۳۷۸ .

۲۱۶ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار)،  
این مجموعه نخست به صورت مقالات پی در پی در مجله نامه مفید از  
سری انتشارات دانشگاه مفید حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است.

کتابنامه: ص ۲۰۹ - ۲۱۴ همچنین بصورت زیر نویس:

۱- قرآن و اجتماع. ۲- قرآن - شأن نزول. الف. عنوان.

۴۹ الف / ۴ / ۱۰۳ BP

۱۳۷۸

ISBN:964 - 92400 - 2 - 0

شابک: ۹۶۴-۹۲۴۰۰-۲-۰

## قرآن و فرهنگ زمانه

نویسنده: سید محمد علی ایازی

ناشر: انتشارات کتاب مبین

حروفچینی و لیتوگرافی: انتشارات کتاب مبین

چاپ دوم: ۱۳۸۰

چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی - قم

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۹۰۰ تومان

تثانی: رشت، خیابان منظره، بعد از مسجد فاطمیه، انتشارات کتاب مبین.

صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۸۸۳ تلفن: ۰۱۳۱-۳۲۲۵۱۲۵

تهران: ۶۰۳۵۸۶۹

## فهرست مطالب

۱۱	مقدمه:
۱۳	فصل اول: نگاهی به مسایل فرهنگی عصر بعثت
۱۵	جلوه های فرهنگی عصر بعثت
۱۶	۱. انعکاس مسایل اقلیمی و جغرافیایی
۱۸	۲. شراب در توصیفات بهشت موعود
۱۹	۳. توصیف آسایش و استراحت در بهشت
۲۰	۴. زن و حور العین در بهشت
۲۱	۵. تشبیهات و تمثیلات قرآن
۲۴	۶. انعکاس آداب و رسوم در قرآن
۲۷	۷. مبارزه قرآن با عادات و رسوم عصر جاهلیت
۲۸	۸. واژه ها و اصطلاحات برخاسته از افکار مردم حجاز
۲۹	۹. انعکاس دانستی های عصر جاهلی
۳۱	۱۰. قسم و نفرین در قرآن
۳۳	واقعیت های انکارناپذیر
۳۳	۱. ارتباط تنگاتنگ کلام خدا با کلام بشر
۳۵	۲. زبان قرآن
۳۷	۳. اسباب نزول
۳۹	۴. شرایط تاریخی عصر نزول

- ۴۰ الف - موقعیت سیاسی
- ۴۰ ب - شرایط فرهنگی
- ۴۱ ج - موقعیت اقتصادی
- ۴۲ د - شرایط اجتماعی
- ۴۴ هـ - موقعیت جغرافیایی
- ۴۶ و - موقعیت استراتژیک
- ۴۸ ۵ . انسجام و پیوستگی
- ۵۰ پاسخ به شبهه ها
- ۵۱ ۱ - جاذبه های کلی :
- ۵۲ ۲ - ارتباط با شنونده و خواننده :
- ۵۸ ۳ - جاودانی بودن تعالیم اسلام :
- ۶۰ ۴ - عمومیت داشتن برخی از روشهای زبانی قرآن :
- ۶۱ ۵ - عمومیت باورها :

### فصل دوم: نظریه اول: زبان قوم

- ۶۳ راه حل های کلی در پاسخ شبهه ها و اشکال ها
- ۶۵ زبان قوم
- ۶۶ مفهوم زبان قوم
- ۶۷ ویژگیهای زبان
- ۶۷ ۱ - قدرت جایجایی
- ۶۸ ۲ - قراردادی بودن
- ۶۸ ۳ - باروری
- ۶۹ ۴ - انتقال فرهنگی
- ۶۹ ۵ - گسستگی
- ۷۰ جنبه های عام و کلی زبان
- ۷۰ ۱ - رعایت ارتباط، انسجام و افهام .



۷۱	۲- دانش مخاطبین
۷۳	۳- انتظارات مخاطب
۷۷	۴- نقش هویت فرهنگی در زبان
۸۱	منظور از زبان قوم در قرآن
۸۴	پی آمدهای پذیرش زبان قوم در قرآن
۸۹	ویژگی های زبان قوم
۹۰	۱- زبان قوم، زبان عمومی توده مردم
۹۱	۲- داشتن ویژگی های فرهنگی و قومی
۹۳	۳- راه یافتن تسامح
۹۵	۴- راه یافتن پذیرفته های فرهنگ مردم
۹۸	شواهد برای زبان قوم بودن قرآن
۹۹	۱- رابطه تبلیغ با رعایت زبان مردم
۱۰۰	۲- حقانیت گفته های قرآن
۱۰۱	۳- تناسب وحی با زبان مردم
۱۰۳	<b>فصل سوم: نظریه دوم: بازتاب فرهنگ زمانه</b>
۱۰۵	نظریه بازتاب فرهنگ زمانه
۱۰۵	منظور از بازتاب فرهنگ زمانه
۱۰۷	توضیح نظریه
۱۰۸	احتمالات و وجوه سه گانه
۱۱۲	نمونه هایی از بازتاب فرهنگ زمانه
۱۱۴	تفاوت فرهنگ زمانه با نظریه زبان قوم
۱۱۸	تفاوت نظریه بازتاب با نظریه سوم
۱۱۹	جمع بندی
۱۲۴	اهداف گرایش به این نظریه
۱۲۶	پی آمدهای این نظریه

- اشکالات عمده نظریه  
 ۱۳۲ اشکال اول: ناسازگاری با اهداف رسالت  
 ۱۳۲ اشکال دوم: تنافی با قداست قرآن  
 ۱۳۴ اشکال سوم: نتیجه معکوس در تبلیغ به جای دفع اشکال  
 ۱۳۷ اشکال چهارم: تنافی با آیات قرآن کریم  
 ۱۴۰ اشکال پنجم: مقایسه قرآن با تورات و انجیل  
 ۱۴۵ اشکال ششم: ناسازگاری بالزوم زرفنگری در قرآن  
 ۱۵۰ اشکال هفتم: تهی ساختن قرآن از محتوا و پیام  
 ۱۵۴ اشکال هشتم: نفی جاودانگی قرآن  
 ۱۵۶
- فصل چهارم: نظریه سوم: تأثر از فرهنگ زمانه  
 ۱۵۹ تأثر از فرهنگ زمانه  
 ۱۶۱ تفاوت‌های این نظریه با به زبان قوم بودن قرآن  
 ۱۶۳ تفاوت این نظریه با نظریه دوم  
 ۱۶۸ نقد دیدگاه سوم  
 ۱۶۸ تبیین وحی  
 ۱۶۹ رابطه وحی با خداوند  
 ۱۷۶ خلاصه سخن  
 ۱۸۰ نمایه اشخاص، اعلام و موضوعات  
 ۱۸۳ فهرست آیات  
 ۲۰۲ فهرست روایات  
 ۲۰۹ فهرست منابع  
 ۲۱۰

## مقدمه :

شبهه ای که از زمان های نه چندان دور در محافل علمی مطرح است، این است که قرآن جلوه ای از عصر و زمان نزول به خود گرفته است و در برخی آیات به مسائلی اشاره می کند که نشان گر وابستگی به عصر خاص و مردم جزیره العرب دارد. طرح این شبهه، این پرسش را به وجود آورده است که آیا انعکاس چنین مطالبی در قرآن کریم که به اعتقاد ما معجزه جاویدان پیامبر خاتم و چراغ راهنمای همه انسان ها و تا همیشه تاریخ است، با جاودانگی و جهانی بودن آن سازگاری دارد؟ آیا طرح برخی موضوعات و مسائل و احکام در قرآن که محدود به قوم و زمانی خاص باشد، موجب محدودیت رسالت نمی گردد؟

به عبارت دیگر، اگر قرآن، بازتاب فرهنگ عصر جاهلیت و مردم حجاز و یا بالاتر، تعالیم قرآن متأثر از عادات و رسوم آن عصر و دستورات آن در پاسخ به مشکلات و نیازهای اجتماعی و انسانی آن زمان بوده است، چگونه می تواند با خواسته ها و آمال و نیازهای عصرهای دیگر مطابقت داشته باشد و چگونه می تواند کتابی جاویدان، جذاب و هدایت گر باشد و از همه مهم تر، این مسأله چگونه می تواند با وحی بودن قرآن سازگار باشد؟

کتاب حاضر، در پاسخ به این شبهه نگاشته شده است و از آن جا که این مسأله، بیشتر در این اواخر مطرح شده و در برخی نشریات کشور منعکس و

به جنبه های علمی و فرهنگی آن بیشتر توجه شده، به یکایک اشکالات با ذکر موارد و آیات، همراه با توضیحات لازم خواهیم پرداخت.

در این راستا، نخست، نمونه هایی از اشکال ها با ذکر مثال آورده شده و سپس به واقعیت های انکارناپذیر عصر نزول اشاره گردیده و آن گاه به اشکال ها پاسخ داده شده است. اما از آن جا که ریشه بنیادی دفع اشکالات و تحلیل علمی و تاریخی شأن نزول قرآن به تعیین موضع و جایگاه رسالت، وحی و سنخ تعالیم قرآن و ظرف بیان آن باز می گردد، به سه نظریه مطرح شده در این زمینه اشاره می شود و ضمن بازگویی کامل هر نظریه، پیامدهای آن نیز بیان می گردد. پذیرفتن هر یک از سه نظریه، مبنای پاسخ به شبهات خواهد بود که نگارنده، نظریه نخست، یعنی به زبان قوم سخن گفتن قرآن را پذیرفته و از آن دفاع می کند و دو نظریه دیگر را مورد انتقاد قرار داده و اشکالات آن را باز خواهد گفت. امید است این نوشته مورد قبول خوانندگان قرار گیرد و گامی در راه تکامل بحث برداشته باشد.

لازم به یادآوری است که این مجموعه نخست به صورت مقالات پی در پی در مجله نامه مفید از سری انتشارات دانشگاه مفید حوزه علمیه قم به چاپ رسید و هم اکنون با اندکی تصرف در اختیار خوانندگان قرار می گیرد.

سید محمدعلی ایازی

زمستان ۱۳۷۵

فصل اول:

---

نگاهی به  
مسائل فرهنگی عصر بعثت

---



## جلوه‌های فرهنگی عصر بعثت

از بحث‌های جدی و شبهه افکن در دانش تفسیر، وجود عناصری از فرهنگ عصر رسالت در قرآن است، که جلوه‌ای از عصر و زمان نزول را نشان می‌دهد و شبهه‌ای را القا می‌کند که آیا این مباحث قرآن، متأثر از فرهنگ زمان خویش و منطقه حجاز نیست؟ آیا نشان‌گر آن نیست که قرآن مربوط به عصر خاص و مردم معین است؟

برای توضیح این شبهه، ناچار باید همه نکات و جنبه‌های آن را مورد توجه قرار داد و مواردی را که تأثیر پذیری قرآن را از فرهنگ زمانه نشان می‌دهد بازگو کرد، تا روشن شود که آیا این انعکاس، در رنگ پذیر کردن دعوت قرآن تأثیر دارد، یا انعکاس آن طبیعی و در هر پیام و سخن ارشادی و الهی اجتناب‌ناپذیر است، گرچه این پیام برای همه عصرها و دعوت آن جاویدان باشد.

آیات شبهه برانگیز بر چند دسته‌اند: گروهی از آن‌ها فرهنگ و آداب مردم جاهلی را نشان می‌دهد، گروهی دیگر، نیازها و خواسته‌های مردم آن عصر را ترسیم می‌کند و گروهی دیگر نمایانگر ارزش‌ها و دانستنی‌ها و باورهای مردم حجاز هستند. اکنون برای این که با جنبه‌های گوناگون این شبهه‌ها آشنا شویم، یکایک آن‌ها را مطرح می‌کنیم:

## ۱. انعکاس مسایل اقلیمی و جغرافیایی

قرآن در توصیف بهشت و جهنم به مسایل و اموری پرداخته که بیشتر در ذائقه اهالی حجاز، دلبذیر و فرح انگیز است. کسی که در سرزمین خشک و بی آب و علف و هوای گرم و سوزان زندگی می کند، همواره چشم به آسمان دوخته تا ابری بیارد و زمین را نمناک کند؛ همواره در جستجوی آب زلال و گواراست؛ سبزه و درخت و باغ و بوستان برایش لذت بخش و دست نیافتنی است؛ لذا توصیف بهشت برای چنین خواهش و تمنایی به رؤیا و خاطره های دل انگیز می ماند.

«مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير

طعمه» (محمد/ ۱۵)

مثل بهشتی که به پارسایان وعده داده شده چون باغی است که در آن نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش پرنگشته و جوی هایی از شیر که مزه اش دگرگون نشده است.<sup>۱</sup>

«عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیراً» (انسان/ ۶)

از چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و به دلخواه خویش جاریش می کنند.

«و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقکم

الله» (اعراف/ ۵۰)

و دوزخیان، بهشتیان را آواز دهند که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزد.

«و ظل ممدود \* و ماء مسکوب \* و فاکهة کثیرة» (واقعه/ ۳۲-۳۰)

[مقربان خدا و سبقت گیرندگان در باغستان های پر نعمت] ... که در سایه ای پایدار و آبی ریزان و میوه ای فراوان به سر می برند.

۱- لازم به یادآوری است که ترجمه آیات، بیشتر از ترجمه فارسی آقای مهدی فولادوند، گاه با اندکی تصرف استفاده شده است.



بی گمان تکیه قرآن در توصیف بهشت، به نعمت هایی چون آبی که رنگ و بویش برنگشته، جویبار هایی که لذت بخش و فرح انگیز است، یا چشمه هایی که اهل بهشت بتوانند از آن آب بنوشند و اگر بخواهند جاریش کنند، یا خواهش اهل جهنم از بهشتیان که از آن آب و روزی به آنان نیز بدهند، برای کسی مهم و درك کردنی است که مسأله حیاتی آب را در زندگی روزمره خود همواره لمس می کند و با آن دست به گریبان است. اما برای کسانی که سراسر اطراف و اکناف زندگی آنان را آب فراگرفته و سبزه و درخت و رود و رودخانه از همه سو در دسترس است، تشنگی و خشکی و عطش بی مفهوم و تا حدی غیر قابل لمس و درك است و طرح آن چندان مهم و جذاب نمی نمایاند.

تصور کنید برای کسانی که در مناطق سرسبز و همیشه بهار مناطق استوایی، مناطق شمالی یا مناطق کوهستانی ایران زندگی می کنند، واقعاً توصیف رودهای پرآب و درختان سرسبز تا چه حد فرح انگیز و دلنواز است. بی گمان جاذبه ای که این توصیفات برای یک صحرائشین دور از آب و سبزه در منطقه ای گرمسیر و خشک و سوزان دارد برای افراد دیگر ندارد. توصیفات از این دست در آیات دیگر، درباره بهشت و زیبایی های آن وجود دارد. مثلاً در قرآن بیش از ۵۱ بار این تعبیر آمده است:

#### «جنات تجري من تحتها الانهار»

بهشت مانند باغ هایی است که از زیر آن نهرهایی عبور می کنند. این جمله، تاچه اندازه برای یک فرد غیر حجازی جذّاب و فرح انگیز است؟ به همین دلیل گفته اند: بهشت قرآن با فرهنگ و ذائقه مردم جزیره العرب تناسب دارد. این معنا آن گاه روشن تر می شود که در قرآن از میوه هایی از این بهشت یاد می شود که در آن مناطق یافت می شده، مانند: انگور، خرما، عناب، زیتون، انجیر، و نه میوه هایی که مربوط به مناطق دیگر است مانند: گیلاس، آلبالو، آناناس، پرتقال، لیمو و ده ها میوه مناطق معتدل و سردسیر.

## ۲. شراب در توصیفات بهشت موعود

تأکید و توصیف قرآن از شراب در سوره های مختلف با همه خصوصیاتش برای اهل بهشت موعود، دقیقاً با فرهنگ مردم حجاز متناسب است که در ادبیات، شعر و زندگی روزمره خود به آن اهمیت فراوان داده و از آن یاد می کرده اند. گاه، ادیبی سخنور، شعرها می سراید تا رنگ یا قوتی شراب و سکر و بکر بودن آن را برای مخاطبان خود توصیف کند. قرآن نیز، دقیقاً برای مردم عرب که در فرهنگ ادبی و اجتماعی خود با شراب خو گرفته اند، از بهشتی سخن می گوید که در آن نهرهای شراب است:

«وانهار من خمر لذة للشارین» (محمد/۱۵)

و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است.

شرابی که پاک و لذت بخش است.

«وسقاهم رهیم شراباً طهوراً» (انسان/۲۱)

و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند.

«یسقون من ریح مختوم \* ختامه مسك» (مطففین/۲۵ و ۲۶)

از باده ای مهر شده نوشانیده شوند. باده ای که مهر آن مشک است.

«فی جنات النعیم \* علی سرر متقابلین \* یطاف علیهم بکأس من معین \* بیضاء

لذة للشارین \* لافیها غول و لاهم عنها ینزفون» (صافات/۲۷-۲۳)

در باغ های پر نعمت، بر سریرهایی در برابر یکدیگر، با جامی از باده

ناب پیرامونشان به گردش در می آیند. باده ای که سخت سپید است و

نوشندگان را لذتی خاص به دست می دهد.

چنین توصیف هایی از خمر و شراب برای اهل بهشت با آن دستورات

غلاظ و شداد در حرمت خمر در کتاب مقدس و آسمانی چون قرآن، اندکی

تعجب برانگیز است، اما در عین حال می بینیم برای بهشت موعود و آینده

انسان هادقیقاً از همان چیزی استفاده می‌شود که در زندگی آنان مطلوب است.<sup>۱</sup>

### ۳. توصیف آسایش و استراحت در بهشت

از نکات جالبی که در قرآن در توصیف بهشت آمده و با فرهنگ و ادبیات مردم آن عصر متناسب بوده، توصیف شکل نشستن و برخاستن و لمیدن و آسایش کردن است که در مجالس اعیان و اشراف و رؤسای قبایل عرب مرسوم و متعارف بوده که مردم بادیه نشین و دست به دهان و فقیر همواره در آرزوی رسیدن به آن بودند و در ذهن و خیال خود چنان جایگاهی را می‌پروراندند و آرزو می‌کردند:

«متکین علی رفرف خضر و عقری حسان» (الرحمن/ ۷۶)

بربالش سبز و فرش نیکو تکیه زده اند.

«متکین علی فرش بطائنها من استبرق و جنی الجتین دان» (الرحمن/ ۵۲)

بر بسترهایی که آستر آن‌ها از ابریشم درشت بافت است، تکیه می‌زنند و چیدن میوه آن دو باغ به آسانی در دسترس است.

«عالیهم ثياب سندس خضر واستبرق و حلوا اساور من فضة وسقاهم رهیم شراباً

طهوراً» (انسان/ ۲۱)

در بهشت، جامه پوشان، ابریشمی سبز رنگ و دیبای ستبر در بردارند و با دستبندهای سیمین در خدمت‌اند و باده‌های پاک می‌نوشانند.

این توصیفات شاید در مقایسه با کاخ‌ها و بوستان‌های مناطق دیگر حیرت‌انگیز و استثنایی نبوده، اما برای اعراب منطقه حجاز که شکوه و جلال کاخ‌های ایران و روم و ثروتمندان آن را ندیده، بی‌گمان جذاب و دل‌انگیز بوده، لذا قرآن از نعمت‌های مأنوس همان منطقه استفاده کرده و برای توصیف بهشت از این نمونه‌ها بهره برده است.

۱. صفار، ابتسام، مرهون التعابیر القرآنیة والبیئة العربیة/ ۳۰۱.

#### ۴. زن و حور العین در بهشت

درباره زن و حورالعین بهشتی نیز داستان از همین قرار است و در آیات بسیاری دیدار زنان زیبا و پاک، دلبرانی فروهشته که هیچ جن و انسی به آن‌ها دسترسی پیدا نکرده و دخترانی چشم درشت و خیره کننده را وعده می دهد و به زندگی سخت و ملال آور آنان رونق می بخشد:

«وبشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار...»

ولهيم فيها ازواج مطهرة...» (بقره/۲۵)

به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند مژده ده که ایشان را باغ هایی خواهد داد که از زیر درختان آن جوی ها روان است ... و در آن جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت.

«فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان \* کأنهن الیاقوت

والمرجان» (الرحمن/۵۶ و ۵۸)

در آن باغ ها دلبرانی فروهشته نگاهند که دست هیچ انسی و جنی پیش از ایشان به آن‌ها نرسیده است ... گویی که آن‌ها یاقوت و مرجاند.

«و حور عین \* کأمثال اللؤلؤ المکنون» (واقعه/۲۳ - ۲۲)

در آن بهشت حوران چشم درشت مانند لؤلؤ نهان شده میان صدف وجود دارند.

«متکین علی سرر مصفوفة و زوجناهم بحور عین» (طور/۲۰)

بر تخت هایی ردیف هم تکیه زده اند و حوران درشت چشم را همسر آنان گردانندیم.

این توصیف ها با ادبیات و فرهنگ شعری چنین مردمی سازگاری دارد و

تعبیراتی از این قبیل در قرآن فراوان به چشم می خورد.

## ۵. تشبیهات و تمثیلات قرآن

تشبیهات و تمثیلات قرآن با فرهنگ عرب حجازی مرتبط است. در فرهنگ عرب حجازی، آب جایگاه ویژه‌ای دارد و بهترین آب هم باران است. به همین دلیل آن را غیث (یاری کردن) می‌نامند. وقتی باران می‌آید می‌گویند: «غاث الله العباد» خدا بندگان را یاری نمود که باران نازل کرد.<sup>۱</sup>

قرآن می‌گوید:

«وان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل» (کهف/ ۲۹)

و اگر فریاد رسی جویند، آبی چون مس گداخته داده می‌شود.

درخواست آب و پاسخ آن با تعبیر غیث و استغاثه آمده است. در قرآن ۶۳ بار لفظ ماء آمده و بیشتر آن در تمثیلات و تشبیهات است. البته اگر تعبیرات دیگر چون باران، سراب، سیلاب، نهرها و دیگر واژه‌های مرتبط با آن را در نظر بگیریم به ده‌ها مورد می‌رسد و معلوم می‌گردد که مسأله آب تا چه حد در فرهنگ عرب اهمیت داشته و چرا قرآن متناسب با فرهنگ و تمایلات و خلاصه ورد و ذکر اهل ادب و هنر و مطابق با خواسته جاهلیت سخن گفته و به مناسبت‌های مختلف، این تشبیهات را به کار برده و از روانشناسی و خواسته‌های درونی مردم، نهایت استفاده را برده است.

به همین دلیل برای تبیین مسایل مهمی چون حیات دنیا، فرجام کفار، توسل به غیر خدا، ارزشمندی کارها، تعیین حق و باطل، ارزش اعمال کافران و مقایسه میان مؤمنان و کافران در قیامت، آن‌ها را به آب، باران و سراب تشبیه می‌کند.

«انما مثل الحياة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما ياكل

۱- الاطرقی، واجدة مجید، التشبیهات القرآنیة والبیئة العربیة/ ۷۸.

الناس والانعام حتى اذا اخذت الارض زحرفها... (یونس/۲۴)

در حقیقت مثل زندگی دنیا پسان آبی است که آن را از آسمان فروریختیم، پس گیاهان در روی زمین - از آن چه مردم و دام ها می خورند - با آن در آمیخت تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت.

والذین يدعون من دونه لايستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه و ما هو ببالغه (رعد/۱۴)

و کسانی که جز او را می خوانند، هیچ جوابی به آنان نمی دهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا آب به دهانش برسد در حالی که آب به دهان او نخواهد رسید.

وانزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها (رعد/۱۷)

خدا کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد، پس رودخانه هایی به اندازه خودشان روان شدند.

والذین كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الضمان ماء (نور/۳۹)

و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می پندارد.

ومثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء... كمن هو خالد في النار وسقوا ماء حميما (محمد/۱۵)

مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چون باغی است که در آن نهرهایی است از آبی... [آیا چنین نعمتی مساوی است با] کسی که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می شود...

از جمله تشبیهات مناسب با جغرافیا و فرهنگ عرب حجازی، سایه و بادهای خنک می باشد. برای یک صحرانشین در گرمای سوزان و تفتیده حجاز، موضوع سایه، آن هم سایه ای با دوام، بسیار مهم است، خصوصاً اگر در کنارش آبی و آبخاری، و وزش نسیمی باشد.

ووظل مدود\* و ماء مسكوب، (واقعه/ ۳۰ و ۳۱)

در سایه ای پایدار و آبی ریزان .

جالب است که مسأله ارزش گذاری ها هم در عرب با مسأله آب و آب دادن مطرح می شود و قرآن این مسأله را مطرح و در مقام ارزش گذاری با ایمان و عمل صالح آن رانفی می کند .

اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم

الآخر، (توبه/ ۱۹)

آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند کار کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده است .

از اهمیت آب برای جزیره العرب گفتیم . بی گمان، باران یکی از نمودهای این آب می باشد . باران برای محیط های خشک و سوزان، مبداء آب، و همه چیز به آمدن آن بستگی دارد . از آب خوردن گرفته تا کشاورزی و سرسبزی و نشاط روحی . این جاست که تشبیهات قرآن در موضوعات مختلف به باران انجام می گیرد و موارد آن بسیار است<sup>۱</sup> . جالب تر از همه، گاه عذابها را به باران های سیل آسا و صاعقه وار و تخریب کننده ای تشبیه می کند که برای آن محیط کاملاً مأنوس و شناخته شده است :

وار كصيب من السماء فيه ظلمات ورعد و برق، (بقره/ ۱۹)

یا چون کسانی که در معرض رگباری از آسمان قرار گرفته که در آن تاریکی ها و رعد و برق است .

وان يروا كسفاً من السماء ساقطاً يقولوا سحب مرموم، (طور/ ۲۴)

و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند گویند ابری متراکم است .

اگر بخواهیم اهمیت مسأله را در ارتباط با فرهنگ مردم حجاز بهتر درك

۱- به عنوان نمونه نگاه کنید به سوره های: بونس/ ۲۴، رعد/ ۱۲، بقره/ ۱۶۴، انفال/ ۱۱،

نحل/ ۱۰، طه/ ۵۳، حج/ ۶۳، نمل/ ۶.

کنیم، باید به دیوان عرب، یعنی اشعار فراوان عصر بعثت مراجعه کنیم که در آن چقدر مسأله آب، باران و سیل از قول شاعران معروف آن زمان در زبان‌ها مطرح بوده و چه اندازه مردم با این تشبیهات و مفاهیم سر و کار داشته‌اند.<sup>۱</sup> به همین دلیل است که گفته می‌شود قرآن، متناسب با فرهنگ زمان و محیط اقلیمی مخاطبان خود سخن گفته است.

### ۶. انعکاس آداب و رسوم در قرآن

قرآن به عقاید و آداب و رسوم مردم آن دوران توجه می‌کند. گرچه روش قرآن در این موارد این است که عقاید صحیح را تأیید و عقاید باطل را رد یا اصلاح کند، اما به هر جهت همان شبهه و اشکال مطرح است که قرآن به این امور توجه فراوان داشته و مسائلی آن مناطق را بازگو کرده است. مثلاً دربارهٔ سحر و کهان، آیات فراوانی نازل شده است، خصوصاً آن‌ها را لحاظ که کار پیامبر (ص) را سحر دانسته‌اند:

«قال الذين كفروا للحق ما جاءهم هذا سحر مبين» (احقاف/۷)

آنان که چون حقیقت به سویشان آمد منکر آن شدند و گفتند این سحری آشکار است.

«الفسح هذا ام اثم لاتبصرون» (طور/۱۵)

آیا این سحر است یا شما درست نمی‌بینید؟

همچنین داستانهایی دربارهٔ پیامبرانی چون حضرت موسی (ع) را نقل می‌کند که با کار سحر و پندآموزی از فرجام آن‌ها و در حقیقت با عقاید و فرهنگ آنان ارتباط دارد و یا این که ملائکه می‌آیند تا کار سحره را باطل کنند.

«يعلمون الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت» (بقره/۱۰۲)

آن افراد به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و آن‌چه بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود.

۱- الاطرقی، واجدة مجید، التشبیهات القرآنیة والبیئة العربیة/۷۸.



قرآن بیش از ۵۴ بار مادهٔ سحر را در شکل‌های گوناگون استعمال می‌کند و این نشان می‌دهد که در فرهنگ آن عصر، مسأله سحر و کیهانت تا چه حد رواج داشته است. این بحث در مورد ملائکه نیز صادق است. البته برخی آیات مربوط به کارهای ملائکه و قضایایی است که آنان در گذشته و در ارتباط با پیامبران داشته‌اند و این امر، طبیعی و نقل آن بی‌اشکال است، اما آیاتی وجود دارد که به عقاید عرب نسبت به ملائکه مربوط می‌شود، مانند:

«وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثاً» (زخرف/۱۹)

و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند، دختران پنداشتند.

«ان الذين لا يؤمنون بالآخرة ليمون الملائكة تسمية الانثى» (نجم/۲۷)

در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به صورت مؤنث نام می‌نهند.

«افأصفاكم ربكم بالبين واتخذ من الملائكة اناثاً» (سراء/۴۰)

آیا پنداشتید که پروردگارتان شما را به داشتن پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان، دخترانی برگرفته است؟

قرآن اصرار دارد بگوید که اعراب جاهلی ملائکه را (مؤنث) دختران خدا می‌دانند، اما این که چنین عقیده‌ای چه قدر اهمیت دارد و می‌تواند برای اعصار بعدی تأثیر اعتقادی و عملی داشته باشد، بحثی است که فقط در رابطه با انعکاس فرهنگ مردم آن زمان قابل توجیه است.

خداوند گاه توصیف‌هایی درباره ملائکه می‌کند که قابل توجه است و باید به حساب اخبار غیبی قرآن گذاشت:

«الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة رسلاً اولی اجنحة مضي وثلاث

ورباع» (فاطر/۱)

سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است فرشتگان را که دارای بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه اند، پیام آورنده، فرار داده است.

«وترى الملائكة حافين حول العرش يسبحون بحمد ربهم» (زمر/ ۷۵)  
 و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح  
 می گویند.

«تخرج الملائكة والروح فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة» (معارج/ ۴)  
 فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او  
 بالا می روند.

گاه قرآن درباره برخی فعالیت های خاص ملائکه در تدبیر این عالم سخن  
 می گوید که آن ها را هم باید به حساب غیب گرایی های قرآن گذاشت، مانند:  
 میراندن، موکل جهنم کردن، عذاب دادن، موکل بهشت بودن، فرستادن  
 باران، امدادهای غیبی در جنگ و سجده کردن بر آدم، که مجموعاً این دو  
 دسته، عقاید کلی هستند و برای آگاهی از جهان بینی الهی طرح شده اند.

این مسأله در توصیف جن به شکل گسترده و شگفت انگیزی صادق  
 است. آیات بسیاری در مورد جن و کارهایش آمده است. حتی سوره ای به  
 نام جن و ایمان آوردن آن ها نازل شده است. انعکاس برخی مسایل در قرآن  
 که عرب آن روز با آن سروکار داشته و یا عقایدی که بدان پایبند بوده مورد  
 بحث و اشکال نیست، آن چه مورد توجه است، اشاره به عقاید بس گسترده  
 مردم عرب درباره جن در زمینه های مختلف است مانند:

«وجعلوا لله شركاء الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات بغير علم» (انعام/ ۱۰۰)  
 برای خدا شریکانی از جن قرار دادند با اینکه خدا آن ها را خلق کرده  
 است. و برای او بی هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند.

«وانه كان رجال من الانس يوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا» (جن/ ۶)  
 و مردانی از انسان ها به جن پناه می بردند و بر سرکشی آن ها  
 می افزودند.

آیات بسیاری در شرح وقایع جن آمده است که تنها به مسایل فکری و ذهنی

مردم آن عصر اشاره می‌کند. به قول دکتر جواد علی در کتاب «المفصل فی تاریخ العرب»<sup>۱</sup> مسأله جن، کهانت و ملائکه، از عقاید بسیار رایج و مورد توجه عرب جاهلی بوده است؛ از جن می‌ترسیده، به او متوسل می‌شده، کارهایی را به او نسبت می‌داده که فاعل آن مشخص نبوده و یا می‌خواستند مشخص نشود.

در این صورت، قرآن مسؤول است که این عقاید را برای آیندگان و محیط‌های بزرگ فرهنگی تصحیح کند. به عنوان مثال، اگر چه «نسی» و عقب انداختن هر سال از ماه‌های قمری و یا مسأله جن برایشان مطرح نیست یا مشکل ذهنی در این که مثلاً ملائکه دختر خدا هستند یا خیر، ندارند و برای آنان فایده‌ای ندارد که بدانند جن و انس بر خدا دروغ می‌بندد یا نه، اما با این وجود قرآن مطرح می‌کند:

«وَأَمَّا النَّسِيُّ فَيُزَادُ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَحْلُونَهُ عَسَاءُ وَيُحْرَمُونَ  
عَامَاءُ (توبه/ ۳۷)

جز این نیست که جابجا کردن ماه‌های حرام، فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می‌شوند، آن را یکسال حلال می‌شمارند و یکسال دیگر آن را حرام می‌دانند.

«وَأَنَا ظَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسَ وَالْجِنَّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (جن/ ۵)

و ما پنداشته بودیم که انس و جن هرگز به خدا دروغ نمی‌بندند.

تنها توجیه این است که این‌ها، مشکلات آن عصر و عقاید صحیح یا سخیف مردم آن منطقه بوده است.

## ۷. مبارزه قرآن با عادات و رسوم عصر جاهلیت

قرآن برخی عادات جاهلیت و کارهای مردم آن عصر را توصیف کرده و در این موارد به مبارزه برخاسته و اعمال زشت آنان را از قبیل: ظهار، لعان،

۱ - جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶/ ۷۰۸.

ایلاء، نسیء، زنده بگور کردن دختران، ربا، لخت شدن به هنگام طواف، زنا و فحشا، تجارت با کنیزکان و به فحشا کشانیدن آنان و ... را نکوهش کرده است.

قابل توجه است که در جاهایی، قرآن کریم برخی از این رفتارها مانند حج و تحریم جنگ در ماههای حرام را دستکاری و آن‌ها را نگهداری می‌کند و برخی مانند: تعدد زوجات، سه طلاقه کردن زن، محروم کردن زن از برخی حقوق مانند ارث، شهادت و قضاوت (بنا بر نظریه مشهور) را تا حدی کنترل می‌کند.

بی‌گمان، این مسایل بازتاب رفتارهای اجتماعی محیط جزیره العرب است و اگرچه برخی از آن‌ها، در جاهای دیگر نیز رایج بوده، اما در جزیره العرب قرن هفتم میلادی بیشتر وجود داشته است و اگر قرآن در جایی دیگر نازل می‌شد، شاید بسیاری از این مسایل که در قرآن انعکاس یافته، مطرح نمی‌شد و برعکس جای خود را به عادات و رسوم و رفتارهای آن مناطق می‌داد.

## ۸. واژه‌ها و اصطلاحات برخواسته از افکار مردم حجاز

همان‌طوری که قرآن در مورد عقاید جاهلیت از قبیل: سحر، گنهانت، چشم زخم، نفاثات و ... بی‌توجه نبوده و آن‌ها را مطرح کرده است، از اصطلاحات و فرهنگ لغات عصر جاهلیت نیز استفاده کرده و در پیام‌های ارشادی و هدایتی خود، آن‌ها را به گونه‌ای جای داده است.

این لغات آن‌گاه که در حد انتقال مفاهیم و واژگان متداول مردم باشد، زبان قوم و لغت محاوره است، اما وقتی که صرفاً برخاسته از فرهنگ و عقاید و باورهای عرب جاهلی باشد، جای بحث و سؤال را فراهم می‌سازد، مانند واژگانی که درباره شیطان آمده است:

«رؤس الشیاطین» (صافات/۶۵)، «خطوات الشیطان» (بقره/۱۶۸ و ۲۰۸)، «اذا

مسهم طائف من الشيطان» (اعراف/۲۰۱)، «یتخبطه الشيطان» (بقره/۲۷۵)، «استهوته الشیاطین» (انعام/۷۱)، «مستی الشیطان» (ص/۲۱)، «اخوان الشیاطین» (اسراء/۲۷)، «تنزلت به الشیاطین» (شعراء/۲۱)، «ینزغک من الشیطان» (اعراف/۲۰۱، فصلت/۳۶)، یا برخی واژه هایی که در فرهنگ آن عصر رایج بوده، مانند: «عصم الکوافره» (متحنه/۱۰)، «نصب یوفضون» (معاذ/۲۳)، «لایمسمهم فیها نصب» (حجر/۴۸)، «قاب قومین» (نجم/۹)، «سوط عذاب» (فجر/۱۳).

وده ها مورد دیگر که نشان می دهد که اگر در شعر شعرای نامی عصر جاهلیت این واژه ها رایج بوده و بکار برده شده، در قرآن نیز چنین عمل گردیده تا جایی که مفسری مانند ابن عباس برای فهم قرآن می گوید: به دیوان عرب (اشعار آنان) مراجعه کنید.<sup>۱</sup>

## ۹. انعکاس دانستی های عصر جاهلی

یکی از اشکال ها، انعکاس باورها و دانستی های عصر جاهلیت در قرآن است. بی گمان این بخش از نکات بسیار قابل تأمل و جنجالی است. دانستی هایی که جزء علوم و معلومات مردم آن زمان، و حاکی از یافته های آنان درباره پدیده های جهان، چون: خلقت آسمان و زمین، چگونگی حرکت خورشید، ماه و زمین و حرکت افلاک بوده است که به مواردی چند از آن ها اشاره می شود:

۱- اعتقاد به اعمال و رفتاری که به جن و شیطان نسبت داده شده و با دانش های روز قابل سازش نیست، از قبیل:

شیطان، انسان ها را در بیابانها گمراه می کند (انعام/۷۱)، شیطان، افراد را دیوانه می کند (بقره/۲۷۵)، شیطان، با انسان تماس می گیرد (اعراف/۲۰۱).  
قرآن در این موارد و موارد دیگر به مناسبت ذکر مثال یا تشبیهی به این

باورها و اعتقادات اشاره کرده است .

۲- پذیرفتن علوم و دانش های آن عصر مانند نظریه هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی از قبیل طبقه طبقه بودن آسمان (ملک/۳، نوح/۱۵) وجود آسمان های هفت گانه (بقره/۲۹، مؤمنون/۸۶، فصلت/۹۲، نوح/۱۵) تقسیمات هفت گانه زمین (طلاق/۶۵، اسراء/۲۴) حرکت خورشید و ایستایی زمین (بقره/۲۵۸) غروب خورشید در چاه (کهف/۸۶) امکان افتادن آسمان بر روی زمین (حج/۶۵) آفرینش زمین و آسمان در شش روز (اعراف/۵۴، یونس/۳) اعتقاد به اینکه انسان از منی ساخته می شود که از پشت کمر و سینه بیرون می آید (طارق/۶) یا تأکید بر اموری که دانش امروز آن ها را به شکل گذشته مورد تردید قرار داده است .

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان<sup>۱</sup> در ذیل این آیه شریفه :

«اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» (طلاق/۱۲)

خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن هفت زمین را آفرید .

درباره تعداد زمین می نویسد :

«سخن از هفت آسمان و هفت زمین به چه معنا است؟ ابن عباس و بعضی مفسرین ، هفت زمین را به هفت قسمت مجاور یکدیگر تفسیر کرده اند . برخی گمان می کنند هفت طبقه روی یکدیگر قرار دارد ، مانند طبقه خاک سطح ظاهر زمین ، طبقه نمناک ، شن و امثال آن .»

علامه شعرانی در تعلیقه اش بر مجمع می نویسد :

«قول ابن عباس به حق و حقیقت نزدیک تر است ، زیرا خداوند متعال به آن چه در آن عصر می شناخته اند و جزء علوم آن زمان بوده ، استدلال کرده است . در عصر رسالت ، معروف در نظر مردم این بوده که سماوات بر هفت مورد می باشد و زمین بر هفت اقلیم است و این

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۹/۳۱۱.

اقلیم‌ها طبقاتی نیستند که هر طبقه بر روی طبقه‌ای دیگر باشد، بلکه

تقسیم خود زمین بر هفت قسمت بوده است.<sup>۱۰</sup>

در این صورت، قرآن کریم به آنچه آنان باور داشته و قبول کرده‌اند استدلال می‌کند و در ابعاد هدایتی از این دیدگاه علمی سود می‌جوید. پیش‌بینی‌های هواشناسی و جنین‌شناسی و وضعیت کودک (لقمان/۳۴) یا ظاهراً پذیرفتن نظریه فیکسیسم در خلقت انسان، از جمله اموری است که قرآن بر آن تأکید دارد اما دانش امروز آن را به شکل گذشته مورد تردید قرار داده است.

۳- برخورد خاص نسبت به زن و تأیید نوعی مردسالاری (نساء/۳۴) تنقیص زن (نجم/۲۲) یادکرد ویژگی‌هایی از زن مانند: اهتمام فوق‌العاده زنان به آرایش و وابستگی به زروزیور و الکن بودن زبان آنان که مدیریت و توانایی آنان را در قبول مسؤلیت سنگین مورد سؤال قرار می‌دهد، (زخرف/۱۸) محروم شدن زن از برخی حقوق مانند ارث (نساء/۱۱) و شهادت (بقره/۲۸۲) نابرابری در دیه (بقره/۱۷) تنبیه بدنی زن (نساء/۳۴) و تصدیق حکم تعدد زوجات در شرایط خاص (نساء/۳) و واگذاری اختیار طلاق به مرد.

۴- پذیرفتن عادات و رسوم موجود در عصر بعثت مانند: برده‌داری (نحل/۷۵) و قبول احکامی از آن مانند عتق رقیه (توبه/۶۰) از دیگر مسایلی است که منعکس‌کننده خصوصیت قومی و اقلیمی است.

## ۱۰. قسم و نفرین در قرآن

اعراب برای تأیید و تثبیت نظریه، عقیده یا گزارش و خبری، از قسم استفاده می‌کردند. وقتی زورشان نمی‌رسید نفرین می‌کردند و با تندی و پرخاش مخاطب خود را دعوت به سکوت می‌کردند. اتفاقاً می‌بینیم این روش در

۱- حسن زاده‌آملی، حسن، دروس هفت، ج ۱/۲۵۳.

قرآن نیز بکار رفته است. قرآن در آغاز ۲۴ سوره، از قسم استفاده می‌کند. این قسم‌ها اغراض گوناگونی را دنبال می‌کند، اما مهم‌ترین نکته آن‌ها، تأکید و تثبیت مطلب است. اغراض دیگر قرآن عبارتند از:

- ۱- رفع اتهام (حاقه/۲۱-۳۸)
  - ۲- آماده کردن مخاطب برای شنیدن سخنی مهم (شمس/۱۰-۱)
  - ۳- بیرون آوردن مخاطب از تردید (مرسلات/۱-۷)
  - ۴- بسیار مهم جلوه دادن مورد قسم (طور/۸-۱، دخان/۳-۱)
- این شیوه در سوره‌های مکی قرآن بیشتر جلب توجه می‌کند و فضای اجتماعی و برخوردهای احتجاج طلبانه آن بیشتر است. در چنین فضایی مسأله نفرین کردن مطرح می‌شود، مانند:
- «قتل الانسان ما اكفره» (عبس/۱۷)، «تبت یدا ابی لهب» (لهب/۱)، «قتل الخراصون» (ذاریات/۱۰)، «قتل اصحاب الاخذود» (بروج/۴).
- یا با تعبیرهایی چون کلاً با عتاب و تندبی مصاطبان خود را دعوت به سکوت می‌کند:

«كلاً سنكب مايقول» (مریم/۷۹).

نه چنین است به زودی آنچه را می‌گوید می‌نویسیم.

«كلاً انها كلمة هو قائلها» (مؤمنون/۱۰۰).

نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است.

«كلاً لينبذن في الحطمة» (همزه/۴).

نه قطعاً در آتش خردکننده فروافکنده خواهد شد.

مواردی از این دست، گه شیوه سخن مردم آن عصر است، فراوان در

قرآن به چشم می‌خورد.

این بود آن چه که درباره شبهه تأثر و بازتاب فرهنگ زمانه نسبت به قرآن

داده شده است.



اما این که طرح این مباحث به چه معناست و چه تحلیلی در ورای این توصیفات و اشکالات مطرح است، بستگی به مباحث بعدی این نوشته دارد.

### واقعیت های انکارناپذیر

تحلیلی معرفت شناسانه از قرآن، ما را به واقعیت های انکارناپذیر رهنمون می سازد. ویژگی هایی از قرآن را می شناساند که از نظر هیچ مسلمان آگاه و دانشمند خبیر، پنهان نیست. کسی درباره آن تردیدی ندارد و همه اهل قرآن به آن واقف هستند. نکته مهم در این واقعیت ها، شکل استنتاج و چگونگی برداشت از آن هاست، لذا در آغاز، یکایک این واقعیات تردیدناپذیر را باز گفته و برشماریم و آنگاه به سراغ پاسخ اشکالات برویم:

#### ۱. ارتباط تنگاتنگ کلام خدا با کلام بشر

بی گمان، معانی و حقایقی، از طریق وحی بر رسول اکرم (ص)، از سوی خدا نازل شده، اما این حقایق و معانی، در قالب الفاظ، حروف و کلماتی استفاده شده که جنبه بشری دارد. از قواعد ادب و فنون بلاغی بهره برده شده که دیگران نیز استفاده کرده اند. همان واژه ها، چینش ها و ترتیب و تنظیم هایی که بشر رعایت می کند، در قرآن به کار گرفته و رعایت شده است.

ظاهراً این پدیده، تردیدناپذیر و برای القای به مردم و تفهیم سخن، گریزناپذیر است. هر پیامبری ناچار است مقصود خود را در قالب کلماتی بریزد که در میان آن مردم رواج دارد. اگر بناست واژه ها وسیله انتقال معانی باشد، هیچ انسانی نمی تواند بدون الفاظ متداول مردم عصر خود، مفاهیم و معانی را به دیگران منتقل کند. تنها فرقی که می تواند میان سخن گفتن و به کار بردن قالبها در انتقال معانی وجود داشته باشد درجه سخن و بلندی و کوتاهی معانی آن است؛ نه ماهیت و جوهره الفاظ. در هر حال، برای القای پیام به مخاطبان،

چاره ای نیست جز آن که معانی بلند در قالب الفاظی ریخته شود که بشر با آن‌ها مأنوس است و ذهن انسان‌ها با آن مفاهیم رابطه برقرار می‌کند. به همین دلیل، قرآن گاهی عین کلمات مخاطبان خود را نقل می‌کند، آن را تأیید یا تصحیح می‌کند و یا با سکوت از کنار آن رد می‌شود و یا آن را کلاً رد می‌کند.

قرآن در سوره مدثر، اندیشه و سخن ولید بن مغیره را نقل می‌کند:  
 وانه فکّر و قدر \* فقتل کیف قدر \* ثم قتل کیف قدر \* ثم نظر \* ثم عبس و  
 بسر \* ثم ادبر واستکبر \* فقال ان هذا الا سحر یؤثر \* ان هذا الا قول البشر \*  
 ساصلیه سقره (مدثر/ ۲۵-۱۸)

ولید دشمن سرسخت پیامبر و شاعر و داستان سرای قریش است. کسی است که عرب آن روز به سخن او نهایت توجه را دارد و به داوری او نسبت به قرآن اهمیت می‌دهد. قرآن سخن او را نقل می‌کند، قالب کلمات، سجع و قافیه و نظم و آهنگ‌ها به گونه ای است که بتواند فضای فکری و جهت گیری او را نشان دهد:

«او فکر کرد و چاره اندیشید!

پس مرگ بر او باد، چه چاره اندیشید؟

پس نظر افکند!

آن‌گاه چهره در هم کشید و روی ترش کرد.

آن‌گاه پشت نمود و تکبر کرد.

آن‌گاه گفت: این نیست مگر سحر مؤثر.

این نیست مگر کلام بشر!

به زودی در افکنیمش به سقره<sup>۱</sup>

گاهی حتی گفتگو و جدال میان مؤمنان و کافران و مستکبران و مستضعفان را نقل می‌کند. در نقل قصه‌ها این مسأله نمایان تر است، زیرا

۱- ترجمه این بخش از آیات، از آوای قرآن، ترجمه دو جزء آخر قرآن از محمود صلواتی برگرفته شده است.

برای ذکر حوادث، ناچار است از سخنان، رفتار و خصوصیات تاریخی و اجتماعی آنان یاد کند و این امر موجب آن می‌شود که از الفاظ متداول مردم عصر استفاده کند و گرنه مفهوم نخواهد بود. به همین دلیل قرآن در موارد بسیاری پرسش‌های آنان را نقل می‌کند:

«یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْإِهْلَةِ» (بقره/۱۸۹)، «یَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ» (بقره/۲۱۵)، «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ» (بقره/۲۱۷)، «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» (بقره/۲۱۹)، «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى» (بقره/۲۲۰)، «یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» (اعراف/۱۸۷) و ده‌ها سؤال دیگر از طبیات، حیض، انفاق، روح، ذوالقرنین، کوه‌ها و انفال یا با الفاظ دیگری چون استفتاء (نساء/۱۲۷، ۱۷۶).

بی‌گمان، این پرسش‌ها سخن مردم عصر است و طرح مسایل و گفتگوها، انعکاسی است از افکار، آرزوها، جدال‌ها و خواسته‌های انسانی آنان. به همین دلیل، قرآن بیانگر شرایط محیط و جغرافیا و فرهنگ آن‌هاست، و این واقعیت غیر قابل انکار می‌باشد.

## ۲. زبان قرآن

گذشته از ارتباط تنگاتنگ کلام خدا با الفاظ بشری، نکته دیگر، مسأله زبان است. این که قرآن به زبان عربی آمده و تورات به زبان عبری و انجیل به زبان آرامی و بعدها به زبان یونانی و عبری و لاتینی و زبان‌های دیگر تبدیل شده، ناشی از گوناگونی مخاطبان وحی بوده است، و گرنه برای خداوند، عربیت، عبریت و زبان آرامی خصوصیتی ندارد. این، پیامبران بوده‌اند که از بطن مردم خود بروز و ظهور کرده‌اند و با زبان طبیعی مردم معانی بلند و حقایق عمیق و غیبی را بیان کرده‌اند.

از سوی دیگر، درک واقعیت‌های تاریخی عصر نزول، تنها در این خلاصه نمی‌شود. قرآن در هنگامه و موقعیت جغرافیایی خاصی نازل شده که

از این جهت ممتاز بوده است. اقوام و مذاهب گوناگونی وجود داشتند. مردم مکه و مدینه با زبان ها و گویش های متفاوتی سخن می گفتند. از قبایل بدوی عرب گرفته تا یهودیان و مسیحیانی که در اصل از مناطق دیگر به آن منطقه کوچ کرده بودند، و با فرهنگ و پیشینه تاریخی و عادات و رسوم مخصوص به خود زندگی می کردند و با واژه هایی انس داشتند و تعبیرهای ویژه ای را در زمینه مسایل دینی و غیبی و امور اقتصادی بکار می گرفتند. بدیهی است که قرآن در خلأ نازل نشده و بدون توجه به شناخت واژه ها و کلمات و بدون رعایت تفهیم و تفاهم، مطالب را ادا نکرده است. شهر مکه، مرکز تلاقی جهانگردان، بازرگانان و قبایل گوناگونی با عقاید و فرهنگ های گوناگون بوده است. به همین دلیل است که می بینیم واژه های دخیل، فراوان در قرآن به کار می رود؛ چه از زبان فارسی، حبشی، رومی و سریانی و چه گویش های محلی و منطقه ای حجاز.<sup>۱</sup> منزلگاه قرآن چنین اقتضایی دارد، زیرا خطاب به چنین جماعت هایی سخن گفته است. مثلاً از آن جا که مردم حبشه و یمن که از خدا تعبیر به رحمان می کردند<sup>۲</sup> و گروهی از آنان در شهر مکه بودند، قرآن عمداً در موارد بسیاری به جای دیگر اسماء خداوند از کلمه رحمان استفاده می کند. سوره مریم را ملاحظه کنید بیشترین تکیه اش بر واژه رحمان است که یازده بار تکرار می کند و یا در جایی دیگر خداوند تأکید می کند:

وقل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی؛ (اسراء/ ۱۱۰)

رحمن و غیر رحمن یکی است خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است.

۱- درباره موضوع یاد شده، ر. ک: سیوطی، جلال الدین، المهادب فیما وقع فی القرآن من المعرب، سیوطی، المشوکللی و آرتور جفری، واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای  
 ۲- واحدی، اسباب النزول/ ۳۰۲؛ حداد، یوسف، القرآن والکتاب/ ۱۲۱.

به همین دلیل است که جعفر بن ابی طالب به هنگام هجرت به حبشه و ملاقات با نجاشی، پادشاه آن دیار، به علت مأنوس بودن لفظ رحمان، سوره مریم را می خواند و با شنیدن این آیات، نجاشی آن چنان متقلب می شود که در میان جمعیت گریه می کند و اعتراف می نماید سخنان قرآن از سوی خدا نازل شده است.<sup>۱</sup> این حرکت قرآن، صرفاً برای برقراری ارتباط و بکار گرفتن واژه هایی است که برای طوائف گوناگون ساکن منطقه حجاز، مأنوس است. این حقیقت را در قصه ها، مثل ها و قسم های قرآن مشاهده می کنیم و انس مردم را با کلمات و ترکیب های قرآن لمس می کنیم.

البته در این باره باز سخن خواهیم داشت و مواردی دیگر را به عنوان شاهد یاد خواهیم کرد.

### ۳. اسباب نزول

یکی دیگر از واقعیت های انکار ناپذیر، اسباب نزول است. بی گمان، جاودانگی قرآن به این مفهوم نیست که پیام های وحی هیچ گونه رابطه ای با واقعیت های عصر خود ندارد و این کتاب آسمانی مجرد از ذهن و اندیشه جامعه مورد خطاب، مسایل را بیان کرده است. اگر گفته می شود قرآن برای همه عصرها و نسل هاست، معنایش این نیست که بدون انعکاس علل و عوامل و بی توجه به نیازها و شرایط عصر رسالت، آمده و در این کتاب هرگز آیه ای ناظر به حادثه ای و حکمی بیان نشده و باید همه پیام های خداوند کلی باشد. خیر، قرآن کریم در میان ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه ای که دارد مسایل گوناگونی را بیان کرده و تنها بخشی از آن ها ناظر به آن دوران و پرسش هایی بوده که مردم عصر پیامبر با آن سروکار داشته اند.

در این زمینه، گفته شده حدود ۴۶۰ حادثه کوچک و بزرگ عامل و سبب نزول بوده<sup>۱</sup> که البته با مسایل کلی و جنبه های هدایتی و تربیتی برای تمام جوامع بشری همراه است.

وانگهی در همین دسته از آیات، خصوصیاتی را نشان می دهد که آموزنده است. مثلاً حالات شخص پیامبر را در برخورد با وحی بیان می کند و یا دوران تعلیم و تمرین و آمادگی روحی حضرت را توصیف می نماید (سوره های علق، مدثر، مزمل، انشراح و آیات پراکنده دیگر چون سوره قیامت و ...).

گاه عوامل نزول آیات، مسایلی است که برخورد با کفار و مشرکین، منافقین و مؤمنین، پیروزی ها و شکست ها، مشکلات و سختی ها، برای پیامبر و مسلمانان پدید آورده است. (سوره های کافرون، قریش، تکوثر، همزه، منافقون، مؤنون، فتح و دهها سوره مدنی).

گاه صرفاً احتجاج با یهود و نصاری عصر حضرت و لجاجت های آنان را بیان می کند. (سوره های بقره، آل عمران، مائده، مریم، قصص، احزاب و برخی آیات به طور پراکنده).

گاه مسایل خاصی درباره شخص پیامبر در برخورد با جامعه و شیوه رفتار با وی است. (سوره های حجرات، احزاب، محمد، عبس). این نکته را در ذکر مسایل زنان، جهاد و مقاومت، یأس و آرزوها، هجرت، جنگ ها، نصرت و پیروزی، یا دستورات و احکامی که مؤمنین پرسش می کنند و پیامبر درباره آن ها توضیح می دهد، می توان مشاهده کرد.

بنابر این درست است که تمام این موارد نمود و رنگ خصوصیت زمانی و فرهنگی عصر بعثت را دارد، اما هم چنان که اصولیین گفته اند: خصوصیت

۱ - حنفی، حسن، الوحي والواقع، سلسله مقالات كتاب الاسلام والحدائنه / ۱۳۶.

واقعه موجب محدودیت حکم نمی‌گردد و موضوع خاص، حکم را خاص نمی‌کند.<sup>۱</sup>

سبب و شأن نزول، به عنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر، وجود دارد و چهره‌ای خاص از حادثه در اسباب نزول نمایان است. به همین دلیل یکی از واقعیت‌های انکارناپذیر در آیات قرآن کریم، همین اسباب نزول است.

اما در همین جا باید تأکید کنیم بخش مهم‌تر و کلی آیات قرآن را مسایلی تشکیل می‌دهد که جنبه عام و کلی دارد و در زمینه بیان مطالب اعتقادی، احکام عملی، اندیشه و روش، سیر و سلوک و اخلاق فردی و اجتماعی است. نزدیک یک سوم آیات قرآن مربوط به معاد و قیامت، حالات انسان در برخورد با عالم آخرت و مسایل مربوط به آن است. این دسته از آیات قهراً نمی‌تواند مختص به زمان یا مکان خاصی باشد؛ همچنین قصص قرآن، که بیشتر داستان پیامبران پیشین - پیامبران سلسله ابراهیمی - می‌باشد و جنبه درس‌آموزی و هدایت‌گری جامعه انسانی را دارد، کم نیستند. در برخی موارد، اگر چه سبب یا شأن نزول خاصی هم داشته یا جنبه‌هایی خاص از حیات اجتماعی را بازگو می‌کند، اما جهت‌گیری آن عام و کلی است.

#### ۴. شرایط تاریخی عصر نزول

از دیگر واقعیت‌های پذیرفته شده درباره قرآن، قرار گرفتن این کتاب در موقعیت و شرایط خاص تاریخی و جغرافیایی است. بی‌گمان، قرآن در مرحله نخست، خطاب به مردم و جامعه آن عصر نازل شده و آنان را مورد توجه قرار داده است که این مسأله، جلوه‌ای دیگر به تعالیم و دستورات الهی داده است.

۱ - اغلب کتاب‌های علوم قرآنی در مبحث اسباب نزول، بر این مطلب تأکید کرده‌اند و ملاک را عموم لفظ دانسته‌اند. ر. ک: زرکشی، البرهان، ج/۱۳۶، سیوطی، الاتقان، ج/۱۱۰.

برای درك فرهنگ عصر نزول قرآن، آگاهی از شرایط تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی منطقه حجاز ضروری است زیرا موجب می شود که مخاطبان اولیه قرآن، شناخته شوند و روشن می گردد که قرآن چگونه با مخاطبان خود رابطه برقرار کرده و در مرحله نخست با چه کسانی سخن گفته است. به همین دلیل به موقعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی حجاز اشاره خواهیم کرد.

### الف - موقعیت سیاسی

سرزمین حجاز در عصر نزول، حکومت قبیله ای داشت. حکومت در دست اقوامی بود که از چند گروه و نژاد تشکیل می شد و در رأس آنان شیخ قبیله، اداره محیط خود را با کلدخدا منشی به عهده می گرفت و مسایل مورد اختلاف را حل و فصل می کرد. ویژگی مهم حکومت قبیله ای، حکمیت بود، یعنی اداره محیط قبیله، نه در تمام امور و نه در مسایل مورد نیاز، یک حکومت کامل نبود، زیرا در محیط قبیله هر کس مستقل و آقای خود بود. فقط آن جا که اختلاف و درگیری پیش می آمد، رئیس قبیله پا به میان می گذاشت و حکمیت می کرد و یا میان دو قبیله، رؤسای قبیله رفع اختلاف می کردند.

به همین دلیل، در سرزمین حجاز هیچگونه نظام اجتماعی نوین و حکومت سیاسی استواری نبود. پس از اسلام بود که نظام سیاسی خاصی پدید آمد و قبایل، رفته رفته در هم ادغام و زندگی خانوادگی در نظام حکومت خلیفه (حاکم عام) سامان گرفت و به حکومت طایفه ای خاتمه داد، گرچه هنوز نوعی خودمختاری و حاکمیت درون محلی و اجتماعی وجود داشت و دارد.

### ب - شرایط فرهنگی

از نظر فرهنگی، در عصر نزول، عالی ترین تجلی و نمونه فرهنگ عرب عصر جاهلیت، ادبیات و در رأس آن ها شعر بود. شعر در میان اعراب منطقه



حجاز، جانشین علم، حکمت، فلسفه و تاریخ بود. اگر در میان اعراب کسی بود که حرف و فکر حسابی به ذهنش می رسید، آن را در قالب شعر بیان می کرد. شعر، عالی ترین مظهر و تجلی فرهنگ منطقه حجاز محسوب می شد. عرب، گاه از یک بیت شعر به وجد و نشاط می آمد و از بیت دیگر، خشمگین می شد. سرودن شعر و حفظ اشعار، دو ملاک شخصیت افراد محسوب می شد. عرب، از حافظه ای فوق العاده برخوردار بود. گاه فردی پیدا می شد که با یک یا دو بار شنیدن قصیده ای شصت بیتی، آن را حفظ می کرد. از همین رو، سخن گفتن آن ها در عالی ترین درجه و در قالب زیباترین و لطیف ترین کلمات صورت می گرفت. شعرا همواره به دنبال مکانی بودند که اشعار خود را عرضه کنند و ارزش خود را نشان دهند. بهترین نمونه های شعر را به دیوار کعبه آویزان می کردند و معلقات سبع بهترین اشعاری بود که به کعبه آویزان شده بود.<sup>۱</sup>

همچنین عرب به انساب خود توجه فراوان داشت و بهترین افتخار، یادآوری اجداد و شمارش نسب بود.

### ج - موقعیت اقتصادی

از نظر اقتصادی، بخش عمده زندگی اعراب، با دامداری و زراعت اداره می شد. داد و ستد و مبادله کالا نیز بخشی دیگر از فعالیت اقتصادی مردم حجاز بود. در منطقه مکه، مساله تجارت خارجی از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. زیرا منطقه خشک و بی آب علف و در عین حال پررفت و آمدی چون مکه، اقتضایی جز این نداشت که زندگی خود را با مبادله کالا تأمین کند. در طول سال، مناطقی برای عرضه کالا تعیین شده بود که نجار،

۱- یعقوبی، تاریخ یعنوبی، ترجمه محمد ابراهیم آینی، ج ۱/۲۴۲.

کالای خود را به صورت نمایشگاه به فروش برسانند. عدن و صنعا و رایبه (حضر موت) و عکاظ (در نزدیکی طائف) مراکز عرضه کالا بودند که در زمان های معین، مرکز عرضه و خرید و فروش می شدند. بازرگانانی که در این مناطق رفت و آمد داشتند پس از گذشتن از این مناطق در موسم حج به مکه می آمدند و ضمن زیارت کعبه و انجام مراسم حج، کالاهای خود را مبادله می کردند و آخرین خبرها و تحولات اطراف را به یکدیگر منتقل می کردند.<sup>۱</sup> در همین موقعیت بود که آثار ادبی و اشعار خود را برای یکدیگر می خواندند. بنابراین، منطقه مکه، علاوه بر مرکز ثقل تجارت و مبادله کالا، پایگاه فرهنگی نیز بود. زبان ادبی از تکامل خاصی برخوردار بود. زبان ها در این مرکز پررفت و آمد و حضور ادیبان و سخنوران و شاعران توانمند و معروف، تصحیح می شد و تکامل می یافت و از همین منطقه به مناطق دیگر منتقل می شد. قصه ها و داستان های اقوام، انبیاء و افسانه های ملت های دیگر در فرصت های تجاری و اعمال مذهبی رد و بدل می شد. این جا بود که زبان قریش در میان قبایل دیگر، از زیبایی و ملاحظت و دقت و فراگیری بهتری نسبت به لهجه های دیگر عرب برخوردار بود.<sup>۲</sup>

### د- شرایط اجتماعی

در میان اعراب، عادات و رفتار بسیار شاخصی وجود داشت. این عادات اجتماعی به گونه ای بود که آنان را از دیگران متمایز می ساخت و زمینه تحول را فراهم می آورد. برخی از این عادت ها را می توان جزء خصلت های نیک آنان شمرد و برخی را از خصلت های زشت آنان. به عنوان نمونه، در میان اعراب، «همان داری و احترام به تازه وارد، در حد اعلام مورد توجه بوده است. سیادت و

۱- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۱/ ۳۴۲.

۲- المجندی، انوار، الفصیحی لغة القرآن / ۲۲.

بزرگی و آقایی افراد به سفره پهن و درب باز و روی گشاده بوده است. این عادات آن چنان بود که اگر غربی به خانه آن‌ها وارد می‌شد هرگز دچار مشکل نمی‌شد و از هر جهت در امنیت و رفاه بسر می‌برد. در روز و شب، علائمی نصب می‌شد تا تازه‌واردها بتوانند محل مورد نظر را بشناسند. در شهر مکه در قبیله قریش منصب خاصی تعیین شده بود تا مسؤول پذیرایی مسافران و حجاج مکه باشد و در ایام حج و غیر حج بتواند با نظمی خاص از مسافران که تعداد آن در فصلی از سال زیاد می‌شد، پذیرایی کند.

از صفات نیک اعراب، اهتمام به رایزنی بود. اعراب، محلی را برای رایزنی و نظرخواهی تعیین کرده بودند و در مشکلات و مسایلی که نیاز به شور و مشورت بود در این محل گرد می‌آمدند و درباره اختلافات، کشمکش‌های قبیله‌ای و خانوادگی به مشورت می‌پرداختند و نام آن محل را «دار الندوة» گذاشته بودند. از دیگر خصوصیات مثبت این مردم، روحیه سلحشوری و غیرت بود. این روحیه گرچه گاهی سر از تعصب و حمایت‌های جاهلانه در می‌آورد، اما در مواقعی نیز جایگاه بس حماسی داشت و سر از ظلم ستیزی و حمایت از مظلومان و تحمل نکردن ستم دیگران و استقلال‌خواهی در می‌آورد.

از دیگر ویژگی‌های خوب آنان، این که هرگاه کسی از آنان امان می‌خواست، گرچه با وی دشمن بود و یا حمایت او خطراتی برایش به بار می‌آورد، امان می‌دادند و از وی در برابر خطرات احتمالی حمایت می‌کردند. چنان که پیامبر (ص) پس از فوت ابوطالب و آغاز دوران بی‌کسی، در سال دهم هجری به طائف تشریف بردند اما نتوانستند در آن جا کسی را مسلمان کنند و به مکه بازگشتند. در برگشت به مکه، دچار مشکل شدند و بدون حمایت کسی امکان ورود نبود. تا این که مطعم بن عدی حضرت را امان داد و در سایه امان او، حضرت توانست به راحتی به مکه برگردد.<sup>۱</sup>

۱- طبری، محمدبن جریر، تاریخ‌الاسم والملوک، ج ۲/ ۸۲، آیتی، محمد، تاریخ پیامبر اسلام/ ۱۷۲.

در برابر این عادات نیکو، عصر جاهلیت مالا مال از رویه های زشت و ناپسند بوده که به تعبیر قرآن آن‌ها را در پرتگاه سقوط قرار داده بود (آل عمران/۱۰۳) و شکافی عمیق میان آن‌ها و ارزشهای انسانی پدید آورده بود.<sup>۱</sup>

اعراب، مردمی خودخواه، مغرور و نفاخر طلب بودند. حتی به کارهای زشت و خشونت آمیز خود افتخار می کردند. از زشت ترین عادات های آنان، تعصب قومی و قبیله ای بود که با اندک سخن و بگو مگو، جنگ و نزاعی سخت و وحشتناک راه می انداختند و خون‌ها می ریختند. زندگی آنان عبارت بود از: جنگ، غارت و قبیله کشی. هر سال چندین بار این عمل تکرار می شد و دار و ندار یکدیگر را به یغما می بردند و هرگز روی آرامش و آسایش نمی دیدند.

اعراب، مردمی بس نادان، به دور از تمدن و دستخوش اوهام و خیالات بودند و به پندارهای خرافی سخت اعتقاد داشتند. از جمله این خرافات شوم و نفرت انگیز، تنفر از دختر بود. اعراب با زنده به گور کردن نوزادان دختر و تحقیر و توهین و بی حرمتی به زنان، این عادت زشت را در نهایت قساوت و سنگدلی پاس می داشتند.

از دیگر عادات زشت و شوم آن عصر، رواج گسترده فحشا، زنا و قمار (انصاب و ازلام) و شراب خواری گسترده و افراطی بود.

### هـ- موقعیت جغرافیایی

جزیره العرب که در حقیقت شبه جزیره ای بیش نیست از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و از جنوب به اقیانوس هند محدود است. بیش

۱- سخنان امیر مؤمنان (ع) در نهج البلاغه در وصف جاهلیت و محیط جزیره العرب بسیار تنبه آفرین است. حضرت در خطبه ای می فرماید: شما ای گروه غرب در بدترین آیین و بدترین سرزمین‌ها به سر می بردید. در میان سنگلاخ‌ها و سارهای کمر اقامت داشتید، آب‌های لجن را می آشامیدید، غذاهای خشن را می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید، از خویشاوندان دوری می کردید، بدان در میان شما سرپا بود... (نهج البلاغه، خطبه ۲۶).

از نیمی از عربستان را صحرای خشک فراگرفته است. در منتهی الیه شمالی از حدود فلسطین تا جنوب غربی عراق، بادیه الشام است. در نواحی جنوبی این بیابان، واحدهایی نسبتاً آباد وجود دارد. از جنوب، کویر بزرگی به نام نفود بزرگ یا نفود شمالی آغاز می شود. این کویر در بخش جنوب شرقی به سمت پایین ادامه می یابد و تا کویت و احساء کشیده می شود. در بخش جنوبی این رشته کویر، یعنی در جنوب مرکزی عربستان، کویر عظیم و مشهوری آغاز می شود که الربع الخالی خوانده می شود. این صحرا بخش بزرگی از جنوب عربستان را اشغال کرده و تنها کرانه های خلیج و دریای عمان و اقیانوس هند و بخشی از خاک یمن از چنگ خشکی کویر در امان مانده است. واژه حجاز به معنای مانع و بند است و در آغاز بر سلسله کوه هایی که به موازات دریای سرخ و کمی دورتر از ساحل، قرار دارد اطلاق می شد. دشت های میان کوه ها و دریا را تهامه و دشت های نجد اشغال کرده است. یکی از شهرهای بزرگ حجاز، یرب است که بعدها مدینه خوانده شد و دیگری مکه و بندر جدّه می باشد که طائف شهر بیلاقی آن است. پایین تر از حجاز ولایت کوچک عسیر و پس از آن سرزمین یمن قرار دارد.

همان طور که اشاره کردیم، صحرای خوفناک الربع الخالی مشرق یمن و غرب و جنوب آن را، دریای سرخ و اقیانوس هند فرا گرفته است.

بر سینه سوزان عربستان، مردمانی می زیستند که مشترکات فراوانی داشتند. این اشترک، گاه در ویژگی جسمانی و برخی سنت های باستانی جلوه می کند و گاه در برخی از جنبه های زبانی و زبانشناختی. بی گمان، تشابه خصایص زبانی، مهمترین جنبه ای است که می تواند وجه مشترک این منطقه را معرفی کند. بر اساس همین تشابه است که اقوام ساکن شبه جزیره و اقوامی که از شبه جزیره به اطراف کوچ کرده اند همه سامی نامیده می شوند.<sup>۱</sup>

۱- آذرناش، آذرنوش، تاریخ فرهنگ عربی، ۱۷-۱۸، دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۴ ش.

## و - موقعیت استراتژیک

موقعیت جغرافیایی مهبط نزول قرآن نیز از جهاتی قابل توجه است. منطقه حجاز در میان دو قدرت توانمند و متمدن روم و ایران قرار گرفته بود. مردم این دو سامان از نظر علم و دانش، شیوه اداره کشور، تولید کالا، صنعت و شیوه معیشت و زندگی، در اوج پیشرفت بودند و بامردم حجاز قابل مقایسه نبودند. وجود راه های آباد و امن، سبزی و خرمنی باغ ها و کشتزارها و گسترش فنون از دیگر تفاوت های این دو همسایه با منطقه حجاز است. منطقه حجاز را بیشتر زمین های بی آب و علف و غیر قابل سکونت تشکیل می داد و مردم آن از هر جهت عقب مانده و دور از امکانات بودند و زندگی سخت و دشواری داشتند.

مناطق معمور و آباد حجاز، بسیار کم بود. گاهی در اثر بارندگی در قلب صحراها، آبی پیدا می شد و قبایل عرب، چهارپایان خود را سیراب می کردند و در گودالهایی (غدیر) آب را برای استفاده ذخیره می کردند. اگر این وضعیت را در کنار وضعیت دو همسایه (ایران و روم) بگذارید، روشن می شود که چه تفاوت عظیمی از نظر عمران و آبادانی و حیات طبیعی وجود دارد. همسایه شرقی حجاز، یعنی قسمت بزرگی از ایران را فلاتی بزرگ با مناطقی آباد، پربرکت و پر از نعمت تشکیل می داد. دامنه های غربی سلسله جبال زاگرس، دامنه های سرسبز و خرم قسمت های لرستان، کرمانشاه، همدان، کردستان و قسمتی از بین النهرین در کنار دجله و فرات، همگی سرسبز و خرم و پر از درخت و نخلستان بود.

در آن سوی که همسایه شمالی حجاز را تشکیل می داد، در اختیار قدرت روم بود. مناطق مصر، حاشیه رود نیل، مناطق شامات و قسطنطنیه (ترکیه فعلی) نیز سرسبز و پرآب و سبزه و درخت و دارای انواع میوه های گوناگون بود. کشور مصر، افزون بر آبادانی، مرکز تمدن باستانی با آثار بزرگ به شمار می رفت.

در چنین موقعیتی است که حجاز در محاصره کشورهای بزرگ و دارای تمدن و آبادانی با هوای خوب و مطبوع قرار دارد، اما در عوض، خود از نظر طبیعی، محروم از همه این نعمتهاست و از نظر تحصیل علم و دانش و آگاهی از فنون نیز بی بهره است.

به همین دلیل است که مسأله آب، سرسبزی و هوای مطبوع و لطیف، برای عرب بدوی در حکم کیمیا و از آرزوهای دست نیافتنی است. این خواسته‌ها همواره در اشعار و مثل‌ها و در استعاره و تشبیه کلامش منعکس است.

وقتی منطقه حجاز از جنبه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و جغرافیایی مورد بررسی قرار گیرد، روشن می‌شود که این منطقه از بیشتر جهات، منطقه‌ای ویژه است: فاقد حکومت مرکزی است؛ دور از تمدن و دانش است؛ عقب مانده از قافله بشری و حرکت اجتماعی است؛ دارای معیشتی سخت و ناگوار با مردمی خشن و متعصب، با عادات و رفتار استثنایی است. بدون شک، این وضعیت آب و هوایی، طبیعت خشک و لم یزرع، دوری از تمدن و فرهنگ، بی محصولی و عدم وجود زراعت و کسب سالم و مطمئن، انسان‌هایی سراپا خرافاتی، بت پرست، خونریز و بارفتارهای ناهنجار به وجود می‌آورد.

در چنین شرایطی است که اسلام ظهور می‌کند، قرآن نازل می‌شود، و تحولی عمیق و گسترده از نظر اعتقادی، فرهنگی و سیاسی به وجود می‌آورد. مردمی غیر متمدن، بی سواد و دارای روحیه خشن، خونریز و بی عاطفه را به مردمی دارای علم و فرهنگ و استوار تبدیل و پایه‌های تمدنی رفیع و گسترده را بنا می‌کند و آن‌چنان نفوذ می‌کند که همسایه‌های شمالی و شرقی خود را تحت تأثیر قرار داده، آنان را به سوی اسلام جذب می‌کند.

بدون شک آموزه‌های قرآن در ایجاد این تحول، نقش اساسی ایفا کرده است. قرآن با توجه به واقعیت‌ها و مسائلی حاکم بر آن محیط، تعالیم خود را

پی ریزی کرده و اندک اندک با عقاید فاسد به مبارزه برخاسته و بت پرستی، خرافه پرستی، چندگانه پرستی و اخلاق زشت آنان را مورد هجوم قرار داده است. قرآن با استفاده از جاذبه های ادبی و بلاغی، بازگویی قصه های پیشینیان، توصیف زیبایی های طبیعت و پیوند آن به آفریدگار هستی، فطرت آنان را بیدار و آنان را به تأمل و تفکر وادار می کند، آن چنان که هدایت می یابند و زنجیرهای اسارت و بندگی را پاره می کنند.

### نتیجه گیری

یادکرد موقعیت تاریخی و جغرافیایی جزیره العرب و مردم آن سامان به عنوان مهبط وحی، بدان جهت بود که روشن شود اگر قرآن می خواست کتاب جاویدانی برای همه نسل ها و عصرها بماند و بتواند آموزه هایش همیشگی باشد، به طور طبیعی می بایست در آغاز، واقعیت ها و خواست های طبیعی مردمی را که از جمله نخستین مخاطبانش به شمار می رود رعایت کند. آن چنان سخن بگوید و با آن ها در امر تبلیغ برخورد کند که بتواند تأثیر لازم را بگذارد و نهضتی ایجاد کند که شعله هایش قرنها و قرنها فروزان بماند.

اگر قرآن در منطقه ایران یا روم ظهور می کرد و آن چنان تحولی را پدید می آورد، جای تعجب نبود، اما در جزیره العرب، در نهایت جاهلیت جهلاء و بربریت بربرها، انقلابی چنان سترگ پدید آورد و تدریجاً عقب ماندگی و جهل آنان را جبران کرد و از آنان انسان هایی با فرهنگ، متمدن، بصیر و آگاه ساخت.

### ۵. انسجام و پیوستگی

سخن از واقعیت های انکارناپذیر در امر نزول قرآن بود. یکی دیگر از این واقعیت ها، پیوستگی و هدف داری و رعایت جوهره پیام در طول دعوت پیامبر (ص) است. همان طور که می دانیم قرآن در مدت بیست و سه سال



نازل شد و پیامبر (ص) دوره‌های گوناگونی را پشت سر گذاشت. در شهر مکه و در دورانی که با کفار قریش مواجه بود، حضرت بدون داشتن امکانات و برخوردار از نیروی قوی و کارآمد، تبلیغ خود را با تحمل ضربات طاقت فرسا و جانکاه دنبال کرد. در این مدت، حضرت از منظر نزول قرآن و مطالبی که در آن فضا نازل شده بود، با فراز و نشیب‌های فراوانی مواجه می‌گردد. دورانی در تحنث و تنهایی بسر می‌برد و کارش رفت و آمد به غار حرا و عبادت و راز و نیاز بود. در این مدت، حضرت، مأمور به تبلیغ نیست و دوران، دوران خودسازی است، اما آرام آرام مسؤولیت شروع می‌شود و پیام خود را علنی می‌کند. افرادی را دور خود جمع می‌کند و به موازات آن، سختی‌ها و مخالفت‌ها هم شروع می‌شود. کار بالا می‌گیرد و به محاصره شدید و مهاجرت گروهی به حبشه و جاهای دیگر می‌انجامد. پس از محاصره، تحریم کامل و توطئه قتل پیش می‌آید.

مسلمانان نسبت به سال‌های نخست افزون می‌شوند، اما به اندازه‌ای نرسیده‌اند که از اقلیت درآمده باشند و توان مقابله با قبایل را پیدا کنند. چاره‌ای جز هجرت حضرت به مدینه باقی نمی‌ماند.

در تمام این مدت، آیات قرآن به مناسبت‌های گوناگون در تخفیف دردها، تحمل مشکلات، یادآوری زحمات انبیای پیشین، محاجه با مشرکین، تهدید آنان و امید به آینده نازل می‌گردد. هم چنین آیات فراوانی درباره سرگذشت انبیای گذشته، اقوام نابود شده، فرجام بت پرستی و حملات سهمگین به عادات زشت نازل می‌شود. اما این فراز و نشیب‌ها هرگز از انسجام و پیوستگی آیات و دنبال کردن هدف اصلی نکاسته و یک پارچگی و وحدت کلی را تحت الشعاع مسایل خاص زمانی قرار نداده است. گرچه قالب‌ها اندکی تغییر یافته، جملات کوتاه، سوره‌های کوچک و ترکیب آهنگین کلمات، تبدیل به آیات بلند، سوره‌های طولانی و جمله‌های بلند و تفصیل

در استدلال و توضیح بیشتر قصص پیامبران شده است.

پایه های حرکت بعدی دوران هجرت، یعنی دوران مدینه در آیات سوره های آخر مکی طرح ریزی شده است. در آخرین سوره های مکی به احکام، اخلاق و دستورات اجتماعی بیشتر اهتمام ورزیده شده، اما آرمان یکتاپرستی بنای اصلی شخصیت ایمانی مؤمنان معرفی شده است (انبیاء/۳۵، نحل/۳۶، انعام/۱۰۲).

در مدینه نیز همین روند ادامه می یابد؛ با این تفاوت که احکام و دستورات عملی بیشتر مطرح می شود. مسایل اجتماعی و قوانین جزایی و نفی و اثبات های عینی افزایش می یابد و اصول دائمی و قوانین زمینه ساز تدوین دستورات جاودانی، بیشتر مورد توجه قرار می گیرد.

به همین دلیل، اگر چه دوران رسالت و نزول قرآن، پرفراز و نشیب است، اما روند دعوت و جوهره پیام، یکی است. پیوستگی و انسجام در تمام مراحل محفوظ است، گرچه روش ها عوض شده است، قالب الفاظ دیگرگون گردیده است، شکل عکس العملها تلطیف شده و آن طور که با مؤمنان برخورد شده، با مشرکان برخورد نشده است، اما سیر پیام و خط کلی دعوت همچنان رعایت شده است.

### پاسخ به شبهه ها

اکنون پس از ذکر این مقدمات و توضیحات درباره فرهنگ و تاریخ عصر بعثت به پاسخ اشکالات می پردازیم. در این قسمت به این نکته پاسخ داده خواهد شد که چرا قرآن این چنین به مسایل مخاطبان عصر خود توجه کرده و اهمیت داده و جنبه های گوناگون امور اعتقادی و رسوم و عادات و ویژگی های زبان را در ادای مطالب رعایت کرده به طوری که شبهه اقلیمی بودن و محدود شدن در فضا و زمان خاصی را تداعی کند. آن چه قابل ملاحظه و در کل توجه به آن ضروری

است، رعایت و واقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی عصر نزول است، به همین دلیل در تحلیل و توصیف مسایل قرآن نباید عوامل و ریشه‌های توجه و گرایش به موضوعات خاص را نادیده گرفت.

اما پیش از بحث نظری و مبنایی، نکاتی چند در پاسخ به این شبهات وجود دارد که یادآوری آن بایسته می‌نماید:

### ۱ - جاذبه‌های کلی:

درست است که قرآن در آن عصر نازل شده و به طور طبیعی مخاطبان خاصی داشته که با مخاطبان اعصار دیگر متفاوت بوده‌اند و طبعاً در توصیف و تبیین مطالب می‌بایست شرایط روحی و نیازهای آنان را در نظر بگیرد، اما چنین نیست که همه مطالب آن فقط مختص مردم آن زمان باشد و دیگران در آن مسایل نقطه مشترک نداشته باشند یا در توصیف بهشت و جهنم، وعده‌ها و وعیدها به گونه‌ای باشد که تنها آن‌ها را به وجد و نشاط آورد و برای دیگران تأثیر ارشادی و هدایتی نداشته باشد.

این که قرآن در ترسیم بهشت و جهنم از جنات و انهار و حور و غلمان برای پاداش دادن و تشویق کردن به اعمال خوب استفاده می‌کند یا در کیفر افراد منحرف، از آتش سوزان و آب جوش و میوه‌های ناگوار و تلخ چون زقوم و چرک و مانند آن یاد می‌کند، به مردم آن عصر اختصاص ندارد.

بی‌گمان، هر انسانی از سبزه و آب، باغ و بوستان و شادابی و زیبایی خوشحال می‌شود و به آن کشش پیدا می‌کند و از آتش و عذاب و شکنجه و مسایل دیگر گریزان است. شاهد بر مدعا این است که در عصر رسالت، مردمانی از مناطق دیگر مثل ایران و شامات به حجاز می‌آمدند و شنیدن این آیات، برای آنان همان جاذبه و طراوتی را داشت که برای یک فرد حجازی داشت. به ویژه آن که در این دسته از آیات، بهشت باصفتی از قبیل جاودانگی،

زوال ناپذیری، تنوع و ... توصیف شده است. مثلاً خداوند می فرماید:

«مِنَ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» (رعد/۳۵)

وصف بهشتی که به پارسایان وعده داده شده این است که از زیر درختان آن نهرها روان است. میوه‌ها و سایه‌اش پایدار است. این فرجام کسانی است که پرواداری کنند.

در این جا مسأله زوال ناپذیری و پایداری سایه‌ها و همیشگی بودن میوه‌ها مطرح است و در سوره نحل، هر آن چه بخواهند، نوید داده شده است.

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» (نحل/۳۱)

بهشت‌های همیشه بهار برای پارسایان است که در آن داخل شوند. رودها از زیر درختان آن‌ها روان است. در آن جا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است.

بنابراین تعبیراتی چون خلود و جاودانگی، لهم ما يشاءون، عدن (همیشه بهار بودن)، اكل دائم (خوردنی‌های همیشگی)، ظل دائم (سایه پایدار) اوصافی است که به سرای جاویدان مربوط می‌شود و از خصوصیات است که هر چه بگوئیم در دنیا یافت نمی‌شود. قرآن چنین نویدی را برای بهشتیان می‌دهد و چنین توصیفی نمی‌تواند مخصوص زمان و مکان معینی باشد.

## ۲- ارتباط با شنونده و خواننده:

سخن دیگر در طرح مسایل هدایتی و تبلیغ امور معنوی، ارتباط با شنونده و خواننده است. در مقدمه بحث اشاره کردیم و در آینده به مناسبت طرح نظریه زبان قوم باز خواهیم گفت که یکی از جنبه‌های مهم هر کتاب، برقراری ارتباط با خواننده (مخاطب) است. به ویژه اگر این کتاب جنبه ارشادی داشته باشد و دستورات عملی ارائه دهد. در این صورت، مطالب چنین کتابی،

نمی‌تواند تماماً کلی و بدون در نظر گرفتن مخاطبان نزدیک و هم عصر خود باشد و نوعی انس و رابطه برقرار نکند. اگر از واقعیت‌ها و نیازهای ملموس و مسایل و مشکلات خاص آن‌ها که قهرأ به شرایط زمانی و مکانی خاص و یا گروهی مشخص اختصاص دارد، سخن نگوید، نمی‌تواند نقش تربیتی خود را ایفا کند و تأثیر لازم را بگذارد.

اگر قرآن به مسایل عصر خود می‌پردازد و گاه در بیان عقاید به جنبه‌هایی از عقاید و دیدگاه‌های عصر خود توجه می‌کند یا احکامی را بیان می‌کند که مختص رفتارهای دوران خود می‌باشد، به این دلیل است که به مشکلات و نیازهای آنان نظر دارد و در حقیقت پاسخ پرسش مخاطبان است. اگر قرآن، ظهار، لعان، زنا، دخترکشی، ظلم، جنگ و برادرکشی و ده‌ها عنوان محرم را بیان می‌کند، از آن روی است که جامعه معاصر او به این بیماری‌ها مبتلا بوده است و لذا دستورات قرآن ملموس و مطابق با نیازها و درمان دردهای آنان است. گذشته از این که طرح مبارزه با مفاسد اخلاقی و انحرافات اجتماعی و ابتلا به بیماری‌های درونی، مختص عصر رسالت نیست و مبارزه با آن در هر عصری برای انسان مطرح است.

از سوی دیگر، قرآن که نمی‌تواند در خلأ صحبت کند و کلیات ابوالبقا بیافد. به هر حال، در هر محیط و در هر زمانی نازل می‌شود، خواه ناخواه فرهنگ مکان و زمان نزول همان دوران را به خود می‌گرفت. چون با مردم همان عصر نیز سروکار داشت و در پی درمان بیماری‌های آنان نیز بود. نخست لازم بود واقعیت‌های عصر نزول را مورد توجه قرار داده و حرکات و رفتار و عادات و عقاید مردم عصر خود را چاره می‌کرد و راه درمان بیماری‌های آنان را بیان می‌نمود.

مهم در تمام این قضایا، داشتن رسالت عام و پیام‌های کلی و جاودان برای همه عصرها و نسل‌هاست، که قرآن از چنین ویژگی برخوردار است و

در دعوت خود به نکات و دستوراتی توجه دارد که جنبه عمومی داشته و در هر شرایطی هدایت و خوشبختی و رهنمود به سعادت را در بر دارد. شاهد بر مطلب، مجموعه دستورات انسان ساز و هدایت آور و سعادت آفرین برای افراد و جوامع بشری است. قرآن کریم به برپایی قسط و دادگری در میان مردم فرمان می دهد:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط» (حدید/ ۲۵)

همانا پیامبران را با نشانه های آشکارا برانگیختیم و با آنان کتاب و میزان فرستادیم تا مردمان به قسط و دادگری برخیزند. همچنین می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط» (نساء/ ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید بر پای دارندگان سستی ناپذیر قسط و دادگری باشید.

«ان الله یامر بالعدل والاحسان» (نحل/ ۹۰)

خدا همه را به اجرای عدالت و احسان (نیکی کردن به یکدیگر) فرمان می دهد.

قرآن در دستوراتی به اصلاح اجتماعات بشری رهنمود می دهد و زنجیر خرافات و عادات زشت و رسوم غلط را می گسلد و عقاید باطل را از بین می برد. (اعراف/ ۱۵۷، انفال/ ۲۶، نحل/ ۳۶، آل عمران/ ۷۹)

قرآن انسان ها را به سازندگی معنوی و تربیت نسل، نشر دانش و مبارزه با نادانی فرامی خواند:

«لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین»

(آل عمران/ ۱۶۴)

خدا در آن هنگام به مؤمنان نعمت داده و بر آنان منت نهاد که در میان ایشان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر ایشان فروخواند و پیرامته شان سازد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

قرآن کریم در دعوت خود روح برادری و دوستی را در جامعه می دمد و در شعارهای خود به آن تأکید می کند:

«وَالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَةً فَاصْلِحُوا بَيْنَ إِخْوَتِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»  
(حجرات/ ۱۰)

مؤمنان، برادران یکدیگرند، پس میان برادران خود اصلاح کنید و از خدا بترسید، باشد که مورد رحمت او قرار بگیرید.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» (آل عمران/ ۱۰۳)

همگان به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید و این نعمت خدا را به یاد داشته باشید که خود، دشمنان یکدیگر بودید. او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و از خجستگی نعمت او، برادران یکدیگر شدید.

اگر قرآن در پیام های خود رسیدگی و عنایت به حال محرومان و مستمندان را تأکید می کند و احسان به پدر و مادر، بستگان، مساکین و یتیمان (نساء/ ۸، اسراء/ ۲۶، بقره/ ۸۳ و ۲۱۵) و دفاع از ستم دیدگان و مستضعفان (نساء/ ۷۵) را سرلوحه پیام های خود قرار می دهد و ده ها دستور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی را ارائه می دهد، همه و همه، جنبه کلی و آرمانی دارد و محدود به زمان و مکان معینی نیست و خوشبختی و سعادت همه را خواهان است و این دستورات، جاودان و ابدی و زوال ناپذیر است.

این نکته که قرآن عموماً در پیام ها به جنبه های عمومی و کلی توجه دارد و ویژگی های عصر بعثت نمی تواند دایره رسالتش را محدود کند، از دیرباز

مورد توجه بوده و در روایات رسیده از اهل بیت (ع) به آن اشاره شده است. امیرمؤمنان در دفع این شبهه، سخنی دارد که بسیار دلنشین و گویاست. حضرت در توصیف قرآن می فرماید:

«هو حبل الله المتين وعروته الوثقى وطريقته المثلئ المؤدى الى الجنة والمنجى من النار، لا يخلق من الازمنة، ولا يفت على الالسنه، لانه لم يجعل لزمان دون زمان، بل جعل دليل البرهان و حجة على كل انسان.»<sup>۱</sup>

قرآن ریسمان مستحکم خدا و چنگ آویز مطمئن و راه نمونه اوست. قرآن، انسان را به سوی بهشت می برد و از آتش نجات می دهد. قرآن خلق شده از زمان ها نیست، دستاویز زبان ها هم نیست. چون خداوند او را برای زمان و عصر خاصی نازل نکرده و مقرر نکرده است، بلکه دلیل و برهان و حجت بر هر انسانی است.

در این کلام بلند، به نکات بسیار مهمی اشاره شده اما نکته قابل توجه در بحث ما، آن است که حضرت می فرماید: «لم يخلق من الازمنة». قرآن خلق شده از زمان ها نیست. این نکته در پاسخ به این شبهه است که میباید گمان رود که قرآن به مانند دیگر کتاب ها و نوشته ها، برخاسته از دوران خاص و یا به تعبیری متأثر از زمان و مکان است. مختص به مردمی معین است و روزی مطالب آن باطل و کهنه می گردد و دستورات عملی آن برای جوامع و عصرهای بعدی کارساز نخواهد بود. همان طور که بسیاری از کتاب ها در طول ایام ناکارآمد و مطالب آن به دست فراموشی سپرده می شود. حضرت امام باقر (ع) در تعبیر دیگری می فرماید:

«ما فی القرآن آیه إلا ولها ظهیر و بطن و ما فیہ حرف إلا وله حدٌ مطلع، فقال ظهیرہ تنزیله و بطنه تأویلہ، منه ما قدمضی و منه ما لم یکن، یجری کما یجری الشمس



والقمر، كلما جاء تأویل شیء منه یكون علی السموات كما یكون علی  
الاحیاء...!

قرآن حقیقتی است که ظاهری دارد و باطنی، ظاهر آن چیزی است که ناظر  
به نزول و حوادث آن ایام است و باطنی دارد که تأویل پذیر [و مناسب هر  
زمانی است] و با گذشت ایام دارای مصادیق گوناگون است. اگر خورشید  
و ماه با طلوع و غروب خود کهنه می‌گردد، قرآن هم با گذشت زمان  
افول پذیر و نابود شدنی است. خورشید معارف قرآن هر روز که می‌تابد  
اشعه تابناکش زوایایی از جهان تاریک را روشن می‌کند. نور او، نعمتی  
جدید می‌دهد و فضایی را تابناک می‌سازد. و همانطور که برگذشتگان  
و مردگان صادق است بر زندگان نیز صادق است.

بنابراین اگر قرآن به زبان قوم خود سخن گفته و خواسته‌ها و کشش‌های  
آنان را در نظر گرفته، به این معنا نیست که محصور به نیازهای آنان باشد؛ در  
همان قالب بماند و محدود و منجمد شود و برای عصرها و نسل‌های دیگر  
قابل پندگیری نباشد. قرآن در عین آن که نخست به نیازها و کشش‌های عصر  
نزول توجه کرده و شرایط محیط و سطح و افق مخاطبان خود را در نظر  
گرفته، اما به گونه‌ای سخن گفته است که تعالیم، معارف و دستورات عملی  
آن، کلی و جاویدان باشد و شیوه بیان و تذکر آن همواره مایه خشوع دل‌ها،  
آرامش قلب‌ها و کشش ذهن‌ها باشد. دلیل ما بر این ادعا، این است که از  
میان شش هزار و اندی آیه (۶۲۳۶)، تنها تعداد ناچیزی از آن‌ها به مسایلی  
مربوط است که رنگ و جلوه خاص زمانی و مکانی دارد و آیات دیگر، در  
توصیف صفات الهی، مسایل خلقت، احکام و قوانین عملی و دستورات  
اخلاقی است که همگی جنبه کلی و آرمانی و جاودانی دارد.

### ۳- جاودانی بودن تعالیم اسلام:

انبیای الهی، همواره در روند تکاملی انسان و مسیر ترقی جوامع، مؤثر بوده‌اند و همگام با پیچیدگی روابط و تحول جامعه انسانی، دستوراتی را آورده و پله پله مردم را به سوی تکامل و تعالی اندیشه و عمل راهنمایی کرده‌اند. تنها تفاوتی که میان پیامبران بزرگ و پیامبر ختمی مرتبت (ص) وجود دارد، این است که احکام و تعالیم پیامبران دیگر، نیاز به تجدید نظر مناسب با مقتضیات زمان داشته‌اند و لازم بوده که در هر دوره‌ای، پیامبری بیاید و برخی قوانین گذشته را نسخ کرده و تعالیم جدیدی ارائه کند. اما پیامبر اسلام (ص)، افزون بر این که به مسایل و احکام زمان خود رسیدگی کرد و به نیازها و مشکلات عصر خود توجه نمود، نقشه کلی و جامع همه زمان‌ها و آفت‌ها و خطرات را برای آیندگان بازگو کرد.

عنوان‌های عام و اصول کلی برای تعالی و هدایت انسان را تا آن زمان که حیات در زمین جاری و ساری است بیان نموده است، تا به جای آن که نیاز باشد در هر دوره و زمانی قوانینش نسخ شود و پیامبری بیاید و قوانین دیگری بیاورد، گروهی همان عناوین عام و کلی را متناسب با زمان و شرایط و نیازها تطبیق کنند.

عمده‌ترین عامل این تحول، رشد و آگاهی انسان و خردورزی‌های بس شگرف جوامع در حل مشکلات بوده است. به عنوان مثال در دوره‌های پیشین، بشریت به واسطه عدم بلوغ و رشد انسانی، قادر نبود که کتاب‌های خود را به خوبی نگهداری کند. پیامبران، گزارش‌های وحی را غالباً به صورت خبر و با نقل معنا به اصحاب و حواریان منتقل می‌کردند و مطالب و پیام‌ها به گونه‌ای نبود که عین عبارات و کلمات به دقت دست به دست گردد و صیانت شود، زیرا رشد علمی و سیر کتابت چنین اقتضایی نداشت. به

همین دلیل، پیام‌های وحی در زمان انبیای گذشته، بدون دقت در الفاظ، احیاناً با تصحیف و تحریف همراه بوده است.

کسی از معتقدان به ادیان پیشین ادعا نکرده است که مکتوبات دینی آنان دقیقاً عین کلمات وحی می‌باشد. اما بی‌گمان، وحی قرآنی در قالب الفاظ معین و کلمات حساب شده آمده و روشی انتخاب شده که همان‌ها ثبت و ضبط شده و در اختیار مسلمانان صدر اسلام قرار گیرد و البته از آن‌جا به بعد سینه به سینه و دست به دست در اختیار نسل‌ها و جوامع گوناگون قرار گرفته است.

از سوی دیگر، جوامع پیشین قادر نبودند که یک نقشه کلی برای مسیر خود دریافت کنند و با راهنمایی آن نقشه، راه خویش را ادامه دهند. از این رو لازم بود مرحله به مرحله و منزل به منزل، راهنمایی‌هایی بیابند و انسان‌ها را هدایت کنند و جزئیات معارف و احکام را در هر زمان بازگو کنند. ولی مقارن با دوره رسالت خاتم و از آن‌ها بعد، این زمینه فراهم شد و این توانایی اندک‌اندک به وجود آمد تا مردم ضمن آنکه با مسایل عصر خود برخورد می‌کنند، اصول و قواعد عام هدایت و شریعت را دریافت کنند.<sup>۱</sup>

بنابراین، یکی از وظایف پیامبر ختمی مرتبت (ص)، افزودن بر بیان قواعد عام و کلی و فراهم کردن زمینه رشد عقلانی و تجرید دستورات و دستور به اجتهاد، بیان مسایل عصر و منطقه و مخاطبان نزدیک به خود است. حضرت، ضمن رسیدگی به این موارد، اموری را که از موانع تکامل هستند، برطرف می‌سازد. و البته چنین چیزی اقتضا دارد که به احکام و دستوراتی پردازد و از مسایلی سخن بگوید و با ادبیاتی حرف بزند که مناسب با عصر خودش باشد. طبیعتاً این قسمت از مسایل رنگ چهره زمان معین به خود

۱- مطهری، مرتضی، ختم نبوت، مجموعه آثار، ج ۳/۱۶۱-۱۵۶.

می گیرد، و در آن مسایلی انعکاس می یابد که محدود به مردمانی معین است.

#### ۴- عمومیت داشتن برخی از روش های زبانی قرآن:

در مورد تشبیهات و تمثیلات، سوگندها و نفرین های قرآن گرچه بحث مفصلی به مناسبت طرح نظریه زبان قوم خواهیم داشت و در آن جا خواهیم گفت که بازبان قوم سخن گفتن، لوازمی چون: تمثیل و تشبیه و رابطه زبانی را در پی خواهد داشت، اما به طور اشاره در پاسخ به این شبهه، باید این نکته را یادآوری کنیم که گرچه در جزیره العرب، مردم و اهل ادب در نظم و نثر خود به طور طبیعی از این روش استفاده برده و چنین استعمالاتی برایشان عادی بوده است، اما به این معنا نیست که در ادبیات و زبان دیگر ملت ها و در عصرهای گوناگون، تشبیه و استعاره و قسم و نفرین نداشته باشیم. فرهنگ اقوام و ملت ها، سراپا مملو از این نوع شیوه سخن گفتن و انتقال مفاهیم است. مثلاً سوگند، در تمام جوامع و فرهنگ ها به ویژه جوامعی که نوعی پایبندی به قانون و گفته ها دارند، جایگاه ویژه ای دارد. هنوز که هنوز است از اهمیت قسم چیزی کاسته نشده است، بلکه قسم خوردن در مواردی جنبه قانونی پیدا کرده است. فارغ التحصیلان رشته پزشکی از دیرباز برای سلامت و شرافت شغلی خود سوگند یاد می کنند. مقامات سیاسی و نظامی به هنگام تصدی شغل، سوگند یاد می کنند و از این راه برای وفاداری خود به قانون تأکید می نمایند. در دادگاه ها، آن گاه که امکان اقامه شهود نباشد از قسم استفاده می شود. مردم هنگام تأکید بر امری و اثبات حقانیت خود، از قسم استفاده می کنند. بنابراین، قسم خوردن، به قوم و ملت و زمان و مکان معینی اختصاص ندارد. خداوند در سوره یوسف سه بار (آیات ۷۳، ۸۵، ۹۱) با لفظ جلاله، سوگند خوردن فرزندان یعقوب را یاد می کند:

«تالله لقد علمتم - قالوا تالله تفضوا - قالوا تالله لقد آثرک الله»

این مسأله نشان می‌دهد که قسم در روزگاران گذشته، مرسوم و متداول بوده و اختصاصی به مردم عرب نداشته و محدود به جزیره‌العرب هم نبوده است. نفرین نیز سابقه‌ای دیرین در ادبیات و زبان اقوام دارد. در زبان و فرهنگ هر ملتی نمونه‌های فراوانی از نفرین‌ها و دعا‌های شر و جود دارد و مردم به هنگام ناراحتی و ابراز خشم خود، از این کلمات برای ابراز ناخشنودی خود استفاده می‌کنند.

بنابراین، اگر چه در زبان عرب این نفرین‌ها متداول بوده و هست، اما به گونه‌ای نیست که بگوییم تنها منحصر به فرهنگ عامه مردم عرب است و استفاده از آن، امری نامأنوس در زبان‌های دیگر است. به همین جهت، قرآن قسم می‌خورد، نفرین می‌کند و ناخشنودی خود را با الفاظ و کلماتی که در آن فضای تاریخی و جغرافیایی متداول است ابراز می‌دارد.

##### ۵- عمومیت باورها:

سحر و کهنات و حتی اعتقاد به جن، بی‌گمان در فرهنگ و زبان قوم عرب جایگاهی خاص و تأثیر به‌سزا در استعمال واژه‌ها و تبیین عقاید و نفی مبارزه با عقایدی از مردم عصر رسالت داشته است. اما نباید از یاد ببریم که این مسایل، مختص مردم آن سامان نیست و محدود به آن عصر نبوده است. پیش از این از دکتر جواد علی، نویسنده مشهور کتاب «المفصل فی تاریخ العرب» نقل کردیم که وی ضمن بحثی مبسوط درباره‌ی این دسته از عقاید عرب در زمان جاهلیت، می‌گوید: سایر ملت‌ها و اقوام سابق، کم و بیش به جن اعتقاد و باور داشته‌اند.<sup>۱</sup> تا آن‌جا که شخصی مانند ثمودور نولدکه مستشرق آلمانی

۱- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶/۷۰۸.

(م ۱۹۳۰م) ریشه اعتقاد به جن در جزیره العرب را از کتاب مقدس می‌داند و در انجیل، مواردی را در رابطه با جن و جن زدگی به عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین چنین نیست که اعتقاد به جن، اختصاصی به جزیره العرب یا قرآن کریم داشته باشد. باور و فرهنگ دیوباوری و جن‌گرایی و پری‌سالاری در کشورهای دارای علم و کتاب نیز مطرح بوده است. البته تفصیل بیشتر در دفاع از این اعتقاد را در نقد بازتاب فرهنگ زمانه خواهیم آورد و خواهیم گفت میان پذیرفتن اصل مسأله و پیرایه‌های آن، راه بسیار است.

۱- به عنوان نمونه ر. ک: انجیل متی / ۸: ۳۴- ۲۸.

فصل دوم:

---

نظریه اول: زبان قوم

---





### راه حل های کلی در پاسخ شبهه ها و اشکال ها

آن چه تاکنون بیان شد، نگاهی اجمالی بود به شبهه ها و پاسخ آن ها. اما پژوهشگران اسلامی به ویژه قرآن پژوهان، در زمینه پاسخ به این شبهه ها، سه فرض و احتمال را عنوان کرده اند:

۱. این که قرآن در مرحله نخست در محیط جزیره العرب نازل شده و با مردمی با اعتقادات و رفتارهای خاص سروکار پیدا کرده و با آنان سخن گفته است، لذا طرح این مسایل به معنای سخن گفتن با زبان قوم، برقرار کردن رابطه با آنان و همچنین درک واقعیات و انس و سازگاری با مردم است.

۲. رسالت و پیام پیامبر (ص) تنها در محدوده زبان و ارتباط گفتاری و معنوی با قوم نیست، بلکه پیامش بازتاب فرهنگ قوم می باشد. بازتاب هم به دو معناست و ممکن است در دو جهت باشد:

الف: بازتاب فرهنگ، یعنی کتاب مجید رنگ فرهنگ قوم را به خود گرفته و قرآن را بازتابی از تاریخ و عصر بعثت قرار داده است.

ب: بازتاب فرهنگی، یعنی این که مسایل، عادات، عقاید و مشکلات قوم در آن منعکس شده است. به گونه ای که اگر کسی این کتاب را بخواند می تواند بفهمد به قومی خاص و مردمی معین نظر داشته و خطاب به آنان نازل شده و جلوه ای از افکار و ایده های آنان بوده است.

۳. قرآن نه تنها بازتابی از فرهنگ زمانه و قوم است، بلکه وحی و صاحب آن از فرهنگ قوم متأثر شده است. به عبارت دیگر، بسیاری از تجربه‌های باطنی و آگاهی‌های شهودی او از فضای بیرونی گرفته شده و بسیاری از مطالب، از شرایط فرهنگی و تاریخی نشأت گرفته، و بسا عقاید و عادات و دانستنی‌های نادرست بوده، که خواه ناخواه آن را بیان کرده و به صورت اجتناب‌ناپذیر در این کتاب آورده است. این سه فرض هر کدام برای خود قایلی دارد که در آینده به آن اشاره خواهیم کرد. اکنون، پس از طرح واقعیت‌های انکارناپذیر درباره ویژگی‌های بیانی و محتوایی قرآن، یکایک این فرضیه‌ها و نقاط قوت و ضعف هر یک بیان می‌شود.

### زبان قوم

گفتیم در باره انعکاس جلوه‌هایی از عصر و زمانه در قرآن کریم سه نظریه وجود دارد، زبان قوم، یکی از نظریه‌هاست. براساس این نظریه، چون قرآن نخست در محیط جزیره العرب نازل شده و با مردمی سروکار داشته که دارای اعتقادات و رفتاری خاص بوده‌اند، در سخن گفتن و تفهیم و تفاهم با آنان، ویژگی‌های زبانی آنان را در نظر گرفته است، لذا این جلوه‌ها، تنها، نمودهای زبان قوم است و بس و چیز دیگری نیست.

در آغاز، ببینیم منظور از زبان قوم چیست و معیارهای یک زبان چه چیزهایی است و چه عواملی برای فهم متقابل دخالت دارد؟ آن‌گاه ببینیم این که قرآن می‌گوید:

«وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم/ ۲)

ما پیامبران را نفرستادیم، مگر با زبان قوم خودشان سخن بگویند.

منظور از این زبان، کدام زبان است؟ نکته دیگر این که، آیا بدون این فرآیند،

ایجاد ارتباط امکان دارد؟ در این زمینه زبان قرآن چه خصوصیتی دارد؟

### مفهوم زبان قوم

منظور از زبان قوم، تنها آن چیزی نیست که در ابتدا، از اصطلاح لغت قوم به ذهن‌ها می‌رسد. زیرا بدیهی‌ترین نکته تبلیغ، تفهیم و تفاهم از طریق واژگان است. بلکه منظور از زبان قوم، کلمات، همراه با بار معنایی و فرهنگی است که ارتباط گفتاری با دیگران را فراهم می‌سازد. بنابراین زبان قوم، هم شامل لغت می‌شود و هم شامل زبانی که مقصودها را به دیگران منتقل کند.

نظام ارتباطی انسان‌ها، آن‌چنان گسترده و پیچیده است که با نظام ارتباطی هیچ موجود و پدیده‌ای قابل مقایسه نیست. هر انسانی که سخن می‌گوید و از زبان استفاده می‌کند، علاوه بر انتقال مستقیم پیام خود توسط واژه‌ها، به عمد یا غیر عمد نشانه‌های اطلاعاتی را بیان می‌کند و فضا برای برداشتها فراهم می‌گردد که ما اصطلاحاً آن را تفسیر کلام می‌نامیم و با پرده برداری و بررسی، جنبه‌های مختلف کلام و متکلم و موقعیت سخن و سیاق آن به دست می‌آید. این نشانه‌ها، خواه ناخواه زاینده شرایط فرهنگی هستند و تابع قراردادها و آموخته‌ها.

در توضیح این مقصود و فهم تأثیر فرهنگ و قالبهای زبانی، لازم است به نکاتی اشاره و تأثیر این مقوله‌ها بر زبان روشن گردد. در حقیقت، این نکات ویژگی‌های زبان انسان محسوب می‌شوند و جلوه‌ای از زمان و موقعیت فرهنگی و جغرافیایی و معلومات‌گوینده و شنونده به حساب می‌آید.

### ویژگیهای زبان

زبان انسان برای انتقال مفاهیم، ویژگی‌های شناخته شده و مخصوص به خود دارد که ما به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- قدرت جابجایی: نظام ارتباطی انسان‌ها از خصوصیت جابجایی و انعطاف در تعبیر برخوردار است. انسان با توانایی ویژه خود، نه تنها می‌تواند

مکان های نزدیک و دور را توصیف کند بلکه می تواند خصوصیات خیالی یا گذشته های بسیار دور یا حتی آینده را تحلیل کند. انسان می تواند چیزهایی را توصیف کند که اصلاً وجود ندارد و پیدایش آن ها محال است.

البته در مسایل خیال انگیز، این نکته بسیار مهم مطرح است که علاوه بر به کار بردن واژه هایی که در امور حقیقی به کار می برد، شنونده نیز باید آن را تصور کند تا امر خیالی همانند یک امر حقیقی تصور شود.

به همین دلیل، ما می توانیم موجودات اسطوره ای چون پرنده عنقا، دیو و امور غیر قابل رؤیت از قبیل جن و ملائکه را که خبر آن از طریق وحی به ما رسیده، تصور کنیم یا شخصیت های استثنایی چون رستم و اسفندیار و قدرت فوق العاده آنان را در ذهن خود تجسم کرده و درباره آن ها سخن بگویم.

این، خصوصیت جابجایی است که به بشر این اجازه را می دهد تا بر خلاف موجودات دیگر، داستان بیافریند و جهان احتمالی آینده را توصیف کند. همه اینها به معلومات، شرایط ذهنی و فرهنگی عصر و محیط های اجتماعی بستگی دارد.

۲- قراردادی بودن: یکی دیگر از ویژگی های زبان، قراردادی بودن آن است. به این معنا که میان صورت زبانی و معنایی واژه ها رابطه طبیعی وجود ندارد. این، انسان ها هستند که الفاظ را برای معانی وضع می کنند. در عالم خارج، میان صورت ها و الفاظی که بر آن ها دلالت می کند، مناسبتی وجود ندارد. بین لفظ ماشین و هیکل خارجی آن از نظر دلالت، رابطه ای نیست. انسان های خاص بر اساس قرارداد برای موجود خارجی، اصطلاحی بر می گزینند.

۳- باروری: از دیگر ویژگی زبان ها، باروری و فعال بودن در تولید گفته های جدید است. هر روز که می گذرد، واژه های جدیدی بر یک زبان افزوده می شود و قدرت انسان در تعبیر از اشیا و خواسته ها دقیق تر می گردد و نشانه های جدیدی برای انتقال مفاهیم بلندی همچون: مفاهیم فلسفی، عرفانی، حقایق هستی و حالات درونی انسان پدید می آید. این حالت باروری و پیدایش

روز به روز کلمات جدید، از ویژگی های زبان انسان است. هر جامعه و فرهنگی که از تعالی و خلاقیت بیشتری برخوردار باشد، باروری او در خلقت و آژگان جدید و دقیق، بیشتر است.

۴ - انتقال فرهنگی: نشانه های زبانی، با انتقال فرهنگی حاصل می شود. زبان، امری ژنتیک نیست تا از والدین به فرزند به ارث برسد. زبان هر فرد، از گویشوران و کسانی که انسان بسیار با آنان نزدیک است، مانند: پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزند، معلم و اطرافیان به دست می آید و نشانه ها را از این طریق دریافت می کند. این نشانه ها تابع شرایط خاص می باشد و از آن مبداء منتقل می شود. مثلاً کودکی که در جزیره العرب متولد شده اگر از آغاز تولد در انگلستان و در میان انگلیسی زبانان پرورش یابد، انگلیسی سخن می گوید و از آن نشانه ها آگاهی دارد، گر چه خصوصیات جسمی راز والدینش به ارث می برد.

۵ - گسستگی: آواهای بکاررفته در زبان به طور معناداری از یکدیگر متمایزند. مثلاً تفاوت میان آواهای ب و پ در عمل خیلی زیاد نیست، ولی وقتی که این آواها در زبان به کار برده می شود، هر کدام کاربرد مخصوص به خود دارد و معنای جداگانه ای می دهد؛ مثل باك و پاك. هر آوایی در زبان، یک واحد مجزا به حساب می آید و امکان دارد که زنجیره ای از آواها را به طور مداوم تولید کند که عموماً همه آن ها شبیه به آواهای ب و پ باشند؛ بیش - پیش، بر - پُر، بور - پور، باب - پاپ، برده - پرده و ده ها آوای نزدیک دیگر.

با توجه به این ویژگی ها در می یابیم که مسأله زبان، تنها آن واژه هایی نیست که اصطلاحاً لغت قوم گفته می شود، بلکه زبان قوم، مجموعه ای از کلمات است که حامل فرهنگ و قراردادها بوده و ارتباط گفتاری را فراهم می سازد و با به کار بردن آن ها، مقصودها به دیگران منتقل می شود.<sup>۱</sup>

۱. مباحث زبانشناسی این فصل، از کتابی به نام: «نگاهی به زبان، یک بررسی زبانشناختی»، نوشته جورج پول، ترجمه سهرین حیدری از انتشارات سازمان سمیت استفاده شده است.

## جنبه های عام و کلی زبان

برای تعیین صحت و سلامت کلام، افزون بر تبیین دقیق صورت ها و ساختارها، چند نکته دیگر مطرح است:

### ۱- رعایت ارتباط، انسجام و افهام

بی گمان، کلام باید در راستای معنای القایی باشد و فرازهای آن از انسجام لازم برخوردار باشد تا ارتباط برقرار شود و کلام مفهوم گردد؛ زیرا ممکن است دو جمله، هر کدام مستقلاً مفهوم باشد، اما پیوندها و روابط داخل متن لحاظ نشده باشد. روشن است که این نکته، کلیدش در زبان نیست، بلکه در خود مردم است.

این مردم هستند که باید تشخیص دهند آیا ازگان القایی، معنای مورد نظر گوینده را می رساند یا خیر؟ انسجام و ارتباط میان مطالب حاصل است یا نه؟

برای روشن شدن این حقیقت که فهم کلام فقط به واژه ها مربوط نیست، مثالی می زنیم: اگر شما به کسی بگویید آیا امشب به جلسه می آیی؟ و او بگوید: من فردا امتحان دارم، به نظر شما که از موقعیت مخاطب آگاهی دارید این دو جمله انسجام دارد. اگر چه میان سؤال از امشب و پاسخ (امتحان فردا) ربطی نیست، اما آگاهی بیرونی فرد از موقعیت شخص است که به پرسشگر فرصت چنین نتیجه گیری می دهد که کسی که امتحان دارد، شبش را درس می خواند. لذا میان دو جمله پیوستگی رعایت شده و معنای القایی مدنظر لحاظ شده است و ارتباط محفوظ می باشد.

مثالی دیگر: پدری از داخل حیاط صدا می زند: «تلفن زنگ می زند». فرزند از داخل ساختمان جواب می دهد: «من در حمام هستم». پدر می گوید: بسیار خوب. ظاهر آدر این مکالمه کوتاه، انسجام دیده نمی شود. زیرا ارتباطی میان زنگ زدن و در حمام بودن نیست. اما شرایط زمانی و انتقال قریبه ها کمک

می‌کند که درك مسأله را نسبت به مخاطب در نظر بگیریم و معلومات و تجربیات آنان را مورد توجه قرار دهیم. در این صورت، روشن می‌شود که این جمله در مقام بیان این نکته است که اگر تلفن زنگ می‌زند باید گوشی را برداشت و فرزند در پاسخ این خواسته جواب می‌دهد من در حمام هستم و نمی‌توانم گوشی را بردارم و پدر با جمله کوتاه «بسیار خوب» می‌رساند که پس من خود می‌روم و گوشی را برمی‌دارم.

## ۲- دانش مخاطبین

مسأله زبان فقط به کار گرفتن واژه‌ها نیست، ارتباط برقرار کردن به آگاهی از دانشهای مخاطبین، فرهنگهای اجتماعی، تحصیلات، شغل، طبقه اجتماعی، موقعیت زیستی و ده‌ها نکته بستگی دارد که وسیله تفهیم و تفاهم را برقرار می‌سازد.

به همین دلیل اگر گفته می‌شود قرآن زبان قوم است، یعنی در فضای به کارگیری نشانه‌هایی است که میان وحی و مخاطبین عصر برقرار شده به طوری که سطح آگاهی و قالب‌زبانی رعایت گردیده است. در اینجا مثالی از خود قرآن می‌آوریم:

از قصه‌های قرآن، قصه حضرت یوسف و برادرانش منسجم‌ترین روال کلامی را حفظ کرده و در قرآن از نظر بیان تاریخ و ذکر جزئیات نظیر ندارد. اگر کسی به این قصه نگاه کند می‌بیند که ظاهراً در میان فرازهای سخن، گسستگی وجود دارد و گاه سؤال با پاسخ هیچ ارتباطی ندارد، اگر چه در میان قصه‌های قرآن، مطالب منسجم‌تر از همه جا ادا شده و پیوند داستان رعایت شده است؛ ولی در مواردی دیده می‌شود که واقعاً باید میان قضایا و معلومات مخاطبان و گوینده، رابطه‌ای باشد که برخی از فرازها را روشن کند، اما این رابطه هم اکنون به خوبی روشن نیست. مثلاً هنگامی که حضرت یعقوب راضی شد دوباره

فرزندان خود را از کنعان به مصر بفرستد، به فرزندان توصیه هایی می کند:

«وَابْنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» (یوسف/۶۷)

ای پسران من، همه از یک درب وارد نشوید، بلکه از درهای مختلف وارد شوید.

برای فرزندان یعقوب احتمالاً این نکته روشن بوده که این پراکنده رفتن به خاطر آن بود که جلب توجه نکنند و شناسایی نشوند، ولی این قسمت از مطلب نیامده است. اما فراز دوم عجیب تر به نظر می رسد:

«وَمَا اغْنَىٰ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (یوسف/۶۷)

با این سفارش ها باز نمی توانم قضای الهی را از شما دور کنم.

این جمله به چه معناست؟ یا سفارشی کلی است که می خواهد بگوید: سرانجام هر چه مقدر است، اتفاق خواهد افتاد و این توصیه ها بی معناست، چه این نکات را رعایت کنید چه نکنید، قضای الهی از شما دور نمی شود. در این صورت، این توصیه ها اندکی بیهوده به نظر می رسد.

یا شاید حضرت یعقوب اطلاعاتی داشته و می دانسته که چه حوادثی در شرف وقوع است. (بنابر نقل برخی از مفسرین، حضرت خوابی دیده که زمینه تشویش او را فراهم ساخته است)<sup>۱</sup>. لذا به فرزندان می گوید: باید در انتظار حوادثی باشید.

بی گمان، اعتماد فرزندان یعقوب به پدر و نوع ساختار کلمات و قراین دیگر، این مبادله سخن را آسان کرده است و گرنه گزارش آن بدون توجه به آگاهی ها و انس میان مخاطبین، این کلمات، اندکی دشوار به نظر می رسد و رابطه سخن هویدا نمی گردد.

نمونه های توجه به آگاهی های بیرونی و نکته های خارجی برای تفهیم و

۱. بیهودی، محمد باقر، معانی القرآن / ۲۴۵، ذیل آیه.



تفاهم در قرآن، بسیار است. مثلاً در سوره یس آیات ۱۳ - ۳۰ در مورد داستان سه نفر از پیامبرانی که مأمور هدایت مردم می گردند همین مسأله دیده می شود. در آیه ۲۶ پس از اینکه نفر سوم یا عجله وارد شهر می شود به مردم می گوید: ای مردم چرا از این رسولان اطاعت نمی کنید، آن گاه مردم را موعظه می کند تا آن جا که یک باره قرآن می گوید:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ (یس/ ۲۶)

گفته شد که وارد بهشت شوید.

اما نمی گوید چه شد که به او چنین گفته شد، و چه حادثه ای اتفاق افتاد، آیا موفق شدند، یا همه آن ها کشته شدند.

با اطلاعات بیرونی و توجه به سیاق آیات، فهمیده می شود که مردم بر سر او ریختند و پیامبر سوم هم کشته شد. در این جا بود که چنین خطابی در می رسد بدون آن که این فاصله معلوم شود، و حادثه قتل بیان گردد. این شیوه از بیان را ما در قسمت های دیگر قرآن در زمینه بیان عقابید و استدلال جهان تکوین و ذکر احکام مشاهده می کنیم.

پنابراین، زبان دو جنبه دارد: جنبه ای مربوط به قصد و نیت گوینده است، و جنبه ای مربوط به دانش قبلی شنوندگان و شکل استفاده از کلام.

اگر قرآن کلامی را بیان می کند، همه هدف آن، واژگانی نیست که استعمال می شود، بلکه آن رابطه ای است که قرآن با مخاطبین خود برقرار می کند و انسی است که فراهم می سازد، و مقصودی است که با توجه به فهم مخاطب القا می کند.

### ۳- انتظارات مخاطب

آنچه را که یک متن می آفریند، معانی و مفاهیم گسترده ای است که یک کلام و کتاب به ارعغان می آورد و گوینده با ارتباط و انسجام ابراز می دارد و القای کند،

اما مهم تر انتظاراتی است که مخاطب از کلام دارد و در طلب استنباط از آن است. انتظاراتی که از مجموع سخن و گوینده آن دارند و توقع دارند آن‌ها را بیان کند و به دنبال کشف آن هستند. تفسیرهای گوناگون از کلام و استنباط‌های مختلف در احکام، همه و همه ناشی از تفاوت برداشت‌ها و چندگانگی در سطح انتظارات مخاطبین از دین است.<sup>۱</sup> این مخاطبین هستند که با پذیرفتن اصلی و نظریه‌ای در زمینه انتظار از دین هماهنگ با تئوری خود، کلام را معنای می‌کنند و در قالب ایده خود، مطالب را می‌جویند.

در توضیح این سخن، مناسب است اشاره‌ای اجمالی به دو نگرش متفاوت در باب انتظار از دین و تأثیر آن در فهم کلام داشته باشیم، تا روشن شود که این اختلاف مشرب چقدر در فهم کلام سرنوشت ساز است، و مسأله زبان تنها به کاربردن واژه هائیت.

۱ - گروهی انتظارشان از دین، تعیین راه و روش زندگی در تمام ابعاد است. لذا می‌گویند دین شامل مجموعه زندگی بشر از خرد و کلان است. اگر قرآن گفته است: «الارطب ولایابس الا فی کصاب مین» (انعام/۵۹)، «وتزلنا علیک الکتاب تیناً لکل شیء» (نحل/۸۹) به این حقیقت اشاره دارد و ناظر به تبیین مجموعه زندگی بشر است.

طبق این دیدگاه، این گروه، دستاوردهای علمی بشر را با آیات و روایات

۱ - درباره انتظار مخاطب از کلام، نکته پنهان و ظریف این است که معمولاً فهم سخن از دو جنبه حایز اهمیت است: یکی عرف متکلم و دیگری عرف مخاطب. عرف متکلم از آن جهت اهمیت دارد که بدانیم او چه اهدائی دارد و با بیان این کلمات در چه قلمرویی سخن می‌گوید. اما به لحاظ عرف مخاطب، این نکته مورد توجه است که چون متکلم به هنگام سخن، دانستی‌های مخاطب را در نظر می‌گیرد، با او در سطح خاصی سخن می‌گوید. مخاطب هم، چون دیدگاه‌ها و باورهایی دارد، در قالب توقعات و باورهای خود به استنباط از کلام می‌پردازد و همین مسأله، در تفسیر کلام عوغازی به‌یاد می‌آید. نمونه تفاوت را می‌توانید در برداشت‌های مختلف مفسرین در باب تفسیر علمی قرآن ببینید. آن چه در این جا سخن گفته می‌شود از زاویه عرف مخاطب، مورد نظر است.

تطبیق داده اند و ادعا دارند که قرآن از همه گونه علوم مانند: روانشناسی، جامعه شناسی و اقتصاد برخوردار است.

۲- دیدگاه دیگر بر این باور است که نباید از دین، توقع گزاف داشته باشیم و بخواهیم که همه مسایل و مشکلات ما را چاره اندیشی کند. انتظار از دین در محدوده بیان سعادت اخروی است. این انتظار اقتضای کند که فقط اموری را از دین بجوییم که به نوعی در سعادت اخروی ما تأثیر دارند و ما از تأثیرشان آگاهی نداریم. اگر در متون دینی به اموری برخوردیم که ربطی به سعادت اخروی ندارد، آن‌ها را جزء دین تلقی نکنیم و آثار و لوازم مترتب بر دین را بر آن‌ها بار نکنیم.

اکنون در مقام قضاوت و حتی توضیح نظریه‌ها نیستیم، بلکه هدف، بیان تفاوت انتظارات است. بنابراین روشن گردید که تعیین انتظار مخاطب از دین، به کجا می‌انجامد و چگونه به کلام و نص دینی، مفهومی خاص می‌بخشد و خاستگاه سخن گوینده را در چارچوب اندیشه خود، تفسیر می‌کند که آیا این کلام در مقام بیان گزاره‌هایی معین با اهداف خاص است، یا شامل همه چیز و ناظر به همه علوم و مفاهیم در شکل گسترده آن می‌باشد. اگر معتقد به نظریه نخست باشد، بر اساس این پیش فرض که دین برای برآورده ساختن تمام نیازهایش آمده و ابزارهای موجود از برآوردن نیازهای انسان عاجز است، کلام وحی را تفسیر می‌کند. پس به دنبال آن است که از تمام نکات وحی در جنبه‌های علمی و اجتماعی و تاریخی و فلسفی استفاده کند و بسیاری از علوم انسانی و تجربی را بتواند از قرآن استنباط نماید. حتی معتقد است شکل حکومت، کیفیت قانون‌گذاری، تشکیل مجلس و کیفیت اداره امور قضایی را می‌توان از قرآن استخراج کرد، زیرا همه امور اعم از کلیات و جزئیات یا نظریات و اجرائیات مشخص شده است.<sup>۱</sup>

۱. در این باره نگاه کنید: جوادی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت/ ۱۶۰.

چنین دیدگاهی، معارف دین را در واقع مبین همان قوانین و سنن ثابتی می‌داند که علوم مختلف در جستجوی آن‌ها هستند. به همین دلیل، این قوانین به عنوان میزان قطعی و یقینی، ره‌آورد علوم مختلف را توزین کرده و صحت و سقم آن‌ها را باز می‌نماید.<sup>۱</sup>

بنابراین، انتظار از کلام در شکل گسترده‌ای مفهوم پیدامی‌کند و مخاطب در جستجوی مطالب متنوعی، هر چند با اشاره، از قرآن بر می‌آید.

اگر کسی معتقد به نظریه دوم باشد، نگرش او به کلام وحی به گونه‌ای دیگر است. همه سخنان وحی را جزء دین محسوب نمی‌کند. آن‌هایی را که جزء دین می‌داند با جهت‌گیری معین معنا می‌کند. مثلاً از سویی دین را مساوی وحی نمی‌داند؛ یعنی می‌گوید: خداوند ممکن است از طریق وحی نکاتی را به انسان بیاموزد که قطعاً خارج از دین است. آموختن کشتی‌سازی به حضرت نوح، زره بافی به حضرت داود، اعلام خطر به پیامبر (ص) از توطئه‌های دشمن یا ذکر اسامی منافقین، بدون شک جزء وحی است، اما جزء دین نیست. بحث‌هایی چون: خلقت زمین و آسمان، افلاک و نجوم، حیوانات و گیاهان یا طرح مسایل سیاسی، کندوکاوی برای کشف قوانین و دستورات علمی و سیاسی نیست.

بنابراین، هر انتظاری از دین، انتظاری از کلام و زبان دینی در پی خواهد آورد و تفسیری را به دنبال خواهد داشت. آن‌که از دین، انتظار بیان علوم و دانش و روش‌های فردی و اجتماعی و جسمی و روانی را می‌طلبد، از کلام گوینده به گونه‌ای برداشت می‌کند و آن‌که از دین، انتظار هدایت و نجات از گمراهی و توجه به معنویات دارد، گفتمان‌های دینی را در این راستا تفسیر خواهد کرد.

## ۴- نقش هویت فرهنگی در زبان

نکته دیگر درباره زبان قوم، تعیین و تشخیص هویت فرهنگی در زبان است. درباره زبان قوم، این حقیقت به اثبات رسیده که هر زبانی، صورتی است از هویت اجتماعی یا مشخصه های علمی، فرهنگی و جغرافیایی.

هر گروه و جماعتی با مشخصه های خاص خود سخن می گوید و هویت مستقل به خود دارد که از دیگر گروه ها متمایز است. این مطلب در همه زبان های موجود، مصداق دارد. این حقیقت، در مورد اشخاص، کاملاً مشاهده می شود و کمتر کسی رامی توان یافت که به هنگام سخن گفتن، دانش، فرهنگ اجتماعی، تحصیلات، شغل و موقعیت زیستی وی (شهری، روستایی، مدنی، بدوی) از سبک و سیاق گفتارش آشکار نباشد و شنونده از آن هویتی و مشخصه ای به دست نیاورد.

به عبارت دیگر، همان طور که در مقدمه توضیح دادیم، اگر چه معانی و حقایق، مُنزَل از سوی خدا است و در گزینش واژه ها نیز وحی دخالت داشته تا برای انتخاب مقصود، از آن واژه ها استفاده کند، اما این واقعیت انکار ناپذیر است که حروف و کلمات، جنبه بشری دارد. یعنی از همان کلماتی است که مردم در محاورات خود استفاده می کنند. جمله ها به گونه ای است که برای مردم مؤمن و کافر قابل فهم می باشد. از قواعد ادب و فنون بلاغت عرب استفاده شده و ترتیب و چینش هم غریب نبوده تا نامأنوس و غیر متفاهم باشد؛ البته اعجاب آور و غیر منتظره بوده اما غیر عادی و برخلاف قاعده نبوده است.

از سوی دیگر، گاهی قرآن، عین کلمات و گفتگوی میان پیامبر و مؤمنین، کافرین، منافقین و یا پرسش کنندگان را می آورد. سوره مجادله را نگاه کنید گفتگوی میان پیامبر با زنی را شرح می دهد که شوهرش ظهار کرده و او این مسأله را به شکایت آورده است. یا فردی از منکرین معاد می پرسد:

«مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس/ ۷۸)

چه کسی این استخوانهای پوسیده و نرم را زنده می کند بنابراین، کلمات و گفتگوها، بیانگر خصوصیات فرهنگی، اجتماعی، شغلی و طبقه اجتماعی صاحب سخن و جنس و سن و سبک و سیاق سخن و حتی گویش فردی آنان است. از این رو، نمی توان این حقیقت را در فهم کلام و روال سخن از نظر دور داشت.

در مطالعات زبانشناسی و گونه های زبانی، توجه زیادی به ثبت گویش های اجتماعی شده و گروه های مختلف بر حسب طبقه، تحصیلات، شغل، سن، جنس و دیگر عوامل اجتماعی تفکیک شده و برای هر یک، جایگاه مخصوصی تعیین شده است.<sup>۱</sup>

از این تقسیمات، معلومات فراوانی به دست می آید که در تشخیص مخاطبان قرآن می تواند مفید باشد. مثلاً آیات ۱۹-۲۵ سوره تکویر را ملاحظه کنید:

«إِنَّ لِقَوْلِ رَسُولِ كَرِيمٍ \* ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ \* ... \* وَمَا صَاحِبُكُمْ

بِمَجْنُونٍ \* ... \* وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ \* وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»

به درستی که قرآن سخن فرستاده بزرگواری است. نیرومند که پیش

خداوند دارای عرش بلند پایگاه است ... و رفیق شما مجنون نیست ...

و او در امر غیب بخیل نیست و قرآن سخن دیو رجیم نیست.

بی گمان، این آیات در واکنش به گفته های مشرکین است، اما می دانیم که همه مشرکین به یک شکل سخن نگفته و گویش آن ها یکسان نبوده است. کلمات خارج از نزاکت و تعبیراتی چون: دیوانه و شیطان آموخته، از گروه های خاصی بوده که قرآن جواب می دهد: «فاین تذهیون، کجا می روید.

نمونه دیگر، سوره مسد، داستان ابولهب و همسرش می باشد. تمسخرهای

۱. بول، جورج، نگاهی به زبان، یک بروسی زبانشناختی، ترجمه نسوین حیدری/ ۲۸۰.

این دو بوده که قرآن را وادار به جواب کرده و با کلمات تند و تهدیدآمیز پاسخ آن‌ها را داده است:

«تبت يدا ابي لهب وتب \* ما اغنى عنه ماله وما كسب \* سيصلى ناراً ذات لهب  
\* وامراته حمالة الحطب \* ...»

بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد. دارایی او آنچه اندوخت،  
سودش نکرد. به زودی در آتشی پریزانه درآید. و زنش آن هیمه کش  
آتش افروز است.

«وقالوا نحن اكثر اموالاً واولاداً وما نحن بمعذبين» (سبا/۳۵)

و گفتند: ما دارایی و فرزندان بیشتری داریم و ما عذاب نخواهیم شد.  
از این دو آیه می فهمیم که اولاً: این گویندگان ثروتمند و دارای خانواده‌ای  
بزرگ و صاحب عشیره و قبیله بوده‌اند.<sup>۱</sup> و ثانیاً: این تمکن، غرور فراوانی  
در آن‌ها ایجاد کرده که نسبت به سرنوشت آینده خود بیمناک نبودند.  
در سوره توبه، با دو گونه سخن گفتن مواجه هستیم، یکی خطاب به منافقین  
و کفار است که با غلظت و تندی فوق العاده همراه است. آیات ۶۰-۱۰۰ این  
سوره گونه‌هایی از شیوه بیان و به کارگیری تندی فوق العاده را نشان می دهد.  
در این آیات، تهدید، تمسخر و فرجام خطرناک دیده می شود که در برابر  
اعمال و حرکات این دو دسته است تا بدانند ثروت و قدرت، هر دو آفتند و  
خوشحالی‌های کاذب، دوامی ندارد.  
اما خطاب به مؤمنان نیازمند، با تعبیرهای بسیار نرم و شفقت آمیز از آنان  
یاد می کند:

«وما على المحسنين من سبيل... ولا على الذين اذا ما اتواك لتحملهم قلت لا اجد ما احملكم  
عليه، تولوا و اعينهم نفيس من الدمع حزنا لا يجدوا و اما يفتقون» (توبه/۹۱ و ۹۲)

۱. در آن عصر، کسی ثروتمند بود که در قبیله بوده باشد و پولدار بودن ملازم با ریاست و زعامت  
بود. افراد بی کس و بی نام نمی توانستند رشد کنند و صاحب تمکن شوند.

بر نیکوکاران ایرادی نیست که نتوانستند در جهاد شرکت کنند و کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی و گفתי چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم، ایرادی نیست. آنان برگشتند در حالی که در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو ریخت که چرا چیزی نمی‌یابند تا [در راه جهاد] خرج کنند.

چگونه می‌توان این فراز و نشیبها و واکنشهای گوناگون اجتماعی و اخلاقی و انعکاس آن را در لحن گفتار قرآن نادیده گرفت.



اگر سخن از زبان قوم است و اگر قرآن می‌گوید پیامبران با زبان قوم خود سخن می‌گویند، یعنی زبانی که هویت اجتماعی و مشخصه‌های علمی، فرهنگی، جغرافیایی و روحی و روانی عصر آنان را دارد و کلمات را در این مدار بیان می‌کند.

پیامبران نمی‌توانند کلیدی برای ارتباط و سخن گفتن بسازند که منحصر به خودشان باشد و تنها در دست آنان باز شود و دیگران محروم و ناتوان از استفاده آن باشند، و گرنه تبلیغ و آگاه شدن از مقاصد وحی، بی‌معنا خواهد بود.

قرآن و وحی، هم‌چنان که انعکاس سخنان، آرزوها، عقاید و دیدگاه‌های گوناگون است، اما در راستای رسالت بزرگ هدایت انسان، از دیدگاه‌های خرافی و کژراهه پرده برداری می‌کند و مسیر درست و حقیقت را به وی می‌نمایاند.

در این زمینه، محمد عزت دروزه (م ۱۴۰۴ ق) صاحب تفسیر الحدیث می‌نویسد:

«آنچه ملاحظه آن را بر خواننده قرآن الزامی می‌سازد، این است که مفردات و اصطلاحات زبان قرآن، همچنین اسلوب تعبیر و به‌کارگیری امثال و تشبیهات و استعاره‌ها و مجازگویی‌های قرآن، لغت محیط



عصر پیامبر است. زبان قرآن، زبان نامآلوف و نامفهوم آن دوران و نامتلایم با فهم مخاطبان آن عصر نیست، لذا باید برای فهم اصطلاحات این زبان، از موقعیت و شرایط عصر بعثت کمک گرفت.<sup>۱</sup>

## منظور از زبان قوم در قرآن

قرآن کریم می فرماید:

«وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم/۴)

ما پیامبران را نفرستادیم، مگر با زبان قوم خودشان سخن بگویند.

این که هر پیامبری الزاماً به زبان قوم خودش سخن می گوید تا پیام وحی

را برای آن ها توضیح دهد، یعنی چه و منظور از این تعبیر چیست؟

درباره مفهوم لسان قوم چند احتمال وجود دارد:

۱- استفاده از زبان قوم، یعنی از لغت ایشان، به این معنا که اگر مردم عبری زبان هستند، پیامبر آنان به عبری سخن می گوید. اگر مردم آرامی زبان هستند، پیامبر به آرامی سخن می گوید. اگر عرب هستند به عربی سخن می گوید.

۲- استفاده از زبان مردم، یعنی رعایت سطح و افق فکری. به این معنا، اگر مخاطبان، مردمی هستند در موقعیت جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی خاص، پیامبر برای تبیین دقیق صورت و ساختار کلام، افزون بر این که از زبان آن مردم استفاده می کند، در سطح و افقی سخن می گوید که برای آنان قابل فهم باشد. مفاهیم و معانی کلام به گونه ای انتخاب می شود و در سطحی است که زمینه ارتباط میان پیامبر و شنوندگان به راحتی برقرار می شود. الفاظ در جایگاهی قرار می گیرد که معلومات و تجربیات مردم با آن وفق می دهد.

۳- احتمال دیگر که بسیار شبیه به نظریه دوم است اما از منظری دیگر به مسأله نگاه می‌کند و لسان قوم را افزون بر لغت قوم و سطح افق فکری مخاطبان می‌داند. بنابراین احتمال، زبان پیامبر در قالب مفاهیمی است که هویت اجتماعی و مشخصه‌های آن عصر اقتضای کند و پیامبر مأمور به سخن گفتن با آن مشخصه‌ها می‌گردد. این زبان، ظرف و قالبی بیرونی دارد و انعکاس دهنده هویت اجتماعی و مشخصه‌های مردم آن عصر است؛ اما چند چهره است. یعنی در عین حال که پیامبر سطح دریافت مردم زمان خود را لحاظ می‌کند و الفاظ در قالب آن افق فکری ریخته می‌شود، اما به گونه‌ای است که محدود به همان دوران و زمان نمی‌شود و در آن قالب محصور نمی‌گردد. می‌تواند با هویت‌های دیگر و مخاطبان گوناگون ارتباط برقرار کند.

همین معنا مورد تأیید نگارنده است، یعنی در عین آن که لسان قوم معنای ابتدایی و متبادر لغت قوم را دارد، کلام پیامبر و سخن وحی در سطحی ارایه شده که بتواند برای اکثر مخاطبین خود قابل فهم باشد. پیامبران مانند فلاسفه و مصلحین نیستند که بخواهند برای گروهی خاص سخن بگویند. پیامبران برای توده‌های مردم مبعوث شده‌اند و هدف اصلی آنان هدایت جامعه و گروه‌ها و اقشار گوناگون است، لذا مطالب را باید به گونه‌ای ادا کنند که قابل استفاده برای همگان باشد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه، ضمن این که می‌پذیرد معنای لسان قوم به معنای لغت قوم است با نظریه آیات دیگر که خداوند درباره قرآن می‌فرماید: «بلسان عربی مبین» (شعراء/ ۱۹۵)، «و هذا لسان عربی مبین» (نحل/ ۱۰۲)، منظور از قوم را جماعتی می‌داند که پیامبر در میان آنان زندگی می‌کند و با آنان حشر و نشر و سروکار دارد، نه این که اصل و نسبش از جایی باشد و در جایی دیگر زندگی کند. علامه بر این نکته تأکید دارد که خداوند اگر پیامبری را می‌فرستد، با زبان عادی آن جماعت سخن می‌گوید و محاورات و مکالمات او متناسب با

فهم توده مردم است تا بتواند مقاصد وحی را به خوبی بیان کند.<sup>۱</sup> بنابراین اگر گفته می‌شود: زبان قوم، نه به معنای لغت قوم است، - که شامل این هم می‌شود- بلکه اسلوب محاوره و سخن‌گفتنی است که رعایت حال مخاطب و شرایط درک و فهم وی شده باشد. این تعبیر که در شعر شاعر آمده از توجه به این معناست:

چون که با کودک سرو کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد  
زبان کودکی، نه به معنای برگزیدن لغت خاصی است، بلکه انتخاب افق و سطح کلام است. شاهد بر این مدعا، روایاتی است از پیامبر و ائمه معصومین (ع) مبنی بر این که پیامبران به اندازه درک مردم سخن می‌گویند. زیرا ممکن است کسی عربی بداند اما متناسب با فهم و درک مخاطب سخن نگوید، لذا زبان قوم نیست.  
از امام صادق (ع) نقل شده است:

«ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله قط»<sup>۲</sup>

پیامبر خدا هرگز با مردم با کنه عقل خود سخن نگفته است.

«نحن معاشر الایماء امرنا ان نكلم الناس علی قدر عقولهم»<sup>۳</sup>

به ما جمعیت پیامبران دستور داده شده که با مردم به اندازه درکشان سخن بگوییم.

بنابراین، پیامبر برای مخاطب عصر نزول، چنان سخن گفته است که از شنیدن آن احساس غربت نکند. از واژگان و مفاهیمی استفاده کرده که در فرهنگ آن جامعه مطرح و با آنان مأنوس بوده و سطح گفتار، مألوف و مفهوم و متلازم با فهم مخاطبان بوده است. به همین دلیل است که ارتباط لازم میان پیام و مخاطب برقرار شده و فاصله‌ای حاصل نشده است.

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۶/۱۲، چاپ بیروت.

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۱/۲۳ و کتاب العقل والجهل، حدیث ۱۵.

۳. غزالی، احیاء العلوم، ج ۱/۹۹ و مدرک پیشین.

این ارتباط و فهم کلام برای عصرهای بعدی، دو گونه قابل تصور است:

۱ - خود واژگان و مفاهیم آن‌ها به گونه‌ای است که همواره این ارتباط را برقرار می‌کند. واژه‌ها در قالبی از معانی ریخته شده که چنین اقتضایی دارد و منشوری است که از هر سوی آن، نوری دلفریب تابان است.

۲ - همان‌طور که پیامبر میان وحی و معانی بلند غیبی با ادراکات محسوس مردم ارتباط برقرار می‌کند و پلی می‌شود که فاصله‌ها را کوتاه و ذهن‌ها را آماده می‌سازد: «لین لهم ما نزل الیه» (نحل/۴۴) درنسل‌های دیگر، این ارتباط با تلاش مفسرین انجام می‌گیرد و مفسر برای درک موقعیت زمانی عصر نزول و فرار دادن آن در موقعیت دیگر (عصر مفسر) به تلاش برای انتقال و توضیح حقایق وحی می‌پردازد.

مفسر، زمانی به حرکت دست می‌زند که فاصله‌ای فکری و فرهنگی میان عصر نزول و عصر خود احساس کند و لذا ناگزیر است که میان این دو عصر، رابطه برقرار کند. تفاوت افق تاریخی عصر نزول و وحی با عصر خود را شرح دهد و فهم کلام خدا را که اکنون برای مخاطب، دشوار و دیرپاب می‌نماید، آسان سازد. در راستای این هدف، نخست به انعکاس شرایط اجتماعی و فرهنگی مردم آن دوران دست می‌زند تا روشن کند چگونه این الفاظ و این معانی مقصود افتاده است و چگونه باید این فاصله را طی کرد و آن معانی را برای عصر جدید با فضای ذهنی مأنوس نمود.

پی‌آمدهای پذیرش زبان قوم در قرآن

هدف پیامبران، دعوت مردم به سوی خدا و معنویت و هدایت و سعادت آنان است. آن‌چه در این راه برای آنان مهم است، قرار گرفتن مؤمنان در جهت خواسته‌های پروردگار و آشنایی با ارکان و اصول دین است. برای انجام چنین رسالتی ناگزیرند به زبان قوم سخن بگویند. و این سخن گفتن با زبان

مردم، لئوآزمی را به دنبال دارد که گریز ناپذیر است:

۱- امکان آن نیست که پیامبر برای خود، فرهنگ واژگانی خاص پدید آورد که در آن، هویت اجتماعی و مشخصه های علمی، فرهنگی، جغرافیایی، روحی و روانی عصر در آن نباشد.

پیامبر می تواند اصطلاحی را برگزیند و اعلام کند این واژه را به این معنا به کار می برم، چنان که جامعه نیز چنین کاری انجام می دهد و صاحبان فنون و علوم از میان واژه ها کلماتی را به عنوان اصطلاح انتخاب می کنند، اما شارع، حقیقت شرعی ندارد؛ واژگان انتخاب شده او موارد خاص و استثنایی است؛ تدریجی و در طی زمان و به مرور ایام است. از آغاز، فرهنگ خاصی ندارد، کلمات خود را از متن محاورات مردم برمی گزیند.

۲- از ادبیات قوم و نحوه سخن گفتن، استدلال نمودن، سوگند یاد کردن، تشبیه و تمثیل آوردن و ده ها فن سخنوری و القای مطلب استفاده می کند، زیرا وسیله سخن گفتن، ارتباط برقرار کردن، جذب و تجاذب است و این امر جز با ادبیات قوم و فرهنگ ایشان حاصل نمی گردد.<sup>۱</sup>

۳- واژه های مورد استناد در جهان بینی و اعتقاد جامعه را تا جایی که می تواند، نگهداری، اصلاح و تصحیح می کند و این، نهایت تحفظ بر زبان قوم و مصلحت اندیشی در کاستن تقابل ها و برقراری ارتباط ذهنی و کلامی است. مثلاً اگر واژه هایی چون الله، ملائکه، جن، سبع سماوات، عرش، کرسی، قاب قوسین و ده ها کلمه دیگر پیش از اسلام رایج بوده و از آن مفاهیم خاصی استنباط می شده، نگهداری، اصلاح و تصحیح می کند.<sup>۲</sup>

۱. صفار، ایسام مرهون، التعبیر القرآنیة والبیئة العربیة/۳۱۴.

۲. درباره سابقه و چگونگی برداشت از واژه های یاد شده، نگاه کنید: جواد علی، المنفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۳/۳۵، ۱۰۲، ۳۳۶، ۲۴۹، ۷۰۵. یوسف ذره الحداد، دروس قرآنیة (القرآن والکتاب)، ج ۲/۹۷ و ۱۲۰.

۴- آن دسته از واژگانی که حکایت از آرزوها و عادات و خواسته های طبیعی قوم دارد - که قابل تحمل است و مباحثی با ارزش ها ندارد - به طور طبیعی در زبان دین راه می یابد و در توصیف ارزش ها و تبیین حقایق هستی از آن ها استفاده می شود. مانند: آب، سبزی، طبیعت زیبا، باغ و بوستان (جنات تجری من تحتها الانهار) تخت، سریر، حورالعین، غلمان.

همچنین از مثل های متداول یا تشبیه و کنایه، برای انکار، معارضه و استحاله استفاده می گردد. به عنوان نمونه، خداوند برای بهشت، توصیفاتی را ذکر می کند. این توصیفات باید به گونه ای باشد که عرب با آن آشنایی داشته و برایش دل انگیز باشد و فرح و شادمانی به ارمغان بیاورد. از اموری سخن بگوید که همواره در آرزوی وصال و در طلب دستیابی به آن باشد. به همین دلیل قرآن در بخش هایی از آیات در توصیف آرزوها و خواسته های آنان بر می آید و بهشت موعود را با خواسته ها و تمایلات آنان قرین می سازد.

در فرهنگ عرب حجازی، رنگ سبز جایگاه ویژه ای دارد. زیرا سبزی، درختان سبز و باغهای سبز همه در این فرهنگ از موقعیت ممتازی برخوردار است. آن گاه که بخواهند کسی را نفرین کنند و بگویند از عمران و آبادی و آسایش محروم شوی، می گویند: «اباد الله خضرء کم» (خدا برچسده کند سبزی های شما را) چون سبزی همواره همراه باخیر و نعمت و برکت است. وقتی می خواهد از تداوم محبت سخن بگوید، می گوید میان ما همچنان سبزی برقرار است. ایام وصال و کامروایی عاشق و معشوق نیز به دوران سبزی یاد می شود.<sup>۱</sup> در چنین فضایی، قرآن در توصیف بهشت، کاملاً از این واژه و شوق و علاقه بر آن استفاده می کند. افزون بر این که از بهشت سرسبز و خرم سخن می گوید توصیفات این چنین دارد:

۱. صفار، ایتام مروهون، التعابیر القرآنیة و البیئة العربیة / ۲۷۷.

«يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ اساورٍ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خَضِراً مِنْ سُنْدُسٍ» (کهف/۳۱)

در آن بهشت جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر سبز می‌پوشانند.

«مَتَكِينٍ عَلِيٍّ رَفْرَفٍ خَضِرٍ» (رحمن/۷۶)

در آن بهشت بربالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند.

حتی در بیان نعمت‌های خداوند بر رنگ سبز تأکید شده است:

«فَاخْرَجْنَا مِنْهَا كُلَّ شَيْءٍ فَآخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا» (انعام/۹۹)

و از آن گیاه (بوسیله باران) جوانه‌سبزی خارج ساختیم.

در جنبه‌های دیگر نیز همین شیوه را می‌بینیم. خداوند می‌فرماید:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ

طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ

الضَّرَائِعِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» (محمد/۱۵)

مثل بهشتی که به پارسایان وعده داده شده همچون باغی است که در آن

نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته و جویبهایی از شیر

که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی از شراب که برای نوشندگان لذتی

است و جویبارهایی از انگبین ناب و در آن جا از هرگونه میوه‌ای برای

آنان فراهم است و آمرزش پروردگار برای آن‌هاست.

دکتر محمد حسین صغیر، از قرآن پژوهان به نام، در توصیف این مثل

قرآن می‌نویسد:

«تصویر لذت‌های حسی، اسلوبی از روش‌های قرآن در ذکر مثل

است. این روش مطابق با خواسته‌کشش آور عرب بادیه‌نشین دور از

آب و میوه و سایه و بیلاق آورده شده است. بی‌گمان، این شیوه قرآن،

رابطه‌تنگاتنگی با زندگی و نه‌سایت‌آرزوی آنان دارد، چون عرب

حجازی در آرزوی دستیابی به آب است. اگر مسأله فراتر رود و به

جوی‌های شیر و رودهایی از شراب و جویبارهایی از عسل کشیده شود،

نهایت خوشبختی و کامیابی است. به همین دلیل، قرآن از این نکته روانشناسانه استفاده می‌کند و تشبیهات خود را می‌آورد اما در نهایت به مسأله اصلی، یعنی «مغفرة من ربهم» اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

در تشبیهات قرآن نیز این روش را کاملاً درمی‌یابیم که چگونه آرزوها، عادات و یا خواسته‌های طبیعی، به تشبیهات و توصیفات عرب استناد شده و از آن در جهت تبلیغ رسالت کمک گرفته شده است.<sup>۲</sup> جالب‌تر این‌که، در برخی از تشبیهات قرآن از مثل‌هایی استفاده شده که در ادیان پیشین و کتاب‌های آنان سابقه دارد. مثلاً خداوند بهشت رفتن کافران و کسانی که آیات خداوندی را منکر می‌شوند موکول و معلق به امر محال، یعنی گذشتن شتر از سوراخ سوزن کرده است:

«ان الذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون

الجنة حتى يلج الجميل في سم الحياطة» (اعراف/ ۴۰)

شبهه همین مثال در کتاب انجیل با تعبیری نزدیک به مثال قرآنی آمده است:

«انه لأسهل أن يدخل الجميل في ثقب إبرة من أن يدخل الغنبي ملكوت

السموات» (انجيل متى، باب ۱۹، آیه ۲۵)

بی‌گمان آسان‌تر است شتری در سوراخ سوزنی وارد شود از اینکه

ثروتمندی در ملکوت آسمان‌ها داخل شود.

مشابه این تعبیر در انجیل مرقس باب ۱۰ آیات ۲۳-۲۷ و لوقا باب ۱۸،

آیات ۲۴-۲۷ آمده است.

بنابراین، بسیار طبیعی است وقتی قرآن با زبان قوم سخن می‌گوید جلوه‌هایی از فرهنگ و ادبیات زمانه در آن منعکس شود و این، لازمهٔ زبان قوم است. در عین حال، آن‌چه را بیان می‌کند برخلاف حقیقت و واقعیت

۱. صغیر، محمد حسین، الصورة الفنية في المثل القرآني/ ۳۸۲.

۲. برای تفصیل این موارد نگاه کنید: الاطرقچی، واجدة مجید، التشبیهات القرآنية والبيئة العربية.



نیست و از امر باطل و موهوم و برخلاف علم استفاده نمی کند.

۵- نکته دیگر از لوازم رعایت زبان قوم این است که با یافته های مردم که ارتباطی با دین ندارد، تعارض نکند. یافته هایی که در آن شرایط و عصر مقبول جامعه می باشد و طرح و مقابله با آن قابل هضم برای شنوندگانش نیست. مثلاً دیدگاه متعارف مردم آن عصر در باره هیئت آسمان و زمین، نظریه بطلمیوسی است. لذا قرآن به مناسبت خلقت آسمان و زمین و حرکت ماه و خورشید، به طور صریح به این دیدگاه ها نمی پردازد و در پی ابطال یا تصحیح نظریه بر نمی آید، گرچه کلامی هم نمی گوید که آن نظریه ها را تأیید و تثبیت کند. بسیار فرق است میان اینکه گفته شود قرآن نظریه های باطل را آورده و هدف از آوردن آن ها تأیید و تثبیت نبوده است، با اینکه گفته شود قرآن در مقام مقابله با نظرات علمی و تاریخی آن دوران نیست.

در باره این نکته به مناسبت طرح نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، بیشتر سخن خواهیم گفت. در این جا تنها به نکته متمایز زبان قوم اشاره کردیم که در نکلیم به زبان قوم، رعایت یافته های علمی غیر مرتبط با دین، نهفته است و این رعایت در حد مسالمت و پرهیز از ستیزه گری آشکار با یافته های علمی قوم می باشد. گرچه در مواردی کلمات را به گونه ای بیان کرده که با نظریه های متفاوت قابل جمع است.<sup>۱</sup>

### ویژگی های زبان قوم

پیش از این گفتیم که جلوه هایی از فرهنگ عصر و زمان بعثت در قرآن منعکس است و این انعکاس از باب زبان قوم است. در این صورت باید به دنبال تعیین مشخصات و مرزهای این زبان برآیم. پیشتر به لوازم و آثار زبان

۱. البته این بحث، داستان بس درازی دارد و در دانش تفسیر پژوهی و تفسیر علمی زیاد مطرح شده است. ر.ک: ابو جحر، التفسیر العلمی فی المیزان / ۳۶۱-۴۱۵.

قوم اشاره کردیم و گفتیم داشتن زبان قوم، لوازمی را به دنبال می آورد و شرایط و پی آمدهایی دارد، اما با همه این ها ویژگی هایی هم دارد که در قرآن متبلور است. البته نباید از یاد ببریم، این که می گویم قرآن با زبان قوم سخن می گوید به این معنا نیست که قرآن تماماً با زبان قوم است. قرآن زبانی دارد که الگوی آن از وحی گرفته می شود و ساختار آن مخصوص به خود است. بلکه به این معنا است که با زبان قوم سخن می گوید، رعایت حال و مقال قوم را می کند و نمودها و ساختار زبان قوم در او منعکس است.

در هر صورت، این ویژگی ها به شرح زیر هستند:

#### ۱- زبان قوم، زبان عمومی توده مردم

زبان قوم با مشخصات و لوازمی که گفتیم، زبان رایج و عمومی توده مردم است. عموم مردم با آن سخن می گویند. در فضای آرزوها و دیدگاه ها و دانستی های خود با آن به گفتگو می پردازند. در آن تصنع و اصطلاح دانش خاصی نیست مگر آنکه رواج و عمومیت یافته باشد. واژگان همه علوم در این زبان یافت می شود، اما به این گونه نیست که وصف یکی از زبان های تخصصی را داشته باشد: زبان علم، فلسفه، حقوق یا عرفان. دانشمند، فیلسوف و عارف نیز با این زبان سخن می گوید، اما حقوق دان با دقت حقوقی، واژه ها را از این زبان برمی گزیند و برای هر ترتیب و نظم و گزینشی، هدفی را دنبال می کند، بنابراین، مشخصه زبان های تخصصی، جدای از زبان قوم است. زبان علم چون همراه با دقت و اصطلاح است، زمینه مؤاخذه نیز دارد که چرا چنین گفتی و چنان نگفتی. زبان علم، برکنار از استعاره، تشبیه، تمثیل و کنایه است. در زبان علم مبالغه و گزاره گویی جایی ندارد. با اشاره به هر عدد و زمانی دقیقاً آن چه را می خواهد قصد می کند و مسامحه را نمی پذیرد. اما زبان توده مردم چنین نیست، افزون بر

این که مادر زبان هاست، استعاره، تشبیه، تمثیل، کنایه، مجاز و مبالغه، در آن راه می یابد و در ادای مقصود به کار گرفته می شود.

## ۲- داشتن ویژگی های فرهنگی و قومی

وقتی می گوئیم قرآن به زبان قوم سخن می گوید، یعنی از ویژگی های این زبان استفاده می کند. مثلاً اگر درباره میوه های اهل جهنم می گوید:

«**طلعها كأنه رؤوس الشياطين**» (صافات ۶۴).

میوه اش گویی چون سرهای شیطان است.

نمی خواهد به مانند یک فیلسوف یا حقوق دان، کلمات را دقیقاً در معانی حقیقی استعمال کند، بلکه صرفاً یک تعبیر ادبی رایج را به صورت استعاره به کار می گیرد. هدف از این تعبیر، نشان دادن زشتی و ناهنجاری وضعیت اهل جهنم است. پس نمی توان از این کلمات نتیجه گرفت که قرآن می خواهد بگوید که شیاطین، سرهای هیولایی و دهشتناک دارند. شبیه این نوع استعمال در ادبیات عرب، فراوان است. امرء القیس شاعر توانمند جاهلیت، در اشعار خود از نیش های غول سخن می گوید. روش عرب برای ایجاد وحشت، بهره گیری از این واژه هاست.<sup>۱</sup> و گرنه ما غولی نداریم تا نیش داشته باشد.

به همین دلیل، فراء (م ۲۰۷) یکی از لغویین معروف، رؤوس الشياطين را به معنای تخیلی می گیرد و این واژه را در زبان عرب بسیار متداول می داند. عرب هر جا بخواهد زشتی چیزی را نشان دهد می گوید او به مانند شیطان است.<sup>۲</sup> شبیه همین تشبیه را قرآن با نظریه فرهنگ عامیانه مردم به کار برده است:

«**قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونردّ على أعقابنا بعد إذ هدانا الله**

۱. الاطرقجی، واجدة مجید، التشبیہات القرآنیة والبیئة العربیة/ ۲۵۳؛ صفار، انسام مرهون،

التعابیر القرآنیة والبیئة العربیة/ ۲۵۳ - ۲۵۶.

۲. فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، ۳۸۷/۲.

كَأَلَدَىٰ اِسْتِهْوَاهِ الشَّيَاطِينِ فِي الْاَرْضِ حَيْرَانَ) (انعام/ ۷۱)

بگو آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زبانی؛ و آیا پس از این که خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیطان‌ها او را در بیابان از راه به در برده و حیران بر جای مانده است.

آیا واقعاً مردمی که در بیابان گم می‌شوند، شیاطین آن‌ها را گم می‌کنند و آیا شیطان می‌تواند نسبت به انسان چنین نقشی را ایفا کند؟ اگر چنین عقیده‌ای را بپذیریم دچار مشکلات بسیار می‌شویم. بهتر آن است که بگوییم قرآن بر اساس باورهای عمومی مردم از باب تشبیه، چنین تعبیری به کار برده است. کاری به صحت و سقم مسأله نداشته و صرفاً از باب تشبیه ضلالت، گمراهان را به سرگردانانی گمشده، مانند کرده است و این عقیده در عصر پیامبر و در میان عرب بسیار رایج بوده است.<sup>۱</sup>

در جایی دیگر، قرآن در توصیف رباخواران می‌گوید:

«لَا يَقْرُمُونَ إِلَّا كَمَا يَقْرُمُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (بقره/ ۲۷۵)

رباخواران بلند نمی‌شوند، مگر مانند پریشان حالانی که شیطان با آنان تماس گرفته است.

در این جا قرآن نمی‌خواهد بگوید: دیوانه شدن در اثر تماس با جن و شیطان است، بلکه صرفاً تشبیه است، تشبیهی از جنس محاورات عمومی. در زبان مردم همه گونه تشبیهی یافت می‌شود. در زبان مردم، دقت‌های زبانی علمی نیست تا مؤاخذه کنی که چرا این را گفتی و چرا آن را نگفتی. اگر می‌بینیم قرآن، خطاب به مردم می‌گوید:

۱. الاطرقچی، واجدة مجید، الشبیهات القرآنیة والبیئة العربیة / ۲۵۸؛ طباطبایی، محمد حسین، العیزان، ج ۷/ ۱۲۴. مرحوم علامه طباطبایی نیز این آیه را از باب تمثیل مثل می‌داند و نه چیزی بیشتر از آن.

وَالكُم الذَّكْرُ وَ لَهُ الْاُنثٰى \* تَلِكْ اِذَا قَسَمَ ضِيْرًا (نجم/۲۱ و ۲۲)

برای خودتان پسر و برای خدا دختر قایل می شوید، این یک تقسیم غیر منصفانه است.

از این جمله قرآن نمی توان نتیجه گرفت که خدا قبول دارد که پسر ارجمندتر از دختر است و از این که ملائکه را دختران خدا گرفته اند ناراحت شده است. در این جا قرآن مطابق برداشت مردم از دختر و پسر با آنان سخن می یگوید. بنابراین، قرآن از این زبان استفاده می کند. تشبیه و استعاره و کنایه و حتی مجاز می آورد و به طور طبیعی واژگان زبان قوم، مورد بهره برداری قرار می گیرد.

### ۳- راه یافتن تسامح

نکته دیگر در زبان قوم، تسامح فراوان است. اگر گفتیم در زبان مردم، مجاز، کنایه، استعاره و تمثیل دیده می شود، طبعاً تسامح هم می پذیرد و فراز و نشیب بسیار را قبول می کند که در این صورت، با زبان های فنی تفاوت اساسی پیدا می کند. مثلاً در زبان علمی، توصیف و افعیات به معنای دقیق کلمه مشاهده می شود. یک یک الفاظ را می توان مورد توجه قرار داد و از جامعیت و مانعیت هر کلمه سؤال کرد. اما در زبان عرفی، گاه مردم سخنی می گویند و معنای را قصد می کنند بدون آن که بخواهند خصوصیات و لوازم آن را بپذیرند، زیرا تسامح در توصیف حقایق در کلمات عرف مردم، فراوان یافت می شود. قرآن که به زبان مردم سخن گفته است، چنین ویژگی هایی را در کلام تا حدی راه داده است. اگر قرآن فرموده است:

«وَمِنَ الَّذِيْنَ اٰشْرَكُوْا اٰبَادًا اَحَدُهُمْ لَوْ يَعْمرُ الْفِ سْتَةَ» (بقره/۹۶)

از کسانی که شرک می ورزند خواهی یافت که هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند.

نمی خوهد بگوید که این مشرکین در خواست هزار سال عمر به معنای

دقیق کلمه کرده اند، بلکه می خواهد بگوید عمر زیادی را طلب می کردند و عدد، دلیل بر کثرت است.<sup>۱</sup>

همچنین خداوند در داستان گفت و گو و محاجه حضرت ابراهیم با قوم خود، چنین گزارش می دهد که ایشان نسبت به ستارگان و ماه و خورشید گفت:

وَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي... فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي... فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي... (انعام/۷۸-۷۶)

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید، گفت: این پروردگار من است... و چون ماه را در حال طلوع دید گفت: این پروردگار من است... پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است.

در نظر برخی از مفسرین این کلمه موجب اشکال شده که چرا حضرت ابراهیم(ع) از این پدیده ها در آغاز تعبیر به پروردگار (رب) خود کرده است. (گرچه بعداً کلام خود را تصحیح می کند). لذا گفته اند: این کلام با قصد حقیقی نبوده و فقط برای احتجاج و نشان دادن ضعف دیدگاه ستاره پرستان، ماه پرستان و خورشید پرستان بوده است.

حقیقت مهم آن است که ابراهیم(ع) نیز همچون خود مردم، احتجاج می کرد و می خواست با همان زبان، ساده دیدگاه این گروه را باطل کند و عمل آنان را احمقانه جلوه دهد. بنابراین، نخست گفت: ستاره پروردگار من است. اما چون افول کرد گفت: خدایی که افول کند من نمی پسندم.

در محاجه دیگری که قرآن از حضرت ابراهیم نقل می کند به نمرود گفت:

وَقَالَ اِبْرَاهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَاتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاَتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ، فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (بقره/۲۵۸)

ابراهیم گفت: خدای من، خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از

۱. در این باره نگاه کنید: طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱/۲۲۹.

باختر برآور، پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند.

ظاهر آیه نشان می دهد که خورشید حرکت می کند و زمین ساکن است، زیرا می گوید: هر روز خورشید از شرق زمین برمی آید و در غرب زمین غروب می کند. برخی چنین نتیجه گرفته اند که قرآن نظر هیئت قدیم را تأیید کرده که می گوید، زمین ایستا است. در حالی که این تعبیر، تعبیرهای عرفی و مردمی است و قرآن با زبان مردم سخن گفته است. همان گونه که امروز، نیز مردم وقتی سخن می گویند با این که می دانند زمین حرکت می کند و این چرخش زمین است که طلوع و غروب و شب و روز را فراهم می کند، اما باز این تسامح را می پذیرند و خود با این تعبیرات سخن می گویند.

هدف از بیان حضرت ابراهیم (ع)، توصیف علمی حرکت خورشید نیست. از یک حرکت ساده قابل مشاهده سخن می گوید و بر خصم خود احتجاج می کند که خدا خورشید را بر این مدار می چرخاند، اگر می توانی تو این مدار را عوض کن و خورشید را از مغرب درآور!

#### ۴- راه یافتن پذیرفته های فرهنگ مردم

در زبان قوم، پذیرفته های فرهنگ مردم دست به دست می گردد. مردم آن را نقل می کنند و به دیگران گزارش می دهند بدون آن که در صحت و سقم آن، واریسی کنند. این پذیرفته ها در پیشگاه اهل تخصص است که مورد بررسی قرار می گیرد، اما در زبان عرفی پارها و بارها تکرار می شود بدون آن که نسبت به آن انکار و الحاح داشته باشند. البته به این معنا هم نیست که مورد پذیرش قرار گرفته باشد، چون شأن زبان عرف این نیست.

وقتی قرآن با زبان قوم سخن می گوید، دقیقاً چنین وضعیتی دارد. این پذیرفته ها را تا آن جا که با ارزش ها و اصول کلی منافات نداشته باشد نقل می کند، زیرا از واقعیات رایج جامعه است و مردم با آن سروکار دارند. مثلاً قرآن

در توصیف انسان‌ها و چگونگی جهت‌گیری آنان در فرمانبرداری از خداوند و فعالیت و تلاش برای انفاق و تحقق عدالت، به بردگان جامعه مثال می‌زند:

«ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقاً حسناً فهو ینفق منه سرأ و جهراً» (نحل/۷۵)

خدا مثلی می‌زند. بنده‌ای است زرخرید که هیچ‌کاری از او بر نمی‌آید، آیا چنین بنده‌ای با کسی که به وی از سوی خود روزی داده‌ایم و او در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسان است؟

با آوردن چنین مثالی، قرآن نمی‌خواهد نظام برده‌داری را بپذیرد و تأیید کند. مردم در آن زمان برده‌داری را پذیرفته‌اند و حرکتی بسیار طبیعی در جوامع انجام می‌گیرد که در جنگ‌ها افراد را اسیر بگیرند و برده خود بکنند، قرآن از این واقعیت موجود برای توضیح یک حرکت خیرخواهانه سود می‌جوید و دستگیری مردمان ضعیف را به انسان‌های آزاده‌ای تشبیه می‌کند که قدرت عمل دارند و می‌توانند هر کاری انجام دهند.

یا قرآن در جایی می‌فرماید:

«ومن یشئوا فی الحلیة وهو فی الخصام غیر مین» (زخرف/۱۸)

آیا کسی را شریک خدا قرار می‌دهید که در زر و زیور پرورش یافته و در هنگام سخن و مجادله بیانش غیر روشن است.

این که قرآن در مقام نکوهش عقاید و باورهای جاهلیت دیدگاه کسانی را که می‌گویند خداوند برای خود دختران (ملائکة) را برگزیده و پسران را برای مردم اختصاص داده، رد می‌کند و می‌گوید: چگونه خداوند زنان و دختران را که کارشان تجملات و اعتنا به زر و زیور است شریک خود قرار دهد و کسانی را که در هنگام سخن گفتن و استدلال کردن عاجز و زبانشان الکن است انتخاب کند.

در این جا قرآن نمی‌خواهد جنس زن را به طور ذاتی تحقیر کند و بگوید زنان ذاتاً زبانشان الکن است یا همواره کارشان توجه به امور ظاهری است،



بلکه از شرایط فرهنگی عصر سخن می گوید و با توجه به پذیرفته های قوم استدلال می کند و نقص عقیده آنان را یادآور می شود.

تشبیه هایی از این دست، در توصیف های ادبی و تخیلی قرآن نیز دیده می شود که از شیوه زبان ادبی قوم استفاده می کند. مثلاً در سوره صافات می فرماید:

وَاِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرِزْقِ الْكُوكَبِ (صافات/ ۶)

ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم.

منظور از چنین سخنی، آن نیست که بگوید: هدف از آفرینش ستارگان زیور و زینت دادن آسمان یا هدف از آفرینش ستارگان، پولک دوزی و نقش و نگار درست کردن برای آسمان است. تعبیری است شاعرانه و تخیلی برای مردم که چون شب ها ستارگان را می بینند (به ویژه در دشت ها و مناطقی که نورهای مصنوعی نیست) لذت می برند. این توصیف، گرچه موافق واقع و مطابق ذوق هنری ادا گردیده، اما توصیفی است مردمی برای جذب دل ها و هدایت به سوی پدیدآورنده هستی.

و همینطور اگر در ذیل این آیات می گوید:

وَحَفَظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ... الْاِمْنِ خَطْفَةَ الْخَطْفَةِ فَاتَبِعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات/ ۱۰)

خداوند آسمان را از شیطان سرکش نگاه می دارد... و کسی که استراق

سمع کند شهابی شکافته از پی او می تازد.

آن چه در گذشته مفسرین مطرح می کردند و ظاهر برخی روایات هم آن را تأیید می کند این است که افلاکی محیط بر زمین هستند و در آن، گروه هایی از ملائکه سکونت دارند و درهایی دارد که باز نمی شود مگر برای ملائکه و چون یکی از شیاطین نزدیک می شود، ملائکه با شهابی او را دور می کنند.

خوب این مطالب نه با عقل جور در می آید و نه با علم و بطلان نظریه افلاک و پرتاب شهاب توسط ملائکه، آشکار شده و لذا مفسرینی مانند علامه

طباطبایی گفته‌اند: بیان این مطالب، از باب تمثیل و تصور حقایق غیبیه است که به زبان و فرهنگ علمی آن عصر گفته شده است: <sup>۱</sup>

و تلك الامثال تضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون (عنکبوت/ ۴۳)

و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشوران آن‌ها را درنیابند. بنابراین درست است که زبان مردم، مادر زبان‌هاست و شعر، طنز، تمثیل، تشبیه، موعظه، تاریخ، فلسفه و خلاصه همه چیز دارد، و علما و فلاسفه و متکلمین و مورخین و حقوقدانان با این زبان سروکار دارند و هر گروه خصوصیتی از این زبان را برمی‌گزینند، اما هر کدام از آن‌ها با زبان قوم تفاوت دارند چنان‌که قرآن هم از این زبان به خوبی استفاده می‌برد، و خصوصیتی را برمی‌گزیند - که اصطلاحاً زبان دین نامیده می‌شود - و از آن برای انتقال پیام‌ها و دعوت مردم به امور غیبی و معنوی بهره می‌برد. در هر صورت، از یاد نبریم که قرآن زبان وحی و برخاسته از حقیقت هستی و جهان گسترده غیب است و ربطی وثیق میان زبان وحی و مفاهیمی که در زبان مردم رایج است برقرار می‌گردد. قرآن این زبان را به عنوان ابزاری کارآمد در اختیار می‌گیرد تا آن حقایق غیرحسی و ماورای مادی را بیان کند و آن معانی بلند را با این الفاظ تنگ و محدود بیان و با تعبیری قابل درک برای مردم، نازل و فرو فرستد.

### شواهد برای زبان قوم بودن قرآن

این نکته بسیار مهم است که ما آن بخش از آیات وحی را که دارای صبغه تاریخی و جغرافیایی و از همه مهمتر فرهنگی عصر نزول است، از باب همراهی با زبان قوم بدانیم و نه بازتاب و انعکاس فرهنگ زمانه و همه آن‌چه

۱. طباطبایی، محمدحسین، میزان، ج ۱۷/ ۱۲۴.

را که یاد شد، صرفاً وسیله‌ای زبانی برای ارتباط برقرار کردن توصیف کنیم، لذا از دو جهت نیازمند دلیل برای اثبات مدعا هستیم:

اولاً: این که ثابت کند زبان قوم است.

ثانیاً: آن که نظریه‌های دیگر را نفی کند.

بنابراین، در این راه، توجه به پی‌آمد نظریه و لوازم پذیرفتن بازتاب فرهنگ زمانه بودن و متأثر شدن از آن محیط، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. آن چه همواره سبب تأکید نگارنده بر نظریه زبان قوم بودن قرآن می‌باشد، دقیقاً نتایج و لوازم پذیرش نظریه‌های دیگر است. به همین دلیل اگر در این جا به اموری اشاره می‌کند و یا در آینده به هنگام طرح نظریه‌های دیگر آن‌ها را نقد می‌کند، پی‌آمدهای پذیرفتن نظریه‌های دیگر است. اکنون به سراغ شواهد زبان قوم می‌رویم و ادله آن را پی‌جویی می‌کنیم:

#### ۱- رابطه تبلیغ با رعایت زبان مردم

نخستین دلیل بر مسأله این است که قرآن در ظرف زمانی خاص و در مرحله نخست، خطاب به مردمی معین نازل شده است و این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت. بنابراین باید به گونه سخن بگوئید که با مردم عصر خود رابطه برقرار کند.

اگر کلامی بخواهد در معنای القایی مفهوم باشد، انسجام داشته باشد و ارتباط مطالب آن محفوظ باشد، باید حامل فرهنگ و دانش مخاطبین باشد و به موقعیت ادراکی و زیستی آنان توجه کند و سطح آگاهی و قالب زبانی در ارایه مفاهیم رعایت شده باشد. مسأله زبان، تنها بکارگرفتن واژه‌ها نیست، بلکه استفاده از مثل‌ها، تشبیهات و استعاره‌هایی است که موافق ذوق و ادب آنان باشد. باید از مألوفات و مأنوسات طرفینی برای برقراری رابطه استفاده کرده باشد. بنابراین اگر قرآن می‌گوید:

«و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» (ابراهیم/۲)

ما پیامبران را نفرستادیم مگر با زبان قوم خودشان.

یعنی مطالبی را گفته که مناسب با فهم و استعداد و فرهنگ آنان بوده است. به همین دلیل، قرآن در آوردن مثل ها و معانی بلند با زبان ساده و قابل فهم می گوید:

«تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون» (عنکبوت/۲۳)

و این مثل ها را برای مردم می زنیم ولی جز دانشوران آن ها را در نیابند.

بسیاری می پندارند مقصود همان ظاهر کلمات است، در صورتی که هدف، نکته های نهایی و اصلی کلام است، که در ورای ظاهر الفاظ و با تعقل و تدبیر به دست می آید.

## ۲- حقانیت گفته های قرآن

اگر مثال هایی که بدان ها اشاره کردیم، زبان قوم نباشد و قرآن آن ها را واقعاً قصد کرده و مقصود در القا داشته است، از دو حالت خارج نیست، یا باید بگوییم خداوند در هنگام بیان و نزول وحی می دانسته که نظریات موجود باطل است و همان باطل ها را بیان کرده یا - نعوذ بالله - خداوند بر باطل بودنش آگاه نبوده که هر دو فرض باطل است.

البته ممکن است کسی بگوید: - و این فرض هم معقول است - خداوند در بیان مسایل و گزارش از پیدایش جهان، حرکت خورشید و ماه و زمین و حوادث تاریخی، به گونه ای سخن گفته که با اندیشه ها و تئوری های آن عصر قابل انطباق بوده و مفسرین هم بر آن معانی تطبیق داده اند و میان آن چه رایج بوده و از دانستنی های عصر محسوب می شده و آن چه تعبیر شده، منافاتی ندیده اند.

این نکته به عیان واضح است که بسیاری از مفسرین تا پیش از تحولات علمی و کشف بسیاری از حقایق جهان، آیات مربوط به حرکت زمین

و خورشید و چگونگی پیدایش جهان و ده ها مسأله دیگر را بر همان نظریات سابق تطبیق داده اند<sup>۱</sup>، در حالی که معانی دیگری هم داشته اند.

اما این که بگوییم: خداوند در هنگام بیان، با علم به باطل بودنش همان باطل ها را از باب همراهی با مردم بیان و قصد کرده قابل قبول نیست و با وحی بودن کلام قرآن هرگز سازش ندارد. همچنین اگر بگوییم خدا عالم به باطل بودنش نبوده هم نامعقول است، زیرا از اصول مسلم اعتقادات اسلامی، علم خداوند و احاطه او بر همه چیز است:

وَقُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (فرقان/ ۶)

بگو قرآن را کسی نازل کرده که آگاه به تمام زوایای آسمان و زمین است.

پس چگونه می توانیم بگوییم خدا می دانسته این باورها باطل است و دانستی های رایج، جهل مرکب است، اما آن ها را بیان کرده است!

### ۳- تناسب وحی با زبان مردم

اگر گفتیم بیان این امور از باب تکلم به زبان قوم نیست و بازتاب فرهنگ زمانه در وحی است، با حقیقت وحی سازش ندارد. زیرا وحی، دریافت شهودی حق و حقیقت است؛ دریافت انسان کامل از اشیاء جهان و روابط میان آن هاست. پیامبر(ص) با عالم غیب ارتباط برقرار می کند و حقایق را کشف می کند. ممکن است امور دریافت شده مناسب با فهم مردم ارایه شود، اما ممکن نیست وحی برخلاف واقع دریافت شود، و آن چه را پیامبر می بیند، مطابق با حقیقت و واقع نباشد.

۱. تفصیل این مطالب را می توانید در کتاب قرآن و تفسیر عصری، ص ۱۱۴ و ۱۹۴ از نگارنده از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی بیابید و نمونه های تحول و تطور در تفسیر علمی را مشاهده کنید.

نتیججه آن که: قرآن به زبان قوم سخن گفته است و زبان قوم پایه و چارچوبی معین در گفتار و القای مطلب دارد که مرز آن، بکارگیری سطح و اژگان و زاویه القاء در حدی که صبغه تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی در آن محفوظ است و قرآن از آن به عنوان ابزاری کارآمد استفاده می کند و حقایق بلند و معارف غیبی را با زبان محسوس و مفهوم برای مردم، منتقل می کند. البته، چنین نیست که هر باور و دیدگاهی را بپذیرد، بلکه در این زمینه انتخابگر و فعال است. آن هایی را برمی گزیند و به گونه ای ارتباط برقرار می سازد که با ارزش های مورد نظرش منافات نداشته باشد و با حقایق جهان معارضت نکند.

به این مفهوم است که قرآن با زبان قوم سخن می گوید و در آن جلوه هایی از فرهنگ قوم راه می یابد. و این مطلب درست است و شبهات پیشین را برطرف می سازد.

فصل سوم:

---

نظریه دوم: بازتاب فرهنگ زمانه

---





### نظریه بازتاب فرهنگ زمانه

یکی دیگر از نظریات در باب چگونگی انعکاس جلوه‌های فرهنگی و قومی عصر رسالت در قرآن و در پاسخ به اشکالات مطرح شده، این است که بگوییم مطالب یاد شده در قرآن، عقیده صاحب وحی نیست و قرآن آن‌ها را از باب همراهی با فرهنگ عصر خود آورده است.

در توضیح این نظریه نخست به شرح و تبیین آن می‌پردازیم و آن‌گاه تفاوت‌های اساسی میان نظریه بازتاب فرهنگ زمانه با زبان قوم را بیان می‌کنیم، سپس دلایل این نظریه از زبان گویندگانش خواهد آمد، آن‌گاه به انگیزه و پی‌آمدهای آن اشاره خواهد شد و در پایان به نقد این دیدگاه خواهیم پرداخت.

### منظور از بازتاب فرهنگ زمانه

فرهنگ، به آداب، عادات، عقاید، معارف، مناسبات، رسوم و جهان بینی هر قوم، ملت و جامعه‌ای گفته می‌شود. سخن از فرهنگ عصر یا فرهنگ یک ملت، در حقیقت سخن از اخلاقیات، باورها، مناسبات اجتماعی، دانستی‌ها و سرانجام دیدگاه‌های کلی آنان نسبت به جهان و انسان است که به طور طبیعی، آداب، سنن رفتاری و عقاید خرافی را نیز در برمی‌گیرد.

معمولاً فرهنگ ملت‌ها از یکدیگر متمایز است؛ هرچند که ممکن است ملتی با ملت دیگر، مشترکاتی داشته باشد، و یا میان دو برهه تاریخی مشترکات فرهنگی همچنان باقی بماند؛ اما تحولات اجتماعی و سیاسی، زمینه دگرگونی در فرهنگ یک ملت را فراهم ساخته باشد و این دگرگونی به شکلی باشد که به عنوان مثال فرهنگ عصر رسالت با فرهنگ عصر کنونی با دو عنوان متمایز از هم توصیف شوند.

بنابراین، همان طوری که فرهنگ مردم چین با ژاپن، ایران با عراق، افغانستان با تاجیکستان، یا افغانستان با ایران تفاوت می‌کند، یا فرهنگ ملت‌های اسلامی با ملت‌های مسیحی فرق اساسی و نمودی مشخص و معین دارد، فرهنگ یک کشور، می‌تواند در دو برهه تاریخی کاملاً دگرگون و متمایز شده باشد و تنها به این دلیل که تحت نام اسلام یا ایران یا جزیره العرب هستند، موجب نمی‌شود که فرهنگ آنان یکسان باشد. با گذشت زمان، افکار، عقاید، سنن، آداب و رسوم یک ملت می‌تواند تحول یافته باشد و فاصله آن چنان عمیق باشد که یک ملت و قوم و مذهب و مکتب را با دو عنوان متمایز توصیف کنند. به عنوان مثال، فرهنگ کشور ایران مسلمان قرن هشتم و نهم پیش از صفویه و دارای حکومت سنی را نمی‌توان با فرهنگ قرن دهم و یازدهم به بعد تا عصر حاضر را یکی دانست و تلقی واحدی از فرهنگ این ملت داشت. ممکن است نقاط مشترک بسیاری وجود داشته باشد، اما دگرگونی‌های فراوان را هم نمی‌توان نادیده پنداشت، و همه را به حساب یک فرهنگ در نظر گرفت.

بنابراین، فرهنگ ملت‌ها همواره دستخوش دگرگونی و تبدیل است و تحولات علمی و رشد انسانی، باورها و ساخت و ساز اجتماعی و اقتصادی آنان را آرام آرام و در طی زمان‌های بسیار دگرگون می‌کند.

## توضیح نظریه

صاحبان نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، نسبت به انعکاس مطالبی در قرآن که به مسائل علمی، تاریخی، اعتقادی و اجتماعی پرداخته، برای رفع شبهاتی که مطرح شده، می‌گویند: قرآن این مطالب را از باب همراهی با فرهنگ عصر گفته است. یعنی به گونه‌ای از آداب، عادات، عقاید، رسوم، مناسبات و جهان بینی عصر نزول در قرآن سخن گفته و گونه‌هایی از باورها و دانستی‌های فرهنگ جاهلیت را عالماً و عامداً در قرآن جای داده است. آقای بهاء الدین خرمشاهی در توضیح این سخن می‌نویسد:

«راقم این منظور بر آن است که فرهنگ یعنی آداب و عادات و عقاید و معارف و رسوم و مناسبات و جهان بینی مردمان عصر نزول قرآن (و طبعاً مقادیری از فرهنگ یا شبه فرهنگ جاهلیت) عالماً و عامداً به صلاحدید صاحب قرآن، خداوند سبحان، در کلام الله قرآن راه داده شده است، نه اینکه قهراً و طبعاً راه یافته است.»<sup>۱</sup>

بنابراین، طبق این نظریه، صاحب وحی با آگاهی از موقعیت و شرایط اجتماعی عصر جاهلیت و با برنامه و از روی مصلحت، این بخش از مطالب را در جای جای قرآن آورده است. اگر گفته می‌شود: قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است نه به این معناست که، فرهنگ عصر ناخودآگاه و بدون توجه صاحب وحی و بدون توجه به پی آمد آن، در آیات قرآن راه یافته، بلکه به دلیل عواملی که بعداً خواهد آمد، خداوند مقوله‌هایی از عادات و عقاید و معارف و

۱. خرمشاهی، بهاء الدین، مجله بینات، شماره ۵/۹۱.

لازم به یادآوری است که نظریه پرداز محترم، این دیدگاه را به عنوان دیدگاهی موقت مطرح کرده و در آغاز مقاله، تصریح می‌کند که این نظریه نباید مسلم و مفروض عتقه تلقی شود و کسی آن را قطعی و اثبات شده بداند. بنابراین، هدف نگارنده از طرح نظریه، طرح دیدگاه و چند و چون درباره صحت و سقم مسئله است و لذا اگر در آخر، این دیدگاه مورد نقد قرار می‌گیرد، نقد نظریه است و نه نقد شخص: ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا.

جهان بینی مردم حجاز و مخاطبین عصر نزول را در لابه لای معارف و حیانی منعکس ساخته است.

### احتمالات و وجوه سه گانه

سه احتمال در باب انعکاس فرهنگ زمانه قابل تصور است:

۱- از آن جا که قرآن با مردم عصر خود سخن می گوید، طبعاً بخشی از کلمات، پذیرفته ها و اصطلاحات آنان در قرآن منعکس است و این، گریزناپذیر است. زیرا طبیعت سخن گفتن با مردم، برگرفتن از زبان آن مردم است.

۲- هدف قرآن، مبارزه با خرافات، عقاید باطل، عادات جاهلی و رسوم بی معنا و در نهایت رشد فکری مسلمانان است. هدف، نجات مردم از فرهنگ منحط عصر است و لذا لازم است یکایک آن ها را مطرح و با آن عقاید و عادات فاسد مبارزه کند.

بنابراین آن چه در قرآن از فرهنگ زمانه بازتاب یافته، مواردی است که قرآن قصد مبارزه با آن ها را داشته، برخورد فرهنگی و عقلانی کرده و به قصد تأیید پایه سکوت برگزار کردن، از کنار آن ها نگذشته است.

۳- احتمال سوم، قبول دو وجه پیشین است به همراه این که قرآن مقداری از نظریات علمی و فرهنگ مورد پذیرش قوم را آورده است. اگر چه قرآن می دانسته که این نظریات علمی و باورهای اعتقادی، باطل است و در آینده بطلان آن ها ظاهر خواهد شد.

آن چه محل بحث و مورد توجه در نظریه دوم است، همین فرض سوم می باشد، و گرنه همان طوری که بعداً در آینده خواهیم گفت، نسبت به بند اول و دوم حساسیتی نیست. فرض دوم در کلام قائلین نظریه زبان قوم مطرح شد و تفاوت های آن با نظریه بازتاب فرهنگ زمانه خواهد آمد.

نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، شامل دو قسمت می شود: یکی تصور اول

و دوم، و یکی هم تصور سوم، یعنی راه یافتن یافته های علمی و فرهنگی باطل عصر رسالت در قرآن کریم. در توضیح و اثبات دقیق این نظریه باز هم از آقای خرّمشاهی نقل کنیم که می نویسد:

«خداوند صاحب قرآن به همان گونه که قطعه یا قطعی از زبان مردم عربستان سده هفتم میلادی، یعنی زبانی با زمان و مکان و تاریخ و جغرافیای معین و معلوم برای بیان وحی خود استفاده برده است، به همان گونه قطعه یا قطعی هم از کل فرهنگ آن عصر برگرفته است، تا بر مبنای آن بتوان نامتناهی را در متناهی باز گفت و دریا را در برکه انعکاس داد، لذا اگر در قرآن کریم هیئت بطلمیوسی یا طب جالینوسی منعکس باشد، نباید انکار کرد و اگر پیشرفت علم، هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی را ابطال کند نباید نتیجه گرفت که احکامی از قرآن را ابطال کرده است، زیرا قرآن فرهنگ زمانه را باز یافته است، نه لزوماً و در همه موارد، حقایق ازلی و ابدی را.»<sup>۱</sup>

همین نویسنده در قسمتی دیگر از مقاله خود، در توضیح نظریه و رفع شبهه از آن می نویسد:

«ناگفته نماند که مراد راقم سطور این نیست که کلیه محتویات و مطالب و معارف قرآنی، بازتاب فرهنگ زمانه است، بلکه بدنه اصلی قرآن کریم، بیان حقایق لاهوتی ابدی است، و بخش کم تر و بسیار کم تر از آن بازتابنده اسباب نزول، یا رویدادهای زمان نزول وحی و فرهنگ زمانه است. باز تأکید می کنیم که این بازتاب و تأثیر از سوی زمین بر آسمان نیست، بلکه انتخاب آگاهانه خداوند سمیع و بصیر و علیم و مدبر است.»<sup>۲</sup>

۱. خرّمشاهی، بهاء الدین، مجله بینات، شماره ۵/۹۱.

۲. همان مدرک، ۹۷.

بنابراین، سخن، تنها در انعکاس زبان قوم نیست؛ سخن از باب راه یافتن طبیعی تلقیات یا برگرفتن از مفاهیم و اصطلاحات و امثال قوم نیست، بلکه سخن از همراهی و بهره‌گیری از دانستنی‌ها و باورهای باطل عصر به طور آگاهانه در جهت اهداف الهی است. لذا مواردی از نمودهای بازتاب فرهنگ زمانه، چون: سحر و ساحری، چشم زخم و جن مطرح و در نوشته به عنوان شاهد مثال آورده می‌شود.

نویسنده دیگری که همین نظریه را مطرح کرده ولی در ظاهر و در تیتیر مقاله، مسأله هم‌زبانی بابشر و هم‌لسانی با قوم را عنوان کرده است می‌نویسد:

«معنای دیگر به زبان قوم بودن، در قالب فرهنگ قوم بودن است. این معنا مبتنی بر این معناست که زبان هر قوم آینه و تجلی فرهنگ و معتقدات و تئوری‌ها و جهان‌بینی آن قوم است.»<sup>۱</sup>

بنابراین پذیرفته‌اند که زبان قوم، تجلی فرهنگ یا بازتاب و انعکاس معتقدات و تئوری‌های قوم است. به همین دلیل تعبیر کرده‌اند: وقتی گفته می‌شود قرآن لسان عربی است، یعنی قرآن به فرهنگ اعراب سخن گفته است. انبیا با مخاطبین خود هم‌زبان شده و محرم آنان شده‌اند.

وانگهی آن‌چه در نظر این نویسنده مطرح است، بهره‌جستن صاحب‌و‌حی از باورها و عواطف باطل مخاطبان در رساندن سخن حق است. نکته مهم این دیدگاه در همین سخن و در پی آمد پذیرفتن آن است. برای روشن شدن مطالب، عین کلمات نویسنده را که در آغاز برای رفع توهم بیان می‌کند نقل می‌کنیم:

«این معنا قدری استعداد سوء فهم دارد و ما را ملزم می‌کند پیشاپیش در پیراستن اذهان از گمان‌های ناصواب و تداعی معانی نامراد بکوشیم. اگر موافق فرهنگ قوم سخن گفتن این باشد که صد در صد به دلخواه و منطبق

۱. جلیلی، هدایت‌الله، مجله کیان، شماره ۲۳، مقاله وحی در هم‌زبانی با بشر/ ۴۰

با باورها و بینش‌ها و گرایش‌های آن قوم سخن بگویم، پیامبران به مثابه مصلحان برگزیده الهی هرگز به این معنا با مخاطبین هم‌زبانی نکرده‌اند. موافق فرهنگ قوم سخن گفتن، یعنی نهال سخن حق و پیام نوری خود را در ضمیر فرهنگی آن قوم کاشتن، بهره‌جستن از فرهنگ، ادبیات، تاریخ و نوع معیشت آنان در ابلاغ و جا انداختن پیام و سخن خود، تکیه بر مشترکات مقبول برای رساندن پیام به اذهان مخاطبان از یک عامل مناسب و آشنا استفاده کردن. آگاهی از معلومات، باورها و عواطف مخاطبان و بهره‌جستن از آن‌ها در رساندن سخن خود، نه به میل آن‌ها سخن گفتن، نه تأیید و نه تکذیب دانسته‌ها و معلومات آن‌ها، بلکه استفاده از آن‌ها در رساندن سخن خود به ذهن و ضمیر مخاطب.<sup>۱</sup>

نکته مهم سخن، همین بخش آخر است که می‌گوید: «بهره‌جستن از باورها و عواطف در رساندن سخن خود.»

این دانسته‌ها و معلومات قوم اگر تا آخر با علم و عقل منافاتی نداشته باشد و با حقایق هستی ناسازگاری پیدا نکند، مشکلی ایجاد نمی‌کند و جای بحث و انکار نیست و آن‌چه را قرآن گفته و مردم آن عصر باور داشته‌اند حق است و گفتنش بی‌مانع، و جای بالا و پایین رفتن نیست و نویسنده محترم هم به دنبال آن نیست.

مشکل، آن روی سکه است، آن جایی که آن دانستی‌ها بر خلاف حق واقع باشد، با قواعد عقلی و دانش‌های قطعی، ناسازگاری داشته باشد، در عین حال قرآن آن‌ها را تکرار کرده باشد. در این صورت باید ببینیم آیا این عقاید باطل و دانستی‌های زوال‌پذیر، آیا می‌تواند عامل مناسب و آشنا برای استفاده کردن و رساندن سخن حق باشد؟

اگر قرآن، قول فصل است، و جداکننده بین حق و باطل است، جدی است و بیهوده و هزل نیست (طابق / ۱۳-۱۴)؛ اگر قرآن کلام وحیی است که از روی هوا و هوس نیامده و پیامبر آن‌ها را از سوی خدا آورده است، آیا معنا دارد سخنی را بگوید که باطل باشد و از نظریه و اعتقاد باطل، استفاده هدایتی و تربیتی کند؟

بازتاب فرهنگ زمانه شدن، یعنی منعکس کردن آن باورهای باطل و استفاده کردن از دانستنی‌های جهل‌گونه برای ابلاغ و جا انداختن پیام و سخن حق. بنابراین دیدگاه: قرآن از باب مسامحه و مماشات، عقاید و دانش‌های مخاطبان عصر را برای رساندن سخن و جا انداختن در ذهن مخاطبان خود مطرح می‌کند، و این است معنای بازتاب فرهنگ قوم.

#### نمونه‌هایی از بازتاب فرهنگ زمانه

به عنوان نمونه این نویسنده محترم از مرحوم آیت الله طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن در ذیل آیه شریفه: «الذین یأکلون الربا لا یقومون إلا کما یقوم الذی یتخطه الشیطان من المس» (بقره/ ۲۷۵) نقل می‌کند که ایشان بر مذاق مفسران مصری معاصر (صاحب تفسیر المنار) این آیه شریفه را تمثیلی از بیماری صرع و دیگر اختلال‌های روانی گرفته است. اعراب، این گونه بیماری‌ها (پریشان حالی و دیوانگی) را در اثر تماس جن با شخص پنداشته و دیوانگی و دیوزدگی را حقیقتی مستقل می‌دانستند. قرآن هم که این تشبیه را بیان کرده در حقیقت به زبان اعراب سخن گفته و با پندار آنان مماشات و مسامحه ورزیده است.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر درباره انکار وجود جن در جهان خارج است. که طبق این نظریه، طرح آن در قرآن و آن هم باصراحت و به طور مکرر، بازتاب فرهنگ

۱. جلیلی، هدایت‌الله، مجله کیان، شماره ۲۳ / ۴۲، طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۲/ ۲۵۲.



زمانه و انعکاسی از دیدگاه‌های عرب جاهلیت شمرده شده است. آقای خرمشاهی پس از طرح نظریه به ذکر این موارد می‌پردازد و می‌نویسد:

«در قرآن کریم هم سخن از وجود جن می‌رود و سوره‌ای به نام جن و در شرح ایمان آوردن بعضی از آن‌ها و در استماع مجذوبانه آنان از آیات قرآنی هست (سوره جن = سوره هفتاد و دوم)، حال آنکه بعید است علم یا عالم امروز قایل به وجود جن باشد.»<sup>۱</sup>

و از این جا نتیجه می‌گیرد که قرآن از راه مباحثات با فرهنگ جاهلیت، این چنین از جن و احوال او سخن گفته است.

نویسنده دیگری که او نیز از طرفداران نظریه بازتاب فرهنگ زمانه است، مسأله را به گونه‌ای دیگر توضیح می‌دهد. وی مسأله را تقسیم به حقایق و صورت‌ها می‌کند و معتقد است حقایق، تغییرناپذیر و جاویدان هستند، اما بیان آن‌ها و صورت‌ترسیمی از آن‌ها متفاوت و ممکن است به اشکال مختلفی دربیاید. قرآن کریم می‌خواسته حقایقی را بیان کند، اما ناچار بوده از فرهنگ و معارف دوران خود استفاده کند و وعظ و ارشاد و تنبیه را در قالب مفاهیم و معتقدات عصر خود ارائه بدهد. این توصیف و تحلیل هم اشکال ندارد و چیزی را عوض نمی‌کند. این نویسنده که از مفسران عرب معاصر است می‌نویسد:

«آیات قرآنی که درباره هستی و پدیده‌های جهان و چگونگی پیدایش آن‌ها آمده، مناسب با ذهن شنوندگان آن عصر بیان شده است و از صورت‌ها و معارف آن دوران برگرفته شده است. هدف از بیان این دسته از آیات، وعظ و ارشاد و تنبیه و توجه به مسائل معنوی بوده تا مخاطبان به عظمت آفریدگار هستی پی ببرند و مناسب آنچه در آن عصر می‌فهمیده‌اند نتیجه بگیرند و موعظه شوند.»

۱. خرمشاهی، بهاء‌الدین، مجله بینات، شماره ۵/۹۵.

به همین دلیل این دسته از آیات قرآن داخل در مشابهات قرآن محسوب می شوند و دارای تأویلات بسیار فراوانی می گردند.<sup>۱</sup>

این مفسر که در موارد بسیاری از تفسیر و مقدمه کتابش<sup>۲</sup> می گوید تا ثابت کند که قرآن برخورد فعالی نسبت به فرهنگ عصر داشته و با آن مبارزه کرده، این نظریه را مطرح می کند و طرح مسائل علمی را صرفاً از باب همراهی با فرهنگ زمانه می داند، به همین دلیل در فواید این نظریه می نویسد:

«حل آیات فوق به بازتاب فرهنگ زمانه بودن قرآن فواید نیکویی را به دنبال می آورد، زیرا مسلمانان را مقید به نظریات علمی و فنی خاص نمی کند؛ زیرا بیان آن ها مستند به وحی نیست، برگرفته از فرهنگ دوران است.»<sup>۳</sup>

### تفاوت فرهنگ زمانه با نظریه زبان قوم

در گذشته به حد کافی درباره این دو نظریه سخن گفتیم و در مشخصات هر یک از نظریه های زبان قوم بودن قرآن یا بازتاب فرهنگ زمانه شدن آن توضیحاتی دادیم، اما روال بحث به گونه ای است که نیازمند مقایسه است تا روشن شود که تفاوت این دو دیدگاه و نظریه از جهت نتیجه و پی آمد، چیست.

۱ - نخست باید توضیح داده شود که فرق است میان این که بگوییم قرآن وحیی است که به زبان قوم است یا اینکه بگوییم اصلاً قرآن، زبان قوم است. زیرا در صورت اول، قرآن وحیی است که پیامبر حقایقی را شهود و کشف می کند، تجربه باطنی است که جهان درون و بیرون را درمی یابد و با عالم غیب ارتباط برقرار می کند و دریافتی از حقایق می نماید و آن معانی و

۱. دروزه، محمد عزت، القرآن والملحدون/ ۲۱۷-۲۲۵.

۲. همان مدرک/ ۱۹۰، تفسیر الحدیث، ج ۲/ ۴۴.

۳. دروزه، محمد عزت، القرآن والملحدون/ ۱۱۲.

الفاظ بر زبانش جاری می‌شود.

در این صورت، آن چه برای یک کتاب هدایت جاویدان از نظر بکارگیری واژگان و قواعد ادبی و ارتباط با مخاطب لازم است رعایت می‌گردد. همچنین سطح دریافت مخاطبان و شرایط فرهنگی و نیازها و پرسش‌های آنان را در نظر می‌گیرد و کلام را مناسب با آن‌ها عرضه می‌دارد.

بنابراین طبیعی است که خداوند مناسب فرهنگ حاکم بر حجاز و آن برهه تاریخی، جاذبه‌ها و آفرینش‌های هنری خود را پدید آورد. و همان طوری که در زبان قوم، مجاز، استعاره، کنایه، تمثیل، نظم در چیش و واژگان و ده‌ها مسأله ادبی دیگر وجود دارد، قرآن نیز همین گونه آورده شود و مطالب در سطحی قابل قبول برای مخاطبان عصر عرضه شود.

اما با همه این‌ها، به زبان قوم بودن، به این معنا نیست که تمام آن چه در ادبیات و فرهنگ قوم است، در این زبان منعکس باشد و زبان قرآن عبارت باشد از فرهنگ قوم. چنین پنداری در حقیقت اعتقاد به عینیت و وحدت بخشیدن میان وحی با زبان قوم است. در این صورت، قرآن به لسان قوم نیست، خود لسان قوم است. می‌توان گفت که چنین برداشتی، به نوعی همان نظریه بازتاب فرهنگ زمانه می‌باشد که در توضیح آن باز سخن خواهیم گفت.

۲- در صورتی که قرآن به زبان قوم آورده شده باشد، قرآن هویت و زبانی مستقل دارد که از واژگان و مفاهیم قوم استفاده می‌کند. سطح ذهنی آنان را رعایت می‌کند. پیام قرآن برای همه اقشار اجتماعی آورده می‌شود، از اهداف اصلی دین خارج نمی‌گردد و در عین حال که جلوه‌ها و نمونه‌هایی از زبان قوم در آن یافت می‌شود، خود را به اموری که وظیفه پیامبران نیست در نمی‌افکند.

بنابراین به زبان قوم شدن این می‌شود که واژگان قوم را بیاورد و از زبان به عنوان عامل ارتباط و سکوی تفهیم و تفاهم استفاده گردد و به وسیله آن

مقصودها به دیگران منتقل شود.

در صورتی که قرآن بازتاب فرهنگ زمانه باشد یا به تعبیری لغزنده تر، قرآن زبان قوم شود، در آن صورت، قرآن همراه با قوم و منعکس کننده ایده ها، آمال و باورهای قوم است. آینه تجلی فرهنگ، معتقدات، تنوری ها و جهان بینی قوم است. بنابراین نظریه، نه تنها الفاظ، واژه ها و سلیقه ها و برخی معتقدات قوم در قرآن وجود دارد، بلکه باورها و دانستنی های قوم و فرهنگ حاکم بر آن عصر، حضوری جدی دارد.<sup>۱</sup>

۳- در دیدگاه بازتاب فرهنگ زمانه، دیگر هم لسانی با قوم نیست، موافقت با فرهنگ قوم است. سخن حق را در قالب فرهنگ، ادبیات، تاریخ، ایده ها و آرمان قوم نشان دادن است. گونه هایی از باورها و دانستنی های فرهنگ جاهلیت را عالماً و عامداً در قرآن راه دادن است. مقوله هایی از عادات و عقاید مردم حجاز را در لابلای معارف و حیاتی جای دادن است. برگرفتن قطعه یا قطعی از کل فرهنگ آن عصر در متن قرآن است. در صورتی که طبق نظریه زبان قوم، موافقت با فرهنگ قوم در جایی است که موافق با ارزش ها است، از دانستنی ها و رسومی است که مابینت کلی با حقایق جهان ندارد.

۴- گفتیم طبق دیدگاه زبان قوم، طرح مسائل به گونه ای است که وحی یافته های مردم که ارتباطی با دین ندارد، تعارض نمی کند، زیرا لازمه به زبان قوم بودن، مانوس شدن با بخشی از افکاری است که ارتباط با دین ندارد. قرآن لزومی نمی بیند که به نقد و رد صریح یافته های علمی و تاریخی که در آن شرایط و عصر مقبول جامعه می باشد و طرح و مقابله با آن، قابل هضم برای شنوندگانش نیست و مابین با ارزش ها و آرمان ها هم نیست، بپردازد. مثلاً اگر دیدگاه متعارف مردم آن عصر درباره وضعیت آسمان و زمین طبق نظریه

۱. جلیلی، هدایت الله، مجله کیان، شماره ۲۳/۴۰. تأکید از کلام نویسنده و صاحب نظریه آورده شده است.

بظلمیوسی است، قرآن به مناسبت خلقت آسمان و زمین و حرکت ماه و خورشید، در کلمات و بیانات خود به طور صریح به این دیدگاه‌ها نمی‌پردازد و در پی ابطال و یا تصحیح نظریه بر نمی‌آید، گرچه کلامی هم نمی‌گوید که آن نظریه‌ها را تأیید و تثبیت کند. عبارات قرآن در این موارد معمولاً موجز و دوپهلوی و ناظر به جنبه‌های هدایتی و اعتقادی و نتیجه‌گیری است. در حالی که نظریه بازتاب فرهنگ زمانه می‌گوید: نظریات علمی و فرهنگ مورد پذیرش قوم را می‌آورد و هیئت بظلمیوسی و طب جالینوسی در قرآن منعکس می‌شود.

بسیار فرق است میان این که گفته شود قرآن نظریه‌های باطل را آورده و هدف از آوردن آن‌ها تأیید و تثبیت نبوده است، با این که گفته شود قرآن در مقام بیان و مقابله با نظرات علمی و تاریخی نبوده و با گفتاری دوپهلوی نخواستہ تأیید و تثبیت یا با آن معارضه کند.

۵- یکی دیگر از نکات فرق میان این دو نظریه و نظریه زبان قوم این است که به باور ما، واژه و مصطلحات مأنوس در فرهنگ جاهلیت فقط برای بکارگیری نشانه استعمال می‌شود، نشانه‌هایی که میان صاحب وحی با مخاطبین عصر برقرار می‌گردد و سطح آگاهی و قالب زبانی در فرهنگ متداول است. بی‌گمان در عصر بعثت، بسیاری از واژه‌ها و مفاهیم در اموری متداول بود که مطابق باور آنان بود. مانند: نام‌بت‌ها، مراکز عبادت و شراب‌های گوناگون.

به عنوان نمونه خداوند در سوره معارج می‌فرماید:

ایوم یخرجون من الاجداث سراعا کأنهم الی نصب یوفضون» (معارج/۴۳)

روزی که از گورهای خود شتابان برآیند، گویی که آنان به سوی

پرچمهای افراشته (نُصَب) شتابان هستند.

شاهد مثال واژه نُصَب است که به شیشی گفته می‌شده که در محلی خاص

و در خانه‌ای نصب می‌شده و به عنوان زیارت، آن را طواف کرده، یا به

عنوان بت و امر مقدس لمس می کردند.<sup>۱</sup> قرآن از این واژه برای نشان دادن شتابندگی افراد در هجوم به سوی مرکز حسابرسی استفاده می کند و به طور تمثیلی این واژه را به عنوان علامت منصوب بکار می برد.

### تفاوت نظریه بازتاب با نظریه سوم

نظریه بازتاب فرهنگ زمانه با نظریه سوم هم متفاوت است، چون در نظریه تأثر قرآن از فرهنگ زمانه، تفسیری خاص از وحی به دست می دهد و می گوید: نزول وحی بر پیامبر (ص) علل و اسبابی در همین عالم و در تاریخ و جامعه دارد. پیامبر (ص) با توجه به فرایند استعداد و جست و جوی ذهنی و تقوای روحی به وحی دست می یابد. بصیرت و معرفت او متأثر از شرایط اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی عصر خاص خود است.

بنابراین، خداوند، حقایق عالم را طبق آن چه هست نمی بیند. پیامبر (ص)، وحی و نزول قرآن را در ظرف و صبغه عربی و مناسب با جزیره العرب قرن هفتم میلادی دریافت می کند<sup>۲</sup> و لذا از همان اول، کشف و شهود و ادراکات معنوی او محدود به حدودی است. اما در نظریه دوم که بازتاب فرهنگ زمانه باشد، وحی و دریافت از حقایق محدود نیست، وحی و مقولات حیاتی متعلق به جهانی است بی نهایت وسیع تر از جهان آدمی. با همه این ها، چون مقولات غیبی بی نهایت فریه است و در قالبی که در خور جهان آدمی است ریزش می کند آن قالب ها تنگی می کند و چاره ای جز آن نخواهد داشت که به اقتضاءات بشری تن دهد و به تعبیری بشری شود. درست است و باید بپذیریم که وحی در زندان مفاهیم انسانی افتاده و آن معانی و معارف بلند محدود شده اما به هر حال حقایقی است که اصل آن

۱. ابن هشام، سیره ابن هشام، ج ۱/ ۸۱؛ محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۹/ ۵۰۸.

۲. فراستخواه، مقصود، دین در چالش میان اعتقاد و انتقاد/ ۳۳.

فارغ از این محدوده‌ها است.<sup>۱</sup>

حقیقی است که فارغ از حروف و صوت و تنگی این قالب‌ها است، لذا می‌توان این قالب‌ها را درید و به مغز و جوهر کلام رسید و به معارف اصلی که در وحی دمیده شده راه یافت. می‌توان نامتناهی را در متناهی باز یافت و دریا را در برکه انعکاس داد. به همین دلیل، قرآن به عنوان نمونه تام وحی الهی به محکم و متشابه تقسیم می‌شود، در حالی که پیش از آن که به لباس بشری درآید چنین تقسیم‌بندی مطرح نبوده است. این محدودیت‌ها و تنگی‌های زبان بشری است که معانی و اسرار بلند الهی را چنین می‌کند. زیرا وقتی در قالب زبان بشری ریزش می‌کند، زبان شفاف و آینه‌وار خود را از دست می‌دهد و صراحت و استحکام، بدل به کنایه و ایهام می‌گردد.<sup>۲</sup>

### جمع بندی

آنچه درباره جلوه‌های بازتاب فرهنگ زمانه گفته شد، با مواردی از نظریه به زبان قوم بودن مشترك است. به این معنا که پیامبر(ص) از باب رعایت زبان قوم، ویژگی‌های ادبیات عصر را ملاحظه کرده است. در عصر پیامبر(ص)، فصاحت و بلاغت در اوج زیبایی خود مطرح بوده است. قرآن از این اسلوب ادبی و بیانی عرب به نحو احسن استفاده می‌برد و همان سجع و قافیه و وزن و نظم کلمات را به ویژه در سوره‌های مکی رعایت می‌کند. به مناسبت شرایط

۱. در این زمینه، عرفای اسلامی، اصطلاحی دارند به نام حقیقت محمدیه. طبق این دیدگاه، حقیقت محمدیه جامع همه اسمای الهی است. پیامبر ختمی مرتبت(ص) مظهر همه اسماء و صفات الهی است. درک او در جهان، محدود به اسم خاص نیست. شناخت او نسبت به جهان به زاویه‌ای محدود نمی‌گردد. اگر پیامبران گذشته از منظر یکی از اسمای الهی به جهان می‌نگریستند، پیامبر گرامی اسلام(ص) از منظر همه اسمای الهی به جهان می‌نگرد و در بافت او از حقایق جهان کامل است. ک: آشنایی، سید جلال‌الدین، مقدمه قیصری/۶۴۳، ۶۵۰.

۲. جلیلی، هدایت‌الله، مجله کیان/۲۳/۳۹.

اقتصادی، تاریخی و جغرافیایی از کلمات و اصطلاحاتی استفاده می‌برد که ملائمت تام با جامعه بازرگانی آن روز داشته و در سخنان هدایتی و تربیتی خود از رنج، خسران، تجارت، بیع، شراء، قرض و مشتقات آن‌ها استفاده کرده و این مفاهیم را در امور معنوی بکار می‌برد.

به عنوان مثال در سوره والعصر، خسران را در امور معنوی استعمال می‌کند. همچنین تجارت را «تجارة لن تبور» (فاطر/۲۹) در مورد اقامه نماز و انفاق مال: «تجارة تنجیکم من عذاب» (صف/۱۰) و مجاهده فی سبیل الله و ایمنی از عذاب؛ و نیز شراء را «اشعروا الضلالة بالهدی» (بقره/۱۶) در مسأله خریدن گمراهی بکار گرفته است و یا درباره جهاد در راه خدا به خریدن نفس مؤمنین «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم» (نوبه/۱۱۱). خرید و فروش جان در برابر بهشت استعمال کرده است.

طبیعی است که بکارگیری این واژه‌ها مناسب با زبان قوم و طرح آنها بازتاب فرهنگ قوم باشد و در این زمینه‌ها هم مشکلی نیست و دگرگونی زبانی و شرایط فرهنگی و اجتماعی تأثیری در برداشت‌های هدایتی و جاذبه‌های معنوی هم نمی‌گذارد.

در میان اعراب بکارگیری قسم، استعاره و کنایه فراوان یافت می‌شود، قرآن از این امور استفاده کرده و به کلام، ملاحظت و جاذبه داده است. از این نظر تفاوتی نمی‌کند که بگوییم زبان قوم است یا بازتاب فرهنگ قوم. آن چه می‌تواند متمایز کننده این دو نظریه باشد، مواردی است که گفته می‌شود متناسب با دانستی‌های ابطال شده آن دوران است، یا از عادات و رسوم و باورهای عصر قریب به بعثت است و قرآن در بیان آن‌ها ماماشات با قوم کرده و آن‌ها را در لابلای معارف دینی آشکار و غیر آشکار جای داده است و در اهداف هدایتی و تبلیغی از ظرف معلومات و معتقدات مخاطبین سود جسته است.



گفته اند در آیه شریفه: «فإنها لاتعمی الأبصار ولكن تعمی القلوب التی فی الصدوره» (حج/۴۶) قرآن کریم عدم درك و فهم را به قلبی که در سینه قرار دارد نسبت داده است.<sup>۱</sup> زیرا اگر منظور از قلب، روح و روان آدمی است، می توان از باب تمثیل و کنایه برای آن کوری فرض و تصور کرد اما اگر منظور از قلب، قلب صنوبری در قفسه سینه است چگونه کوری برای آن فرض می شود؟ ولذا نویسنده به دنبال نتیجه گیری است که چون قلب صنوبری در عصر رسالت به نظر مردم، هم قلب جان و هم قلب روان بوده است، لذا کوری هم از آن باب آمده و قرآن با اعتقاد مردم همراهی کرده است.

اما حقیقت این است که این نوع استعمالات در حد وسیعی در قرآن آمده و منظور از آن جان و روان آدمی است. همان طور که مردم در محاورات عمومی شنیدن را به گوش و دیدن را به چشم نسبت می دهند (که مربوط به قوه سامعه و باصره است و نه گوش و چشم) حرکات دل و روح را به قلب نسبت می دهند<sup>۲</sup> گرچه مبدا تمام این ادراکات اعضای آن ها هستند. البته تعبیرات مجازی در زبان مردم و قرآن فراوان است.

وقتی قرآن می گوید: «بلغت القلوب الحناجره» (احزاب/۱۰) معلوم است که قلب به حنجره نمی رسد، صرفاً کنایه از تنگی سینه است، یا وقتی می گوید: «ان الله علیم بذات الصدوره» (مائده/۷) خدا آگاه است به آنچه در سینه های شماست، نه اینکه معلومات در سینه است، کنایه از معلومات مخفی شخص است.

بنابراین، اولاً: این کلام از باب همسویی و همراهی با عقیده قوم نیست. این کلمه اصطلاحی است در فرهنگ عامه مردم و اختصاص به مردم عصر جاهلیت ندارد که قلب و دل را در سینه بدانند. اگر وحشی بافقی

۱. جلیلی، هدایت الله، مجله کیان ۲۳/۲۲.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۲/۲۲۴.

(م ۹۹۱ هـ) گفته است:

الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی و آن دل همه سوز  
منظور این قلب صنوبری نبوده است تا چنین گمان شود. *قلوب التي فی  
الصدور* نیز به همین معنا آمده است. قرآن برای بیان معانی از مفاهیم متعارف  
مردم استفاده و چنین سخن گفته است.

ثانیاً: اگر بر فرض، مردم آن زمان از قرآن چنین برداشت و تصویری پیدا  
کرده اند که قرآن از قلبی سخن می گوید که در سینه (قفسه سینه) است الزاماً  
فهم آنان شاهد بر مقصود و مراد خداوند نیست. مردم آن عصر بسیاری از  
امور غیبی مانند ملائکه، جن و برزخ را به امور محسوس و مادی حمل  
می کردند و یا تصویری خاص از وحی بر پیامبر (ص) داشتند، اما این دلیل بر  
آن نمی شود که کلام خداوند و مقصود همان بوده که در اذهان آن عصر رایج  
بوده است. همچنین دلیل بر آن نمی شود که قرآن سخنی گفته که مطابق و در  
ظرف معتقدات مخاطبان عصر بوده است. (بین مطابق گفتن و منطبق شدن و  
منطبق کردن فرق است).

نمونه دیگر این آیه شریفه است:

«الم تر ان الله سخر لكم ما فی الارض والفلک تجری فی البحر بامرہ و یمسک

السماء ان تقع علی الارض الا یاذنه» (حج/ ۶۵)

آیا ندیده ای که خدا آنچه را در زمین است به نفع شما رام گردانید، و  
کشتی ها در دریا به فرمان او روانند و آسمان را نگاه می دارد تا مبادا بر  
زمین فرو افتد، مگر به اذن او باشد.

اینکه خداوند آسمان را نگه می دارد تا بر روی زمین نیافتد، بر اساس  
برداشت ظاهری مردم از آسمان و تصویری بوده که در آن عصر داشته اند.  
بر اساس تصور بطلمیوسی، آسمان هفت طبقه و زمین یکی از این طبقات  
است و طبقات دیگر بر روی زمین قرار دارد. اگر قرآن می گوید آسمان را نگه

می دارد، یعنی طبقات فوقانی آسمان ها را ننگه می دارد تا بر زمین نیفتند.<sup>۱</sup> بنابراین نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، این آیه صرفاً از باب همراهی با اعتقاد عامه گفته شده و بر اساس دانستی های عامه، استفاده هدایتی و تبلیغی شده است. در حالی که مفسرین جدید از این آیه، معنای دیگری می فهمند و نگهداری از آسمان را با تصور طبقه طبقه بودن افلاک مربوط نمی دانند، بلکه از باب قوه جاذبه و تعیین مدارهای ثابت برای ستارگان و خورشید تفسیر می کنند.<sup>۲</sup> بنابراین، فرق است میان آن چه مردم عصر از این آیات برداشت کرده اند، با آنچه قرآن بیان کرده است.

نظریه بازتاب فرهنگ زمانه می گوید، قرآن در این موارد واقعاً همان چیزی را که مردم باور داشته گفته است، ولی نظریه زبان قوم می گوید: قرآن هرگز چنین چیزی را قصد نکرده و این مشکل عامه مردم عصر بوده که با دانستی هایی که آنان را احاطه کرده به حمل آیات مطابق با نظریات پیشین دست زده اند و آیات را منطبق با دانستی های خود تفسیر کرده اند.

درباره مفاهیم اعتقادی به ویژه در مورد صفات خداوند نیز این تصرف و جابجایی انجام می شود و مفسران، کلام را از آن معانی ظاهری به مقصودهای مناسب تفسیر می کنند، مثلاً اگر قرآن می گوید: «ید الله فوق ایدیهم» (فتح/۱۰) در ذهن مسلمانان عقلگرا، این معنا درست نمی آید که خداوند دستی به مانند دست بشر داشته باشد لذا ید را کنایه از قدرت خدا می گیرند، حال چرا ما در

۱. به همین دلیل فخر رازی در تفسیر و توضیح این آیه می نویسد: بدان که نعمت های پیشین خداوند کامل نمی شود مگر به این نعمت (نگهداری آسمان از نیفتادن) چون آسمان محل سکونت ملائکه است، پس باید بسیار سخت و بسی سنگین باشد. و چون چنین است خطر افتادن و سقوط آن طبیعی است، مگر اینکه مانعی باشد و آن را از افتادن باز دارد [که خداوند چنین می کند] مفاتیح الغیب، ج ۲۳/۶۳

۲. زحیلی، وهبه، تفسیر المنیر، ج ۱۷/۲۶۴، حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، ج ۱۷/۱۷۲، مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ج ۵/۳۴۶.

مفاهیم دیگر این تصرف را نکنیم و آن‌ها را به معانی معقول حمل نماییم؟ و الزاماً به برداشت‌های عامیانه و مستند به علوم منسوخ بسنده کنیم. اگر در امور اعتقادی، اصلی و دلیل قطعی ایجاب کرد که ما از آن معنای ظاهری و متبادر دست برداریم، به طریق اولی، در امور علمی هم لازم است چنین کنیم و از فهم عادی در گذریم، زیرا وقتی انگیزه‌ها و الزامات هر دو دسته یکی هستند، ملاک هم می‌تواند یکی باشد.

### اهداف گرایش به این نظریه

قرآن پژوهان و مفسران قرآن کریم، از دیرباز تلاشی سترگ و ستودنی برای ارائه و تبیین کلام الهی کرده‌اند و در این راستا، یکی از وظایف جدی خود را دفع شبهات و ابهامات در متن کلام الهی دانسته‌اند. به همین دلیل هر زمان با شیوه و سبکی مناسب با شرایط زمانی، با نوع اشکالات مخالفان برخورد کرده‌اند. بی‌گمان، طرفداران نظریه بازتاب فرهنگ زمانه به انگیزه دفاع از قرآن در این راه گام به پیش نهاده‌اند و در موارد به ظاهر تعارض دین و دانش به حل دشواری‌ها پرداخته‌اند. بنابراین اهداف، اهداف مقدسی بوده و به یقین، در این کار سوءنیتی نبوده است.

با توجه به چنین اهدافی، راه‌حل‌های اندیشه شده در زمینه دفع شبهات، غالباً بر دو گونه بوده است:

۱- بررسی متن و دقت در محتوای کلام و کنکاش در احتمالات گوناگون مدلول آیه. در این روش معمولاً سعی شده است آیه به گونه‌ای معنا شود و تفسیری به دست داده شود که با دانش روز مابینتی پیش نیاید و گاه تا جایی پیش رفته‌اند که در مدلول کلام تصرف کرده و از آن معانی متداول و مشهور در میان مفسران اعراض کنند.

این شیوه، در گذشته، سابقه درازی دارد و مفسران در آیات مربوط به

صفات خداوند، مانند: خلق، رؤیت، احاطه، قدرت و نیز در مورد واژه‌های ادراک بصری، عرش، کرسی و همچنین در مورد اراده انسان، خلق افعال و جبر و اختیار به تصرف ظاهری و تأویل عقلایی یا توضیح تفسیری دست می‌زدند تا اشکال عقلی بیش نیاید و یا تعارض ظاهری نداشته باشد. همین شیوه در تفسیرهای علمی متداول و مرسوم بوده و هست. مثلاً در ذیل این آیه شریفه:

«ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام» (اعراف/۵۴، یونس/۳)

همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید.

برخی از مفسران که دیده‌اند از نظر علمی امکان ندارد جهان در شش روز آفریده شده باشد و دانش جدید، سرپیدایش جهان را گسترده‌تر و طولانی‌تر از این می‌داند که در این مدت کم پدید آمده باشد، دست به توجیه و تعبیر دیگری در کلمه یوم زده‌اند و گفته‌اند شش روز به معنای شش دوره یا شش نوبت است. نه به معنای شش زمان ۲۴ ساعته. و یا منظور، چنان روزهایی است که قرآن می‌گوید هر روزش برابر با هزار سال است.

«الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ايام... یدبّر الامر من السماء

الی الارض ثم یرجع الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون» (سجده/۵۴)

خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید... [او کسی است] که کار جهان را از آسمان تا زمین اداره می‌کند، آن‌گاه در روزی که مقدارش آن چنان است که شما هزار سال برمی‌شمارید به سوی او بالا می‌رود.<sup>۱</sup>

اگر در جای دیگر آمده است:

«الذی خلق سبع سموات طباقاً» (ملک/۳)

۱. در این زمینه، ر. ک: طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۶/۲۴۸، حنفی، احمد، التفسیر العلمی للآیات الکتوبه/۱۲۸ و ۱۳۳.

آن خدایی است که آسمان را هفت طبقه آفرید

و با نظریه بطلمیوس سازگار و بادانش جدید مخالفت دارد، آیه را از این معنای ظاهری منصرف کرده اند. برخی مفسران گفته اند: منظور از سموات سبع غیر از افلاك و کرات هفتگانه مطرح شده در علوم جدید است، و ناظر به هفت آسمان غیبی است<sup>۱</sup> و نه منظومه شمسی.

۲- راه حل دوم در زمینه دفع شبهات آن است که این آیات به شکل کلان توجیه شود و مسأله از مقوله های تفسیر علمی خارج شود.

در حقیقت، اصحاب نظریه بازتاب فرهنگ زمانه از این شیوه استفاده کرده و برای رفع شبهات، مسأله را به طور کلی توجیه نموده و همان معانی ظاهری و مفهوم عصر بعثت را پذیرفته و از این جهت تصرفی نکرده و گفته اند:

درست است که قرآن مطالبی گفته که مطابق با علوم و باورهای عصر بعثت و مطابق با هیئت بطلمیوسی بوده، اما این آیات به همان معانی ظاهری متبادر است که با علم امروز سازگاری ندارد و باید بدانیم که قرآن با علم و عمد این مسائل را گفته و نخواسته فرهنگ زمان عصر بعثت را نفی یا اثبات کند، بلکه خواسته از آن دیدگاه ها و باورها برای ارشاد و هدایت مردم استفاده کند.

بنابراین ابطال این آراء، ابطال قرآن نیست، زیرا سایه گرفتن از فرهنگ زمانه چنین اقتضایی دارد که علوم همان عصر منعکس باشد.

### پی آمدهای این نظریه

با صرف نظر از پذیرفتن یا عدم پذیرش این نظریه، ببینیم اگر قبول کردیم قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است، چه لوازمی دنبال خواهد داشت، و با قبول این نظریه، چه چیزهایی را باید در نهایت بپذیریم و به عنوان پی آمده نظریه، مبنای

۱. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، ج ۸/۴۳۵۹، زحیلی، وهبة، التفسیر المئیر، ج ۲۹/۱۱، ابو حنبله، التفسیر العلمی فی المیزان/۳۸۳.

کنکاش های تفسیری و اجتهاد خود قرار دهیم:

۱- نخستین نکته این است که همه آن چه در قرآن بیان شده نکات دائمی و ابدی نیستند. مطالبی که در قرآن آمده به دو قسم جوهری و عرضی، حقایق ازلی و ابدی و فرعی و برگرفته از فرهنگ عصر، حقایق لاهوتی و غیبی و یافته های زوال پذیر تقسیم می شود.

بنابراین، جوهری ها و حقایق لاهوتی امور ثابت و غیرقابل دگرگونی اند و امور عرضی و برگرفته از فرهنگ، امکان زوال و تغییر دارند و تابع تحولات اجتماعی و علمی و فرهنگی جوامع آینده است.

اما اینکه معیارهای آن ها کدام است و از چه طریق می توان جوهری ها و حقایق لاهوتی و اموری را که از فرهنگ عصر گرفته نشده، از امور دیگر جدا کرد، روشن نیست و جای بحث و بررسی مستقلی دارد.

۲- بنابراین نظریه و با تقسیمی که از معارف و یافته های دینی به دست می آید، فهم ما از دین و مقولات دینی دگرگون می شود. این تئوری ما را ملزم می کند که هر چه در قرآن آمده بررسی کنیم. ببینیم کدام قسمت، لاهوتی و زوال ناپذیر و از یافته های اصلی دین و کدام مورد آن ها از فرهنگ زمانه گرفته شده و طبعاً محدود و مقید به عصر خاصی و غیر قابل استناد است.

مشکل در این جاست که این جداسازی، به طور دقیق مقدور نیست، زیرا نمی دانیم کدام موارد از آنها جوهری هستند و کدام یک از آنها برگرفته از فرهنگ عصر. چه بسا بسیاری از نکات را یافته های ازلی و ابدی بدانیم، اما با تحولات علمی و رشد کمی و کیفی یافته های بشری، زمینه فراخ شدن میدان امور عرضی فراهم گردد و بسیاری از پندارهای ازلی به دسته مقابل برده شود.

این مسأله، زمینه پیچ و تاب های فراوان دارد و تفسیرهای مختلفی را به خود می گیرد. به هر حال، یکی آن را متعارض می شمارد و دیگری غیر متعارض، زیرا قرآن ذمه و جوه است. ولذا این تقسیم بندی همیشه ثابت نیست

و همواره ممکن است زمینه فراخ شدن و جابجایی موضوعات فراهم گردد. چه کسی تصور می‌کرد، روزی این بحث مطرح شود که این آیه شریفه: «ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام» (نعمان/۳۴) که در اعصار متوالی این طور معنا می‌شد که علم به قیامت، زمان نزول باران و ذکورت و انات بودن در رحم مادران، در پیش خداست و این موارد از علوم اختصاصی خداوند است که دیگران، به آن دست نخواهند یافت.<sup>۱</sup> حال که دانش هواشناسی و علم پزشکی به درجه‌ای از رشد نایل آمده که می‌تواند زمان و شدت باران را پیش بینی کند و جنسیت بچه را در رحم مادر مشخص کند، دیگر وجهی برای اختصاصی بودن علم آن برای خداوند (طبق آنچه در روایات آمده)<sup>۲</sup> نیست. در این جا گرچه از سوی مفسران معاصر توجیهاتی ذکر شده، اما ممکن است طرفداران نظریه بازتاب بگویند: این مطالب ناظر به دانستی های عصر بعثت بوده، آن چه در این موارد مهم است نتیجه گیری هدایتی و اعتقادی آن است.

نمونه دیگر درباره آیه شریفه: «الرجال قوامون على النساء» (نساء/۳۴) است. بحث زیادی در مدلول آیه از نظر برتری مرد بر زن مطرح است که آیا ناظر به برتری در عقل و دانش، استعداد فهم و قدرت مدیریت است یا ناظر به امور دیگر است؟ از جهتی دیگر، این برتری ها امور ذاتی و دایمی است یا عرضی و قابل کسب؟ آیا مربوط به دوران و شرایط خاصی است که زمینه عقب ماندگی و گوشه گیری زن و دور ماندن از قافله دانش بوده و در نتیجه نتوانسته تجربه مدیریتی کسب کند یا اختصاص به زمان و شرایط خاصی ندارد و مسأله، همیشگی و کلی است؟

۱. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، ج ۱۱/۱۰۴-۱۰۷؛ طوسی، محمدبن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸/۲۸۹؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۲۵/۱۶۴؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸/۳۲۴.

۲. حویزی، عبد علی، تورات الثقلین، ج ۴/۲۱۹.



تفسیر آیه بنابر مدلول کلام و تصرف های لفظی، روشی است که مفسران معاصر انجام داده اند<sup>۱</sup>، اما برای صاحب نظریه نیز این توجیه ممکن است مطرح باشد که این مسأله ناظر به دوران گذشته بوده و بازتاب فرهنگ زمانه است.<sup>۲</sup> بنابراین ملاک این تقسیم بندی، پدید آمدن برخی تعارض های ظاهری میان قرآن و یافته های علمی و اجتماعی است و این پی آمد پایان ناپذیر است.

۳- طبعاً با پذیرش این تقسیم و با پشتوانه نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، تنها در مقام تفسیر جهان و توضیح جهان بینی و تصحیح دانستنی ها و نگرش به پدیده های جهان چنین تحلیلی بکار نمی آید، بلکه در دستورات عملی و در استنباط احکام، این نظریه کار خود را انجام می دهد و در آیات الاحکام به گونه ای دیگر چهره می نماید. با بسیاری از دستورات عملی برخورد می شود و دوام و اعتبار عملی خود را از دست فقیه می گیرد، زیرا می گوید این احکام نمی تواند ناظر به همه زمان ها باشد و در تمام دوران ها اجرا پذیر، زیرا این احکام ناظر به شرایط عصر ویژه و بازتاب فرهنگ زمانه است.

برای درک درست این پی آمد، به مثالی اشاره می کنیم: مجسمه سازی در فقه حرام شده است، اما در این اواخر، این حکم ناظر به فرهنگ و باور مردم آن دوران دانسته شده بدان جهت که بت پرستی رواج کامل داشت و مجسمه سمبل بت پرستی بود، در حالی که آن فرهنگ و باور عوض شده و ساختن مجسمه پلاستیکی و سنگی و فلزی در مقوله دیگری قرار گرفته است. عروسک را برای بازی و آموزش بچه، مجسمه حیوانات را برای زیبایی و آفرینش های هنری و مجسمه شخصیت های علمی و فرهنگی را برای تجلیل از مقام علم و فرهنگ می دانند و لذا این حکم فقهی دگرگون شده و حکم حرمت

۱- ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ۳۹/۵-۴۱؛ فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، ج ۳/۱۶۰-۱۶۳.

۲. فراموشی، مقصود، دین در چالش میان اعتقاد و انتقاد/۱۳.

ناظر به همان دوران و فرهنگ تفسیر شده است.<sup>۱</sup>

۴- یکی دیگر از پی آمدهای فرهنگ زمانه این است که وقتی گفته می‌شود وحی هم‌زبانی با مخاطبین پیدا می‌کند و از باب همراهی، بسیاری از دانستنی‌ها و باورهای آنان را می‌آورد و در شیوه سخن گفتن از روش آنان استفاده می‌کند، قهرأ مبانی زیباشناختی را دگرگون می‌کند. زبان قرآن، بنابراین تفسیر، ویژگی‌ها و خصایص مردم آن عصر را پیدا می‌کند؛ قرآن به زبان قوم نیست، بلکه زبان قوم است و هر مشخصه‌ای که زبان عرب عصر بعثت داشته باشد، همان مشخصه را قرآن خواهد داشت.

اگر فرهنگ مردم عصر جاهلیت و عصر نزول قرآن، مجاز، استعاره، کنایه، تمثیل، قسم، تشبیه، رمز و ده‌ها نوع مسأله ادبی و زبانی را برمی‌تابد، زبان قرآن نیز همین خصوصیات را دارا می‌گردد و به نوعی متضمن این امور می‌گردد. همچنین اگر در فرهنگ توده مردم عرب به هنگام سخن گفتن، مبالغه، مسامحه و مماشات با باورها و معلومات عصر راه یافته، در زبان قرآن نیز چنین وضعیتی سرایت می‌کند و قرآن در شیوه‌آدای مطالب و طرح موضوعات چنین خصوصیتی را دارا می‌شود.<sup>۲</sup>

گرچه گفتن چنین پی‌آمدی چه بسا آسان به نظر می‌رسد، اما حقیقتاً اگر این

۱. این تحلیل از حکم فقهی مجسمه‌سازی اگر جنبه کلی داشته باشد ناظر به این نظریه است، اما اگر ارزیابی متنی و سندی شود و به روایات حرمت مجسمه‌سازی پرداخته شود، مسأله از زاویه دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد. در باره تفصیل بحث ر. ک: حسینی، سیداحمد، مجله فقه (کاووشی نو در فقه اسلامی)، شماره ۴ و ۵، ویژه هنر، مقاله مجسمه‌سازی/۲۰۲.

۲. درباره نفس تعبیرات غیر دقیق و به ویژه عددی، که به عنوان مبالغه یا تکثیر (نشان دادن عدد بسیار) باشد، در میان مفسران سخن بسیار گفته شده است. مثلاً درباره سموات سبع آقای خرمشاهی نوشته است: اگر در قرآن کریم سخن از هفت آسمان در میان باشد به جای آن که بگوییم این حکم خلاف علم است و آسمان‌ها از اقلک بی‌شمار است، می‌توان این گونه دید که هفت و هفتاد در فرهنگ عرب و زبان عربی حکایت از بسیار دارد. (قرآن‌شناخت/۲۳) و با علامه طباطبایی به نقل از برخی مفسران گفته است: *یوذاحددهم لویعمرالف سته* (بقره/۹۶) دو ست دارند که یکی از آنان هزار سال عمر کنند به معنای حقیقی نیست و منظور از هزار سال، عمر طولانی مراد باشد. (المیزان، ج ۱۶/۲۴۸) و دیگر تعبیراتی که جنبه مبالغه و مسامحه درباره آن مطرح است.

نتیجه را بپذیریم، مسائل فراوانی دچار واژگونی می‌شود. در شیوه تفسیر و استنباط احکام دگروگونی بسیاری را بوجود می‌آورد. باید قبول کرد زبان قرآن تا حدودی عدم صراحت دارد و واقع‌نمایی آن در پاره‌ای از مواضع محل تردید است. به میزانی که در زبان، خصلت تمثیلی، کنایی، عرفی و مردمی غلظت و وسعت بیشتر می‌یابد و مجاز‌گویی در آن شیوع پیدا می‌کند، مفاد ظاهری آن از مراد اصلی متکلم دورتر خواهد افتاد و امر تأویل جواز بیشتری خواهد یافت.<sup>۱</sup>

۵- از نتایج دیگری که با قبول این نظریه و فرض زبانشناختی آن مطرح است، دگروگونی در شیوه تفسیر و استنباط از قرآن است. در این صورت، با قرآن به مثابه یک زبان عرفی ساده برخورد می‌شود و کندوکاوهای لفظی و زیرو و رو کردن‌های مدلول کلامی و بررسی احتمالات و موشکافی‌های ادبی بی‌معنا خواهد بود.

همچنین تصورهای بسیار متفاوت در زمینه بحث‌های معنی‌شناسی حاصل می‌گردد. در فرض هم‌زبانی وحی با مخاطبین عرب و فرض خصلت کنایی، تمثیلی و مجاز‌گویی برای آیات، روش مفسران ادبی و بیانی، غلط و خارج از مدار کلام است. دیگر افتادن در کنکاش‌های لغوی، قرائن لفظی و نحوی و مقالی بی‌معنا خواهد بود. دقت‌های ادبی و توجه به تقدیم و تأخیر فرازها و کلمات بیهوده خواهد شد. اگر قرآن گفته است:

«ان السمع والبصر والفؤاد كل اولك كان عنه مسلولاً» (اسراء/ ۳۶)

به درستی گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. اگر قرآن سماع را بر بصر مقدم می‌دارد، حاکی از اهمیت قوه شنوایی بر بینایی نیست<sup>۲</sup> زیرا این دقت‌های لفظی در یک زبان عرفی بی‌معناست. کسی که می‌گوید زبان قرآن، زبان قوم است (نه به زبان قوم است) جست‌وجوی معنای ظاهری صحیح برای پاره‌ای از آن بیهوده می‌نماید. بر اساس چنین

۱. جلیلی، هدایت‌الله، مجله کبان ۲۳/۲۳.

۲. آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۱۲/۱۸۸، ذیل آیه ۹، سوره سجده.

هرضی، می تواند از تطبیق جزء به جزء آیات با حقیقت چشم ببوشد و از زبان دین انتظار نداشته باشد که بتواند بار فنی، علمی و تخصصی را حمل کند.<sup>۲</sup>

### اشکالات عمده نظریه

اکنون پس از بحثی طولانی در توضیح و تحلیل نظریه، و تفاوت این دیدگاه با نظریات دیگر و نشان دادن جلوه هایی از بازتاب فرهنگ زمانه در تفسیر آیات و پی آمدهای آن، به اشکالات عمده این نظریه می پردازیم:

به نظر ما این نظریه از جهات گوناگون دارای اشکال است و کسی که برای حل برخی شبهات قرآن به این نوع تفسیر از آیات دست می زند نه تنها آن مشکلات را دفع نمی کند، بلکه اشکالات دیگری را بوجود می آورد.

### اشکال اول: ناسازگاری با اهداف رسالت

نخستین اشکالی که به نظریه پردازان بازتاب فرهنگ زمانه متوجه است آن است که این نظریه با اهداف کلی انبیا سازگاری ندارد. زیرا این پژوهشگران از آیه شریفه:

«و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم/۴)

هیچ فرستاده ای را جز به زبان قوم خویش نفرستادیم، تا آن را برای ایشان بیان کند.

چنین فهمیده اند که به زبان قوم بودن به معنای در قالب فرهنگ قوم بودن است، زیرا زبان هر قوم، آینه تجلی فرهنگ و معتقدات، تئوری ها و جهان بینی آن قوم است.<sup>۱</sup>

۱. جلیلی، هدایت الله، مجله کیان ۲۳/۴۳.

۱. این باطل ها از هرگونه باشد فرقی نمی کند. باطل، باطل است چه در امور تشریحی و دینی باشد، چه در امور تکوینی و پدیده های جهان باشد. مثلاً فرض کنید آسمان ها دارای طبقات نباشد یا بیشتر از هفت طبقه باشد، اگر قرآن گفت هفت طبقه است، آیا این دروغ نیست، آیا توجیه همراهی با عقیده قوم قابل دفاع است!

اما حقیقت آن است که این، هم لسانی با قوم نیست، همراهی با قوم است؛ هم فرهنگی با قوم است. البته همراهی با قوم تا آن جا که همدلی با خواسته های به حق و دریافت های درست آن ملت باشد، مشکلی به وجود نمی آورد. اما آن جا که همراهی با امور باطل و خلاف واقع در اعتقاد و حقیقت عالم باشد، هرگز با اهداف مقدس رسالت سازش ندارد.

آیا پیامبران خدا فرستاده شده اند تا ضمن دعوت مردم به خیر و صلاح با فرهنگ و معتقدات و پندارهای باطل قوم شان همراهی و هماهنگی کنند؟ اگر چنین است، پس آن همه منازعه و مخالفت و جنگ و جدال اقوام با پیامبران بر سر چه بوده و چرا با ایشان ستیزه می کردند؟

قرآن کریم زبان را به وصف عربیت موصوف کرده و فرموده است:

«نزل به الروح الامین علی قلبك لتکون من المنذرين بلسان عربی

مبین» (شعرا/۱۹۳-۱۹۵)

آن را روح الامین (جبرئیل) به زبان عربی روشنی بر دل تو فرود آورد تا از بیم دهندگان باشی.

نفس آرا و معتقدات را چگونه می توان به عربی مبین وصف کرد؟ آرا و معتقدات از مقوله معنا شمرده می شوند نه از مقوله لفظ تا بتوان آن ها را به عربی مبین توصیف کرد.

وانگهی، تعلیل «لین لهم» نشان می دهد که فرستادگان خدا به زبان قوم خود سخن می گویند تا بتوانند حقایقی را که بر آنان روشن نبوده برایشان توضیح دهند، نه آن که معتقدات و جهان بینی غلط اهل جاهلیت را برای آن ها بیان کنند و گمراهی آنان را در آن زمینه ها تأیید و تقویت کنند.<sup>۱</sup> در آغاز بحث، به مناسبت احتمالات گوناگون این آیه سخن گفتیم، و

اشاره کردیم یکی از احتمالات دربارهٔ لسان قوم - افزون بر لغت و الفاظ قوم - رعایت سطح درک عامهٔ مردم و مخاطبین است. پیامبران افق درک عامه بشر را لحاظ کرده و مفاهیم غیبی را به گونه‌ای بیان نموده‌اند که مردم از شنیدن آن‌ها آشفته خاطر نشوند. آن معانی در ذهن‌ها نامأنوس جلوه نکند و شکل غریبی تبلور نیابد، ولی میان این تصور که رعایت زبان قوم است با تصور رعایت فرهنگ قوم فاصله بسیار است.

بنابراین فرق است میان اینکه بگوییم زبان وحی مبتنی بر انتقال حقایق هستی برای بشر به اندازهٔ درک و توان و استعداد آن‌هاست (که این موافق با رسالت پیامبران و نقش نبی است) با اینکه بگوییم زبان وحی چون بازتاب زبان و فرهنگ بشری است و به لسان عربی نازل شده، صبغهٔ عربی دارد و مشحون به باورها و دانستنی‌های این قوم است. باورهایی که در مدتی خاص صحیح به نظر می‌رسند اما پس از مدتی ابطال می‌گردند و خلاف بودنشان آشکار می‌شود. چنین توصیفی از آورده‌های نبی، ناسازگار با اهداف رسالت است و با هدایت، منافات دارد.

### اشکال دوم: تنافی با قداست قرآن

نظریهٔ بازتاب فرهنگ زمانه با قدسیت قرآن تنافی دارد. زیرا لازمهٔ این دیدگاه، این است که قرآن از باطل‌ها و دروغ‌ها برای ابلاغ و جا انداختن پیام خود استفاده کرده باشد. (معاذالله) یا این که بگوییم: (بر فرض) جن و ملانکه، در واقع امر وجود ندارند و برای خوش آمد مردم چنین چیزهایی را گفته است. یا علی‌رغم این که می‌دانست زمین کروی شکل است و به دور خورشید می‌چرخد، از باب همراهی با مردم و نظریهٔ متداول عصر خود، هیئت بطلمیوسی را مطرح کرده است.

قرآن از دانستنی‌هایی استفاده نموده که مطابق علم نبوده، جهل بوده،

واقعیت نداشته و واهی بوده است.

چگونه می توان قائل به آسمانی بودن کتابی شد و آن را از سوی خدایی دانست که عالم به نهان و آشکار جهان است (فرقان/۶) اما برای ابلاغ و جا انداختن معنویات، از معلومات و باورهای استفاده کرده که باطل است و سخنانی را تکرار نموده که در آینده بطلانش آشکار می شود.

اگر صاحبان این نظریه می گفتند: قرآن سخنش را به گونه ای بیان کرده که مردم آن عصر، باورهای خود را با آن سخنان تطبیق می داده اند، اشکالی نبود. همچنین اگر می گفتند: سطح و قالب کلام خداوند به گونه ای است که شارحان و مفسران قرآن، کلام را به دانستی های عصر خود انطباق داده اند، باز حرفی نبود، یا با شنیدن آیات قرآن، تضادی میان باورها و دانستی های خود با آن آیات احساس نکرده اند، سخن نامعقولی نبود. اگر می گفتند: فصاحت و بلاغت و رعایت اقتضای حال چنین ایجاب می کرد که قرآن چنین سخن بگوید و معانی کلام چند پهلو برداشت شود، باز مشکلی ایجاد نمی کرد. اما این که بگویند: «مثلاً چون جن و پری در ادبیات قوم عرب از رواج کاملی برخوردار بوده، قرآن کریم سوره ای به نام جن آورده و در شرح حال ایمان آوردن بعضی از آن ها و استماع مجذوبانه آنان، آیاتی را نازل کرده حال آن که بعید است علم یا عالم امروز قایل به وجود جن باشد» چنین برداشتی با قداست قرآن منافات دارد.<sup>۱</sup>

ممکن است تصویری که مردم آن عصر در باره جن داشتند با پیشی که قرآن از این موجود ارائه می دهد، متفاوت باشد، یا درباره قدرت جن اعتقاداتی داشته اند که مطابق با واقعیت نبوده باشد (که اتفاقاً قرآن مواردی از آن را نفی کرده است: انعام/۱۰۰) و نقشی را برای جن قائل بوده اند که درست

۱. خرّمشاهی، بهاء الدین، مجله بینات، شماره ۹۵/۵. یعنی چون علم یا عالم امروز قائل به جن نیست پس حقیقت ندارد و از باب همراهی مطلب ادا شده است.

نبوده است، اما چه شما از این موجود درك درستى پیدا کنید یا نکنید، قرآن موجودی به نام جن را پذیرفته و تثبیت کرده است. کسی که معتقد به قرآن باشد، نمی تواند این همه آیات قرآن را نادیده بگیرد و حمل بر بازتاب فرهنگ زمانه کند. البته اشکالات موردی نیز نسبت به این نظریه فراوان است. مثلاً این که می گویند چنین موجودی واقعیت ندارد و علم چنین موجودی را تأیید نمی کند، اولاً باید گفت: اتفاقاً علم امروز متکر وجود جن نیست، درباره وجود جن ساکت است. دانش امروز نمی تواند دلیلی بیاورد که چنین موجود نامریی وجود ندارد. به مجرد اینکه علم نسبت به این موجود ساکت است یا از درك آن عاجز است، نمی توان وحی الهی را انکار کرد و آن را جزء باورهای قوم عرب دانست و گفت قرآن از باب مماشات با فرهنگ جاهلیت از جن و احوال او سخن به میان آورده است.

از این گذشته، اعتقاد به وجود جن محدود به محیط جزیره العرب نمی شود تا بازتاب فرهنگ قوم باشد. اعتقاد به جن در تمام ادیان مطرح است.<sup>۱</sup> در کتاب مقدس بارها و بارها سخن از جن رفته است.<sup>۲</sup> در داستان های قرآن، بارها به جن اشاره شده است. مثلاً در قصه حضرت سلیمان آمده که جنیان برای او کار می کرده اند (سوره سبأ/۱۲-۱۴).

آیا می توان گفت قرآن از باب همراهی با فرهنگ قوم این داستان را برای حضرت سلیمان ساخته است؟

ثانیاً: مگر صحت معارف دینی، گواهی علم محدود امروز است تا آن چه را علم به صحت آن گواهی نداد جزو فرهنگ عامیانه و خرافات آن عصر بشماریم؟ مگر علم امروز به وجود فرشتگان و معجزات پیامبران و

۱. جواد علی، المقتصد فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶/۷۰۵. نولد که معتقد است که اندیشه اعتقاد به جن، ریشه در بیرون از قوم عرب دارد. همان مدرک/۷۰۸.

۲. به عنوان نمونه: کتاب مقدس، انجیل متی، فصل ۸ آیه ۲۸-۳۴، و مدرک پیشین ج ۶/۷۰۸.



برزخ و دوزخ و بهشت، اصحاب اعراف و مانند این امور، از راه های تجربی به نتیجه رسیده و آن ها را تصدیق کرده است.

قرآن داستان سخن گفتن سلیمان با پرندگان و مورچگان را نقل می کند (نمل / ۱۶-۲۲). قرآن در سوره نمل از مردی یاد می کند که با یک چشم بهم زدن تخت ملکه سبا را در نزد سلیمان حاضر کرد (نمل / ۴۰) آیا دانش امروز این مکالمه و این جابجایی حیرت انگیز و خلق الساعه را توجیه علمی می کند. پس هر چه انبیا خبر دادند، نباید به دنبال اثبات علمی و تجربی آن بود و هر جا گیر داشتیم نقل آن را حمل بر فرهنگ گذشته بکنیم. حقیقت جن و خصوصیات آن برای ما روشن نیست، اما برخی آثار آن گاه در نزد افرادی مشهود است. قرآن اجمالاً می گوید از «نار» آفریده شده است (حجر / ۲۷) اما این نار چیست، چگونه عمل می کند و تفاوتش با موجودی که از خاک آفریده شده در کجاست، روشن نیست. شاید در آینده این حقایق برای انسان کشف شود.

بنابراین، به صرف سکوت علم، حمل کردن این همه آیات بر باور عمومی عرب، مشکلی را حل نمی کند. تنها در جایی که علم قطعی و دلیل عقلی قطعی با ظاهر آیه ای موافق نباشد، می توان از ظاهر آیه دست کشید و آن را تأویل کرد. اما در هر حال توجیه بخش عظیمی از قرآن به هم خوانی با فرهنگ زمانه، با قدسیت قرآن منافات دارد.

البته درباره این مقولات قرآن باز سخن خواهیم گفت و در شرح این اخبار، مطالبی را خواهیم آورد، تنها نکته ای که دوباره تأکید می کنیم، این است که قرآن از باب مماشات با فرهنگ جاهلیت، امور غیر واقعی را واقعی نگرفته است.

اشکال سوم: نتیجه معکوس در تبلیغ به جای دفع اشکال

نظریه پردازان بازتاب فرهنگ زمانه برای آن دسته از شبهاتی که می گوید قرآن با علم مخالف است و احکام و تعالیم قرآن مناسب با این عصر نیست، پاسخ

داده اند که عمده دستورات قرآن جنبه کلی و آرمانی و در اصلاح اعتقاد و اخلاق است و تنها بخشی از آن‌ها این مشکل را دارد و آن‌ها را هم خداوند با علم و عمد و از باب همراهی با فرهنگ قوم در قرآن جای داده است. اگر قرآن به علوم و دانستنی‌های آن عصر اشاره کرده، اگر مطالب قرآن در باب خلقت آسمان و زمین برخلاف کشفیات قطعی جدید و مطابق با هیئت بظلمبوسی است، اگر درباره مسائل فیزیک و شیمی مطالبی را گفته که اکنون بطلانش آشکار است، برای ارتباط برقرار کردن با قوم و کسب موفقیت در تبلیغ بوده است. از این باب به این سخنان مبادرت کرده تا ذهن قوم آشفته نشود و سخنی نگوید که آن‌ها نفهمند. مثلاً در این آیه شریفه:

وحتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة (کهف/ ۸۶)

تا آن گاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که خورشید در چشمه‌ای گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

گفته اند:

«چنین بر می‌آید که ذوالقرنین به جایی رسید که آن جا خورشید در یک چشمه گل آلود غروب می‌کند و این نوعی همسویی و همراهی است با این اعتقاد قدما که چاهی است در مغرب که خورشید در آن فرو می‌رود، و سپس دوباره بر می‌خیزد.

این نوع بیان، تداعی آشکاری است بر اعتقاد گذشتگان که زمین ایستاده است و خورشید حرکت می‌کند و در نهایت در چاهی غروب می‌کند.<sup>۱۰</sup>

نویسنده محترم تأکید دارد که اگر قرآن موافق فرهنگ قوم سخن می‌گوید، می‌خواهد نهال سخن حق و پیام نوری خود را در ضمیر فرهنگی آن

قوم بکارد و از فرهنگ و ادبیات و تاریخ و نوع معیشت آنان در ابلاغ و جا انداختن پیام و سخن خود سود جوید.<sup>۱</sup>

واقعیت این است که اشکالی را دفع کرده اند اما اشکالاتی را به جای گذارده اند. درست است که اگر چنین گفتیم از این جهت خیال خودمان را راحت کرده ایم، اما این نوع سخن گفتن تنها برای دورانی خوب است که آن دانستی ها و باورها دگرگون نشود، ولی اگر با گذشت زمان معلوم شد که آن مطالب قطعاً باطل است، دیگر نه تنها ابلاغ و جا انداختن پیام با مطالب خلاف است، بلکه چون در قالب باورهایی مطرح گردیده که باطل بودنش روشن شده، موجب آشفتگی، بی اعتقادی و بی اعتباری قرآن خواهد شد و در نهایت نتیجه معکوس خواهد داد. آیا خلاف گویی، تخم تردید و بی اعتباری را در سایر مسائل و قضایای اعتقادی و اخلاقی نمی کارد؟ جای این پرسش نیست که چگونه خداوند آگاه به سر و خفیات (فرقان/۶) مطالبی را که یک روز باطل بودنش آشکار می شده بیان کرده و با امور باطل و خلاف واقع خواسته نتیجه حق بگیرد و مردم را هدایت کند؟!

اما در مورد آیه ای که به عنوان مثال ذکر شد، نویسنده محترم که بارها در مقاله خود، از استعارات قرآن سخن گفته است، اما فراموش کرده است که این تعبیر نیز استعاره و صرفاً تشبیهی است درباره غروب قرص خورشید و نه از باب همراهی بانظر قدما و فرهنگ زمانه.

قدما از گذشته دور هم معتقد بودند که خورشید، از افلاکی است که نزدیک شدن به آن ممکن نیست و حرارتش فوق آن است که خودش بتواند نزدیک بیاید، تا چه رسد به اینکه در چشمه ای گل آلود در زمین آن هم در زمینی که بسیار کوچکتر از خود اوست، داخل در چشمه ای مخفی شود و

سپس روز بعد سر از آب درآورد.

اگر پیش از اسلام این دیدگاه رواج داشته، در عصر رسالت چنین عقیده‌ای مطرح نبوده است. این تعبیر قرآن فقط تشبیهی است برای نشان دادن مشرق و مغرب که ذوالقرنین درنور دیده است.<sup>۱</sup> تشبیه به دریانوردی که خورشید را در دریا می‌بیند که چگونه در آب‌های دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود و سپس صبحگاهان دوباره از مشرق بیرون می‌آید.<sup>۲</sup>

بنابراین، نیاز به چنین توجیهاتی نیست که بگوییم قرآن موافق فرهنگ قوم سخن‌گفته تا نهال سخن حق را با این اباطیل در ضمیر فرهنگی آن قوم بکارد و از فرهنگ و تاریخ در ابلاغ و جا انداختن پیام و سخن خود سود جوید.

#### اشکال چهارم: تنافی با آیات قرآن کریم

صرف نظر از اشکالات گذشته به ویژه تنافی نظریه بازتاب، با قداست قرآن، این تنوری با آیات قرآن هم سازش ندارد. اگر قرآن، قول فصل است، و جداکننده میان حق و باطل است و در بیان خود جدی است (طارق/۱۳-۱۴) و از روی هوا و هوس سخن نگفته است (نجم/۳)، معنا ندارد سخنی را بگوید که باطل باشد و طبق نظریه و اعتقاد باطل استتاج هدایتی و تربیتی کند.

قرآن به مناسبتی دیگر می‌گوید:

«ما كان حديثاً يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه و تفصيل كل

شيء» (يوسف/۱۱۱)

قرآن سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آن چه است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیزی است.

۱. خلف الله، محمد احمد، الفن القصص في القرآن الكريم/ ۱۴۴- ۱۴۶، الطبعة الرابعة،

۱۹۷۲ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵/ ۵۰۵.

۲. حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، ج ۷/ ۱۶، ذیل آیه.

همچنین قرآن می گوید:

«وانه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم

عليم» (فصلت / ۴۱-۴۲)

به راستی آن کتابی ارجمند است. از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید. وحی نامه ای است از حکیمی ستوده.

پس چگونه می تواند مطلب بی اساسی را بگوید، سخن دروغی را ساخته باشد، باور باطلی را طرح کرده باشد، از قصه های دروغ و باورهای باطل، استنتاج هدایتی و تربیتی کند. اگر قرآن تصدیق مطالب حق پیشینیان و روشنگر راه صحیح است نیازی به چنین مطالبی ندارد.

از سوی دیگر، یکی از برنامه های اساسی قرآن کریم مبارزه با آرای خرافی و عقاید باطل دوران جاهلیت بوده است. در راستای این مبارزه، بارها از جاهلیت به زشتی یاد می کند، گذشته مسلمانان را یادآوری می نماید، اعتقادات باطل آنان را نکوهش می کند و می گوید:

«افحکم الجاهلیة یفون و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون» (مائد، / ۵۰)

آیا حکم جاهلیت را می جوید؟ برای گروهی که باور دارند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است.

قرآن کریم در آیات بسیاری به اعتقادات رایج عصر خود حمله می کند. این اعتقادات برخی مربوط به اصول دین و توحید است و بسیار طبیعی می نماید که به آن ها حمله کند، مانند قسمتی از ذبح چهارپایان که کفار برای بت ها معین می کردند (انعام/ ۱۳۶) یا آن که برای خدا شریکانی از جن قرار می دادند (انعام/ ۱۰۰). برخی از آن ها مربوط به نگرش، جهان بینی و باورهایی بود که از جهان داشتند، بدون آن که از اصول اعتقادی باشد و نفی آن ها در ظاهر ضروری به نظر برسد. قرآن با همه این ها مبارزه می کند مثل این که کفار ملائکه را مؤنث می دانستند:

«وجعل الملائكة الذين هم عباد الرحمن اثاثا» (الزخرف/۱۹)

و فرشتگانی را که خود بندگان خداوند رحمانند دختران او پنداشتند.<sup>۱</sup>  
 اما جالب تر و حساس تر از همه، در مورد دیدگاه های مشرکین در قسمت احکام است. قاعدتاً همراهی با مشرکین در این امور باید با مسامحه بیشتری باشد، در صورتی که قرآن در موارد بسیاری به میدان آمده است. مثلاً اعراب عصر پیامبر (ص) درباره ذبح برخی از چهارپایان به ویژه شتران، گمان می کردند خدا آن را ممنوع کرده است. قرآن در این زمینه تأکید می کند که چنین چیزی نیست:

«ما جعل الله من بحيرة ولا سائمة ولا وصيلة ولا حام ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب» (مائده/۱۰۳)

خدا چیزهایی را ممنوع نکرده است از قبیل بحیره (ماده شتری که پنج بار زاینده و پنجمین آن ماده باشد) سائبه (ماده شتری که دوازده بچه زاینده) و حام (حیوان نری که برای آبستن کردن حیوانات ماده استفاده می شده و چون ده بار از آن استفاده می کردند، آن را آزاد می نمودند) ولی کسانی کفر ورزیدند و بر خدا دروغ بستند [و گفتند آن ها را حرام کرده است].

با در عصر جاهلیت، پسر خوانده ها را پسر خود می دانستند. این مسأله ظاهراً نباید آن چنان مهم باشد که قرآن آن را با تفصیل بیان کند. دست کم از نظریات خرافی و گمراه کننده نباید مهمتر باشد، اما با همه این ها، قرآن با آن مبارزه می کند و به پیامبر (ص) دستور می دهد، عملاً کاری نکند که این سنت در جامعه اسلامی نباشد:

۱. قرآن کریم در سه جا این مسأله را یادآور می شود و این عقیده باطل را نکوهش می کند: سوره زخرف/۱۹، سوره صافات/۱۵۰ و سوره اسراء/۴۰.

و ما جعل ادعیاکم أبناءکم» (احزاب/۴)

خداوند پسرخواندگانتان را پسران واقعی شما قرار نداده است.

«ادعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ اقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» (احزاب/۵)

آنان را به نام پدرانشان بخوانید، این امر در پیشگاه خدا به عدالت نزدیکتر است.

«فَلَمَّا قُضِيَ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَأَ زَوْجَانِهَا لَکِی لَیْکُونُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِی زِوَاجٍ

ادعیائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا» (احزاب/۳۷)

پس چون زید از آن زن کام بر گرفت و او را ترک گفت وی را به نکاح نوبت در آوردیم تا در آینده در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان مشقت و حرجی نباشد و پس از طلاق بتوانند ازدواج کنند.

رسمی در جاهلیت بوده که هر کس به زنی می گفت پشت تو بر من همچون پشت مادرم باشد، همسرش بر او حرام می شد. قرآن این رسم را باطل می کند و سوره ای به نام مجادله در توصیف و تبیین مسأله نازل می کند و در جایی دیگر می گوید:

«ما جعل ازواجکم اللالی نظاهرون منهن امهاتکم» (احزاب/۴)

خداوند آن زنانی را که ظهار کردید، مادران شما قرار نداده است.

از این موارد فراوان است که اسلام با جاهلیت و سنت‌ها و رسوم باطل مبارزه کرده است. و اختصاصی به عقاید و احکام عبادی و شریعت ندارد. حتی گاه با دستورات اخلاقی یا عادات ناپسند آن عصر مبارزه کرده و مسلمانان را به اخلاق نیکو و رفتار شایسته دعوت نموده است، مثلاً جای دادن افراد در مجالس (مجادله/۱۱)، بلند صحبت نکردن و جار نزدن از بیرون خانه (حجرات/۲-۴) و ده‌ها مسأله دیگر از این قبیل، که صرفاً دستوراتی بوده است در جهت مبارزه با رفتارهای دوران جاهلیت.

حال سخن این است قرآنی که این قدر حساسیت دارد تا با عقاید خرافی و

باورهای عصر جاهلیت و رسوم اخلاقی زشت در اشکال مختلف آن مبارزه کند، باطل بشمارد و اوهام و خیالات معرفی کند، چگونه می شود نسبت به باورها و دانستنی هایی از عصر جاهلیت اشاره کند و آنها را به منظور هدایت مردم پذیرا شود. با آن که خداوند علیم حکیم می داند پس از زمانی بطلان این باورها روشن می شود و تأثیر منفی بر جوامع می گذارد و آنان را نسبت به عقاید حقه هم سست و بی اعتقاد می کند.

باز گفتیم و تأکید می کنیم: ممکن است کسی بگوید مردم عصر پیامبر (ص) از این آیات چنین می فهمیدند و این اشکالی به ساحت قرآن وارد نمی سازد و قدسیت قرآن در جای خود محفوظ خواهد بود، چون تداعی ذهنی در فهم قرآن و انتظار طبیعی مخاطب از کلام، امری است بسیار طبیعی. معمولاً اگر کسی باور و پیش ذهنیتی نسبت به خبر و دانشی داشته باشد، به طور طبیعی سخن قائل را با خبر و دانش خود مطابقت می دهد و چه بسا نوع تعبیر قرآن و بکارگیری واژگان، تعمدی و در این تداعی ذهنی و گرایش فکری، مؤثر باشد.

اما بسیار فرق است بین این که بگوییم قرآن از باب همراهی با فرهنگ قوم و برای اینکه در قالب فرهنگ قوم تجلی کند، این مطالب موهوم و باطل را بیان کرده است و از آن ها در جهت هدایت و جا انداختن پیام استفاده برده است و بین اینکه بگوییم قرآن مطلب درستی را گفته ولی فهم مردم آن عصر بیشتر از این اجازه نمی داده و بهتر از آن چه می دانستند، نمی فهمیده اند. قرآن به رعایت مقتضای حال مخاطبان، کلام را به گونه ای در افکنده که در ظاهر با دانستنی های آن ها در تعارض نباشد.

بنابراین، نتیجه گیری کنیم: قرآنی که در حق خودش گفته است:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت/ ۴۲)

باطل از پیش و از پشت سرش به سویش نمی آید.



یعنی به هیچ وجه باطلی در آن راه نیافته، معنا ندارد نظریات و عقایدی را بیاورد که باطل است و به باورها و دانستی‌هایی تکیه کند که در کتبه خود قابل قبول نیست، ولی مردم آن عصر قبول داشته‌اند. چنین پنداری با آیات صریحی که قرآن در توصیف خود آورده، سازش ندارد.

#### اشکال پنجم: مقایسه قرآن با تورات و انجیل

یکی از اشتباهات برخی قائلان نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، مقایسه قرآن با کتاب مقدس و راه حل‌های پیموده شده در آن کتاب است.

یکی از قائلان این نظریه در مقاله خود می‌نویسد:

«در میان متکلمین مسیحی نیز این راه پیموده شده است، حتی گالبه نیز برای دفع موارد تعارض بین معرفت دینی عصر خود با معارف بشری و علمی این راه را در پیش گرفته بود.<sup>۱</sup>»

می‌دانیم که در کتاب مقدس، به ویژه در انجیل‌های چهارگانه، تعارض‌های آشکار بسیار در زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی و گزارش حوادث مربوط به حضرت عیسی (ع) نقل شده است. از دیر زمان برای توجیه این تعارض‌ها راه‌هایی بیان شده است.<sup>۲</sup> اما یکی از موارد قابل توجه درباره تورات و انجیل، موارد تباین آن‌ها با علم، انسانشناسی، اندیشه‌های اجتماعی و تحولات علوم است. این حقیقت مورد تصدیق بسیاری از مسیحیان معتقد به کتاب مقدس نیز واقع شده است.

به عنوان نمونه: مورس بوکای نویسنده معاصر، که از طریق بررسی واقع‌بینانه متون به نقد عهد قدیم و انجیل پرداخته و انجیل‌ها را با قرآن مقایسه کرده، معتقد است: انجیل‌ها با احادیث پیامبر (ص) قابل برابری است زیرا

۱. جلیلی، هدایت‌الله، مجله کیان ۲۳/۴۳.

۲. برای تفصیل این موارد، ر.ک: کارپتر، همفری، عیسی، ترجمه حسن کامشاد/۱۱-۴۲.

کتاب مقدس، مجموعه گزارش های معنوی از وحی بشمار می آید. <sup>۱</sup> از چند جهت میان قرآن و انجیل ها مقایسه می کند:

«اولاً: انجیل ها ده ها سال پس از وفات عیسی (ع) به رشته تحریر درآمده اند.

ثانیاً: مصنفان چهار انجیل رسمی، شاهدان وقایعی که نقل می کنند، نیستند.

ثالثاً: در میان انجیل های فراوانی که عدد آن را تا صد شمارش کرده اند، فقط چهار انجیل را قانونی اعلام کرده و دستور داده اند که دیگر انجیل ها را جمع آوری کنند و آنان را جعلی بدانند.

خامساً: میان همین انجیل های چهارگانه، تناقض های متعدد درباره خیلی از موضوع ها وجود دارد.

مسیحیت فاقد یک متن وحی تثبیت شده هم زمان است، در صورتی که قرآن بیان وحیی است که با واسطه فرشته مقرب، به محمد (ص) نازل می شده و بلافاصله توسط مؤمنین به رشته تحریر درآمده و درحافظه نگاهداشته می شد و موقع نمازها مخصوصاً در ماه رمضان تلاوت می گردیده است... وحی مسیحی تنها مبتنی بر شهادت های متعدد و غیر مستقیم است، زیرا ما هیچگونه شهادتی که از یک شاهد عینی زندگی عیسی (ع) رسیده باشد در دست نداریم. <sup>۲</sup>»

نویسنده درباره کتاب مقدس می نویسد:

۱. بوکای، مورس، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم/ ۷، ترجمه ذبیح الله دبیر. این نظریه، اختصاص به بوکای ندارد، مسیحیان به شدت معتقد نیز معتقدند که کتاب مقدس، گزارش غیر لفظی وحی می باشد اما قرآن چنین نیست و لذا باید مقایسه ای میان حدیث نبوی و انجیل ها انجام گیرد. ر.ک: میتیه، رولان، پوزیه، لوئیس، «طریقه التحلیل البلاغی والتفسیر تحلیلات لخصوص من کتاب المقدس و من الحدیث النبوی الشریف/ ۱۲ و ۲۶ و ۲۷.

۲. همان مدرک/ ۸.

«توسعه علوم در غرب، وجود اختلافاتی را میان کتاب مقدس و علم بوجود آورده تا آن جا که برای مفسران کتاب مقدس و دانشمندان علوم طبیعی وضع دشواری پدید آورد، زیرا از جهتی نمی توان پذیرفت که یک وحی خداوندی بتواند امر کاملاً ناصحیحی را بیان کند و از جهتی جز یک امکان آشتی منطقی باقی نمی ماند و آن پذیرفتن ساختگی بودن عباراتی از کتاب مقدس است که پدیده های غیرقابل قبول را شرح دهد.»<sup>۱</sup>

«به عنوان نمونه نمی توان واقعت متن عهد قدیم درباره آفرینش انسان را موافق با علم دانست که با یک سلسله انساب و تواریخ به دست می دهد و طی آن مبداء انسان را تا حدود سی و هفت قرن پیش از عیسی می داند. انجیل ها را هم که باز می کنید از همان آغاز با موضوع سلسله نسب عیسی در مسأله غامضی فرو می روید. زیرا متن انجیل متی در این خصوص با متن انجیل لوقا تفاوت بارزی دارد و متن اخیر با معلومات جدید درباره قدمت انسان روی زمین به طور واضح ناسازگار است.»<sup>۲</sup>

بنابراین، این حقیقت مهم پذیرفته شده است که عهدین یعنی تورات و انجیل، یا دست کم بخش هایی از آن، توسط یاران، علاقمندان و افراد مختلف به دست آمده است که با نقل شفاهی و گزارش تجربیات، گردآوری و تدوین شده است، لذا این گفته ها عین وحی و متن کلمات خداوندی نیست. باز به عنوان نمونه گزارشی هر چند کوتاه و گزیده شده درباره این تحقیقات نقل می کنیم:

«عهد عتیق، کلکسیون است که از کتب با درازی نابرابر و انواع متفاوت که در طول نه قرن، بر اساس اخبار شفاهی به چند زبان نوشته

۱. همان مدرک/ ۹.

۲. همان مدرک/ ۱۰.

شده و بسیاری از این کتاب‌ها به تبعیت از پیش آمدها یا الزامات خاص در زمان‌های گاهی خیلی دور از هم تصحیح و تکمیل شده‌اند. یهودیت و مسیحیت در طی قرن‌های متمادی، خود موسی را مصنف تورات می‌دانستند، اما امروزه این مطلب مطلقاً متروک شده و همه کس با این امر موافق است، زیرا در اسفار خمسہ در سفر تثبیه (۱۲ - ۵ و ۳۴) سخن از شرح مرگ و مراسم پس از حیات موسی (ع) است. بگذریم از جنبه‌های دیگری که دربارهٔ عهد قدیم گفته شد، مانند اشکالات زمانی، مکررات، بی‌نظمی‌های حکایات و تفاوت‌های انشاء که همه نشان می‌دهد در یک تاریخ نوشته نشده و در دورانی بس طولانی به نگارش درآمده است.<sup>۱</sup>

درباره انجیل نیز همین وضع کم و بیش صادق است. زیرا انجیل‌های چهارگانه احتمالاً در دهه‌های آخر سده یکم میلادی به یونانی نوشته شده و کهن‌ترین نسخه خطی باقیمانده و نسبتاً وزین، به سده چهارم تعلق دارد. درباره انجیل مرقس اکنون به اثبات رسیده که قسمت‌هایی که شرح می‌دهد عیسی پس از رستاخیز بر حواریون خود ظاهر گردید و سپس به آسمان برده شد کار نویسنده‌ای بعدی است و از انجیل‌های دیگر اقتباس شده است. درباره انجیل متی که از همه بیشتر به انجیل مرقس شباهت دارد، نُه دهم روایت مرقس در آن دیده می‌شود و نیمی از واژه‌های مرقس را عیناً به کار گرفته است. تردیدی نیست که یکی از دیگری رونویس کرده است. از آن گذشته، مواردی هست که میان این دو انجیل تعارض روشن است. از سوی دیگر، متی می‌گوید عیسی (ع) در زمان زمامداری هیروдіس به دنیا آمد، در حالی که هیروдіس اول پادشاه دست‌نشانده رومیان در فلسطین، چهار سال

۱. همان مدرک/ ۲۰-۳۰ با خلاصه و گزینش متن. همچنین ر. ک: مینی، رولان، *طریقه التحلیل البلاغی*/ ۱۲.

پیش از میلاد مسیح در گذشت. متی می گوید عیسی (ع) در بیت لحم به دنیا آمد اما می داند عرف و سنت، وی را از ناصره در جلیل می پندارند.

در انجیل لوقا مسأله اندکی تفاوت پیدا می کند. لوقا ظاهراً چیزی از بابت زادگاه عیسی (ع) نمی گوید و درباره میلاد او داستانی را که تعریف می کند غیر از داستان متی است. همچنین درباره خطبه بزرگ عیسی (ع)، برخلاف متی، خطبه در بیابان ایراد می شود نه بر فراز کوه، و مضمون او هم با مضمون متی تفاوت فاحش دارد. بگذریم از آن که بخش بزرگی از انجیل لوقا شامل وقایع و اظهاراتی است که در مرقس و متی یافت نمی شود. گزارش رستاخیز او بسیار متفاوت از مرقس و متی است.

انجیل یوحنا که دیگر شباهتش با انجیل های پیشین بسیار کم است، یوحنا نه تنها تعلیم ها و داستان های معجزه آمیز تازه ای در شرح زندگی عیسی (ع) نقل می کند، بلکه تمامی تصویر او از عیسی (ع) بر پیش فرضی دگرگونه استوار است. روایت یوحنا در رسالت یحییای تعمید دهنده با سه انجیل، تفاوت فاحش دارد و گفته های عیسی (ع) نیز متفاوت است.<sup>۱</sup>

این ها، واقعیاتی است که درباره عهدین مطرح است و بسیاری از یهودیان و مسیحیان با حفظ قداس و ارزش هدایتی کتاب مقدس، آحاد واژه ها و کلمات موجود در آن را به مشابه کلمات خداوند نمی دانند.

بر فرض که سیر ترجمه این نوشته ها از آرامی به عربی و یونانی و فراز و نشیب های آن را بپذیریم که جای هزار اما در انتقال صحیح و امانت دارانه آن مطرح است، این نکته را نمی توان انکار کرد که در هر صورت، این انجیل ها عین کلمات وحی نیست. هرگز این مقایسه درست نیست که مثلاً انجیل یوحنا را که یک قرن پس از حیات عیسی (ع) گزارش داده با قرآنی

۱. تفصیل تحلیل و نقد چهار انجیل، نگاه کنید: کاهن، همش، عیسی، ترجمه حسن

مقایسه کرد که در عهد پیامبر (ص) کتابت شده و دقیقاً الفاظ و کلمات، ثبت، حفظ و تدوین شده است و توسط نخستین مسلمانان، فردی و گروهی دست به دست گردیده است.

بنابراین اگر در مسیحیت، راه نظریه بازتاب فرهنگ زمانه برای توجیه ناهمگونی‌ها، تعارض‌ها و خلاف واقع‌ها پیموده شده و کسانی چون گالیله در رفع تعارض میان کتاب مقدس و یافته‌های بشری، این راه را طی کرده‌اند، دلیل بر این نمی‌شود که ما قرآن را با عهدین مقایسه کنیم و با این راه حل، مسأله را تمام شده فرض کنیم. مسیحیان معتقد، به این دلیل برای چاره تعارض‌ها به پیش تاخته‌اند که پشتوانه متنی و سندی درباره کتاب مقدس دارای اشکالات فراوان است و دفاع از عبارت‌ها در هر مورد، بسیار دشوار است.

اما درباره قرآن، مسأله کاملاً متفاوت است. درباره قرآن ما می‌دانیم نسبت به واژه‌های آن، چه دقت‌ها و کنکاش‌ها انجام گرفته و برای صیانت آن چه مصائبی تحمل شده است. پیامبر (ص) به منظور نگهداری و جمع قرآن، چه تشویق فراوانی برای قرائت صحیح متن، حفظ، کتابت و گردآوری نموده است. مسلمانان در عهد پیامبر (ص) و پس از فوت حضرت، تلاش و افری انجام دادند که سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل کنند.

بنابراین، این مقایسه جز از سر ناآگاهی از واقعیت این دو کتاب نمی‌تواند باشد، اگر نگوئیم نوعی خودباختگی و تقلید نسبت به روش‌های طی شده غریبان است.

اشکال ششم: ناسازگاری بالزوم ژرفنگری در قرآن

گفتیم: نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، مبانی زبان شناختی خاصی را دنبال می‌کند و مدعی پی آمدهای اساسی در شیوه استنباط و فهم و ادراک کلام الهی

است. همچنین نقل کردیم این مدعا برای بکارگیری مجاز، استعاره، کنایه و تمثیل در قرآن، جایگاه خاص و منزلت رفیعی قائل می‌شود. به همین دلیل، کنکاش‌های واژه‌ای، بهره‌گیری از قرائن کلام، وجست و جوی معنای ظاهری برای پاره‌هایی از آن را بیهوده می‌داند و استفاده از قواعد اصولی و بهره‌گیری از دلالات لفظی را بی‌ثمر می‌شمارد.

شکی نیست که قرآن، از استعاره، کنایه، تمثیل و حتی مجاز بهره برده است، اما لازمه بهره‌گیری از این موارد، نفی و ارسی‌های لفظی و کنکاش‌های لغوی نیست. لازمه استنباط از هر کلام، به ویژه آن‌که سخن از ساحت بلندی نازل شده باشد، دقت و تأمل در کلام است. نفی صراحت و عدم واقع‌نمایی و رواج و گسترش دادن تأویل در همه میدان‌ها جز تهی کردن قرآن از دقت‌ها و ظرافت‌های هدایتی و تربیتی، چیزی به دنبال ندارد. قرآن کتابی است راهنما برای تأمین نیازهای معنوی انسان در همه اعصار و از این جهت بیانگر هر چیزی است: «تبیاناً لکل شیء» (نحل/۸۹) و لذا باید از هر نکته و کلمه‌ای از آن، پیامی گرفت و ایجاز و فشرده‌گویی قرآن را با تأمل و دقت در تمام جوانب کلام، جبران کرد.

بی‌گمان اگر قرآن می‌خواست متناسب با نیازهای همه جوامع و در تمام اعصار با توضیح و تفصیل سخن بگوید، حجم فوق‌العاده بزرگی را می‌طلبد که به ناچار اشکالات اساسی برای نگهداری، خواندن و بکارگیری و مسائل دیگر، در پی داشت. قرآن روش ایجاز را برگزید، اما با هر کلام و پیامش سخن‌ها آموخت، جاذبه‌ها آفرید و شوق‌ها برانگیخت و برای بهره‌گیری‌های گسترده، دستور به امعان نظر در کلمات و تفکر در آیاتش داد. به عنوان نمونه، از آیاتی چند در این باره یاد می‌کنیم:

«افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً

آیا در قرآن نمی‌اندیشید؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتید.

«کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب» (ص/۱۹)  
 قرآن کتابی است مبارک که آن را به سوی تو نازل کردیم تا درباره آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند.

«افلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» (محمد/۲۴)

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ مگر بر دل هایشان قفل‌هایی نهاده شده است.

آیا تدبر کردن در قرآن و اندیشیدن در آیات آن، جز از راه عبور از لفظ و دقت و بررسی در مدلول کلام، حاصل می‌گردد؟ آیا این منطقی است که بگوییم فرض هم‌زبانی و حی با مخاطبین و فرض زبان قوم بودن (نه به زبان قوم بودن) مسیر ویژه‌ای پیش پای مفسر می‌نهد و از افتادن صرف در کنکاش‌های لغوی، قرائن لفظی و حالی و مقالی باز می‌دارد و برای او، جست‌وجوی معنای ظاهری صحیح، برای بخش‌هایی از آن را بیهوده می‌نماید و او را وامی‌دارد که فرض را بگیرد و از تطبیق جزء به جزء آیات با حقیقت چشم‌پوشد.<sup>۱</sup>

کسی نگفته است در تفسیر، تنها باید لغت و قرائن لفظی و حالی و مقالی را کنکاش کرد، و یا تنها به جست‌وجوی معنای ظاهری آیه بسنده کرد - که در تمام قرآن چنین کاری جایز نیست -، اما بار کردن یک مبنای خاص زبانشناسی و عرفی جلوه دادن و پایین آوردن سطح سخن خداوند، در حد و سطح زبان عرف هم جایز نیست، زیرا این کار به مفهوم تنزل و محدود کردن قرآن برای گروه و دسته‌ای خاص و محدود به زمانی معین است.



اینکه در برخی از روایات، از قول اهل بیت پیامبر(ع) در توصیف قرآن آمده است:

«بحراً لا یدرک قعره»<sup>۱</sup>

دریایی است که اعماقش دست نیافتنی است .  
و در جای دیگر آمده است:

«ینایع العلم»<sup>۲</sup>

قرآن سرچشمه های دانش است .  
و باز در کلامی از امیرمؤمنان(ع) نقل شده:

«لا تفتنی عجابه»<sup>۳</sup>

شگفتی های قرآن پایان ناپذیر است .

«لا یشیح فیہ العلماء»<sup>۴</sup>

دانشمندان هیچگاه از آن سیر نمی شوند .

و مانند این تعبیرات، نشان می دهد قرآن کلماتش در سطح بسیار عالی گزیده شده و از نظر نظم در سخن، عمق معانی و دقت در چیش کلمات، برتر از محدوده محاورات عرفی و تفهیم و تفاهم مردم عصر خود می باشد و نمی توان به این دلیل که قرآن به زبان قوم نازل شده، دقت های لفظی، تقدیم و تأخیر واژه ها و بکار گرفتن برخی جمله ها به جای جمله های دیگر را ساده انگاشت و از کنار آن گذشت و تنها به محتوای کلی و پیام عام بسته کرد و ظرافت های ادبی و بلاغی را در فهم کلام نادیده گرفت .

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶ .

۲ . همان مدرک، خطبه ۱۷۴ .

۳ . عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱/۳ .

۴ . مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵/۸۹، چاپ بیروت .

اشکال هفتم: تهی ساختن قرآن از محتوا و پیام  
گفتیم: لازمه پذیرفتن نظریه بازتاب فرهنگ زمانه، تقسیم کلمات قرآن به  
پیام‌های اصلی و فرعی، جوهری و عرضی و ابدی و زوال پذیر است. این  
تقسیم تا آن جا که به درجه گذاری در توجه و تدبر بیانجامد، و موجب  
دسته بندی محتوای قرآن از نظر اصول عقاید و فروع احکام گردد، طبیعی و  
مقبول است، اما اگر موجب تقسیم به دو دسته دارای پیام و خارج از مدار  
پیام شود، موجب تهی ساختن قرآن از بخش گسترده‌ای از آیات قرآن است.  
زیرا اگر گفتیم قرآن در بیان مسائل خلقت جهان، انسان، حرکت خورشید،  
ستارگان، حوادث طبیعی و ذکر قصص، بازتاب فرهنگ زمانه است، در  
حقیقت بسیاری از آیات قرآن را از مفهوم و معنا و دلالت بر مطالب القایی  
انداخته و آن‌ها را بی خاصیت کرده ایم.

واقعاً اگر قرآن درباره آفرینش آدم و خلقت آسمان و زمین، کواکب و  
تجوم، لیل و نهار، شمس و قمر، گیاهان و نباتات، ابر و باران، آفریدن  
کوه‌ها و دریاها، جاری کردن نهرها، حتی توصیف بهشت و جهنم و ذکر  
قصه‌های اقوام و ملت‌های پیشین، به قصد تقریر دیدگاه و باور مخاطبین  
عصر خود بوده و از آن‌ها بیان حقایق و معانی ثابت و صحیح را قصد نکرده  
است و تنها برای همان عصر و زمان و مناسب با درک مخاطبین جزیره العرب  
بیان کرده است، آیا مفهوم این کلام جز ابتر کردن و بی خاصیت نمودن این  
دسته از آیات قرآن است؟

آیا واقعاً می‌توان گفت هر جا که ما به این دسته از آیات برخوردیم، چه  
اکنون - با فهم ظاهری و مأنوس ما - تعارض با علم داشته باشد یا نه، بگوییم  
ناظر به فرهنگ زمانه است! یا بگوییم آن‌هایی که الآن و با توجه به فهم زمان  
و پیشرفت علوم، متعارض می‌نمایند، ناظر به فرهنگ زمان است و بقیه به

قصد بیان و معانی ثابت و حقیقی است! البته اگر با گسترش علوم به نکته های جدید رسیدیم و دیدیم باز برخی دیگر به ظاهر معارض شده اند آن ها را هم از گردونه خارج کنیم!

چرا از اول کلام را بر آن فهم عربی ساده عصر گذشته حمل کنیم تا تعارض پیش بیاید و یا توجیه منطقی و فهم عقلایی برای آن جستجو نکنیم و بخشی عظیم از قرآن را از محتوا و پیام تهی سازیم؟  
آیا می توان به سادگی از این آیات عمیق و نکته آموز بگذریم؟

«و ارسلنا الرياح لواقح» (حجر/ ۲۲)

و بادها را باردار کننده فرستادیم.

«و ان لكم فی الانعام لعیرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لئلا خالصا ساغفا للشارین» (نحل/ ۶۶)

و در دامها برای شما عبرتی است از آنچه در شکم آنهاست، از میان سرگین و خون شیرین ناب به شما نوشاندیم.  
همچنین این آیات:

«و نخلقکم فی بطون امهاتکم خلقاً من بعد خلق فی ظلمات ثلاث» (زمر/ ۶)

شما را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در تاریک های سه گانه خلق کرد.

و یا این آیه شریفه:

«وقدره منازل لتعلموا عدد السین والحساب» (یونس/ ۵)

برای خورشید و ماه منزل هایی (مدارهایی) معین کرد تا شماره سال ها و حساب را بدانند.

آیا می توان همه این آیات و ده ها آیه دیگر، که هر کدام اشاره به زیبایی و شگرفی مخلوقات خداوند است و به نکته ای علمی و دقیق توجه می دهند، حمل بر بازتاب فرهنگ زمانه کنیم.

بنابر این مشکل این نظریه، قاعده مند نبودن آن در تفسیر بخشی عظیم از آیات قرآن در زمینه باورها، دانستی ها و جهان بینی ها است که یا باید گفت برخی از آن ها ناظر به فرهنگ عصر و از باب همراهی است و برخی دیگر چنین نیست؛ که این تفکیک و تقسیم، ملاک روشن و ثابتی ندارد. و اگر گفتید در تمام این آیات، ناظر به فرهنگ عصر و زمانه است، موجب آن می شود که ما بسیاری از آیات قرآن را از قصد جدی خود خارج کنیم. البته در این جا، در پی اثبات این نکته نیستیم که قرآن در مقام بیان علوم گوناگون تجربی و انسانی است. ما معتقدیم، قرآن از سوی خداوند عالم به جهان نازل شده و با آگاهی، اشاره هایی به برخی علوم، آن هم صرفاً جهت تنبیه و هدایت و امعان نظر در پدیده های جهان کرده است و اگر به این دلیل که مردم عصر بعثت نمی توانسته اند به همه معانی و چهره های بطنی قرآن برسند و آن آیات را به اندیشه های رایج تطبیق می دادند، نباید بخشی عظیم از قرآن را از محتوا و پیام تهی سازیم.

#### اشکال هشتم: نفی جاودانگی قرآن

اشکال دیگر بر این نظریه آن است که اگر گفتیم قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است، در قالب ادبیات و فرهنگ قوم حجاز است، بر اساس بخشی از باورها و دانستی های عصر بعثت است، به زبان و سطح معینی از مردم نازل شده و تجلی فرهنگ و معتقدات و تئوری ها و جهان بینی قوم است، دیگر نمی تواند برای همه ملت ها و اقوام، کتاب هدایت و دستور زندگی باشد. چون تجلی فرهنگ یک قوم شدن (صرف نظر از جاذبه داشتن برای اقوام دیگر) و آینه تمام نمای ملتی شدن، مناسبت با این نکته دارد که احکام و دستوراتش برای آن ملت باشد و با ذائقه جمعیت خاصی که مناسب با احوال آنان سخن گفته، سازش داشته باشد.

همچنین، چنین کتابی نمی تواند دستوراتش جاویدان و تعالیمش هدایت آور برای نسل های دیگر باشد، زیرا مشحون به باورها و معلوماتی است که برای دوره ای خاص از زمان است. در حالی که ما معتقدیم اسلام دین جهانی است و تعالیم قرآن به طبقه، گروه، جامعه و نژاد خاص اختصاص ندارد.

خطاب آیات قرآن کریم، به همه مردم کره زمین از عرب، فارس، ترک، کرد، آسیایی، افریقایی، اروپایی، امریکایی، زن، مرد، بزرگ، کوچک، فرهیخته، نافرهیخته، شهری، روستایی، متمدن و غیرمتمدن است. هدف، هدایت انسان در همه طبقات و اقشار است. تعبیرات قرآن، در خطاب به مردم و مؤمنین در همه سطح است. خود قرآن در این زمینه صریح و گویا سخن گفته است:

وَمَا ارسلناك الا رحمة للعالمين (انبیاء/۱۰۷)

ما تو را نفرستادیم مگر اینکه مایه رحمت برای جهانیان باشی.

وَمَا هُوَ الا ذكر للعالمين (تلم/۵۲)

و نیست او جز آنکه یادآور برای جهانیان باشد.

وَمَا ارسلناك الا كافة للناس بشيراً و نذيراً (سبا/۲۸)

و ما تو را جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم.

وقل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعاً (اعراف/۱۵۸)

بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.

«تبارك الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً» (فرقان/۱)

بزرگ و مبارک است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل فرمود تا برای

جهانیان هشدار دهنده ای باشد.

بنابراین، اگر دعوتی، چنین عام و فراگیر است، معنا ندارد به گونه ای سخن بگوید که نشانگر جلوه ای خاص و انعکاس ایده ها و آرمان های ملتی معین باشد.

بنابراین، به دلایلی که ذکر شد و پی آمدهایی که این نظریه دارد و اشکالاتی که به دنبال می‌آورد، نمی‌توانیم معتقد شویم قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است و کسانی که بخواهند با این استدلال، از اشکالات و شبهات فرهنگی زبان قوم دفع اشکال کنند، مشکلات دیگری بوجود می‌آورند که به مراتب از آن توهمات عمیق‌تر و گسترده‌تر است.

فصل چهارم:

---

نظریه سوم: تأثیر فرهنگ زمانه

---





## تأثر از فرهنگ زمانه

بیشتر گفتیم که در باب انعکاس برخی از مسائل زبانی و فرهنگی در قرآن، سه نظریه ابراز شده است، که سومین آن، نظریه تأثر از فرهنگ زمانه و برخاستن از متن فرهنگ و شرایط و حال و هوای عصر خاص است.

گویندگان این دیدگاه به دلیل تصویری ویژه از وحی و همچنین تحلیلی ظاهرگرایانه و مادی انگارانه از شرایط اقتصادی و اجتماعی عهد نزول قرآن، تعالیم وحی را برگشت به این شرایط می دانند و در اثر اعتماد بر مکاتبی چون اصالت اجتماع و اصالت اقتصاد، آثار علمی، هنری و دینی را کلاً متأثر از فرهنگ مادی و معنوی زمانه خود می پندارند. برای وحی و دستورات غیبی، ماورای جنبه های زمینی محسوس و ملموس، واقعیتی قائل نیستند.

البته باید اعتراف کرد که این دسته بر یک متوال سخن نگفته اند و انگیزه و درك آنان از دین و معالم غیبی، یکسان نبوده و نیست. اما مسأله مهم، در برگشت پذیری مجموع سخن به بنیادهای عقیده است. مثلاً یکی از این نویسندگان در طرح نظریه و توجیه آن شبهات می نویسد:

«نزول عربی قرآن تنها جنبه لایه ای و سطحی زبان ندارد، بلکه پیامبر به علل تاریخی، اجتماعی، وراثتی مبعوث و رسالتمند می شود و از سرچشمه متعالی هستی الهام می گیرد. وحی و اشارات دریافت

می‌کند، و بالطبع این آگاهی‌ها تناسبی نام با معلومات جهان‌شناختی قوم او و ادبیات و فصاحت و بلاغت، مناسبات شبانی و تجاری، نقش اقتصادی و اجتماعی هر یک از زن و مرد، عرف خاص زندگی و بسیاری از قوانین و عادات و روش‌های رایج در میان آن‌ها دارد.<sup>۱</sup>

نکته مهم، تأکید بر تناسب وحی و آگاهی‌ها با معلومات جهان‌شناختی قوم و ادبیات و مناسبات اقتصادی و اجتماعی است که در سخن این قائل آمده است. در سخنی دیگر از همین نویسنده آمده است:

«زبان عربی عنوانی است بر کل این مجموعه در هم پییده. نازله عربی متناسب با آن مجموعه عربی بر ذهن و زبان محمد(ص) جاری می‌شد، ولذا وحی قرآنی بیگانه با فرهنگ عربی نبود، آن را نقض نمی‌کرد، بلکه می‌خواست آن را با ایجاد تغییرات لازم اصلاح کند.»<sup>۲</sup>

بنابراین، توجیه و تحلیل این دیدگاه از شبهات و اشکالات نخستین، در حقیقت بردن و نشان دادن جایگاه نزول قرآن به مسائل طبیعی است، لذا صبغه گرفتن وحی را مربوط به شرایط اجتماعی و فرهنگی و تاریخی عصر و زمانه می‌داند. به همین جهت این نظریه برای حل اشکال نمی‌گوید وحی، حقیقت جاودانی است که به طور گریزناپذیر با زبان و قالب فهم عربی سخن گفته است، یا به طور عالمانه در این وحی؛ فرهنگ عربی راه یافته است. چنانکه در دو نظریه پیشین گفته می‌شد. بلکه می‌گوید: چون نزول وحی بر پیامبر(ص)، علل و اسبابی در همین عالم و در تاریخ و جامعه و فرهنگ دارد و با توجه به فرایند استعداد و جستجوی ذهنی و تقوای روحی پیامبر(ص) پدید آمده است، قهرآگاهایی و بصیرت او متأثر از شرایط اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی شده است. این قائل، در تفسیر وحی، معتقد نیست که درک نبی(ص) از حقایق

ماورای عالم حسّ و مادی، نامحدود و غیر وابسته به شرایط ویژه است و خداوند حقایق عالم را طبق آن چه هست به پیامبر خود نشان داده است: «ربّ ارنی الاشیاء کما هی»<sup>۱</sup>، بلکه می گوید:

«پیامبر (ص)، وحی و نزول قرآن را در ظرف و صبغه عربی و محیط بر قرن هفتم میلادی در جزیره العرب دریافت کرده است، و قهرأ عقاید و احکامش مطابق با آن محیط بوده است. دلیل بر مسأله، توصیف مبدأ هستی، مبادی غیبی و معاد و آخرت و در احکام، مناسک حج، حقوق مدنی و حقوق جزایی، براساس جامعه قبیله ای و هنجارهای ساده اقتصادی، مناسبات دامداری و کشاورزی و تجاری آن روز در همان قالب ها بوده است.»<sup>۲</sup>

بنابراین، به دلیل برداشت خاص از وحی، میان معرفت شهودی وحی و بیان حسّی و لفظی آن فاصله ای قائل نیست و لذا معتقد است پیامبر (ص) وحی را در همان قالب و ظرف زمانی دریافت می کند که شرایط بیرونی اقتضا می کرده است.

### تفاوتهای این نظریه با به زبان قوم بودن قرآن

در نظریه به زبان قوم بودن قرآن دیدیم که قائل می گفت حقایق هستی از کوچک و بزرگ در شهود حق و درك عالم حاصل می گردد، اما چون به ظرف و قالب محدود الفاظ ریخته می شود و در خطاب به مردمی خاص قرار می گیرد، رنگ و قالب و سطح معینی می گیرد، با همه این ها، رنگ گرفتن قرآن از زبان قوم به این معنا نیست که نتوان از آن قالب در آمد و فراتر از آن محدوده بیرون رفت، مثلاً اگر قرآن می گوید:

۱. آملی، سید حیدر، تفسیر المحيط الاعظم، ج ۱/ ۳۳؛ صدر المآلهین، تفسیر القرآن الکریم،

ج ۲/ ۳۴۲؛ عوالی اللالی، ج ۴/ ۱۲۲، حدیث ۲۲۸.

۲. فراسخوار، مقصوده دین در چالش میان اعتقاد و انتقاد/ ۳۰-۳۱.

«وجاء ربك والملك صفاً صفاً» (فجر/ ۲۲)

پروردگارت آمد و ملائکه صف کشیده بودند.

یا اگر فرموده است:

«يدالله فوق ايديهم» (فتح/ ۱۰)

دست خدا بالای همه دست هاست.

«الرحمن على العرش استوى» (طه/ ۵)

خدای رحمان بر سریر است.

عباراتی چون: آمدن، دست داشتن و برتخت نشستن، به معنای محدود الفاظ و در قالب حسی و مادی آن نیست که خدایا راه پرود، سان ببیند، دست داشته باشد، یا تخت فرمانروایی برای خود درست کند. بلکه با توجه به محدوده تنگ الفاظ و رعایت جنبه های ادبی، این تعبیر را بیان می کند. در زبان عرب، از راه مجاز، حذف اسناد، و معنای کنایی می توان به معانی بلند و مجرد دست یافت. این مسأله در زمینه توصیف هستی و بیان حقایق عالم، چون: انسان، ملائکه، جن، روح، قلب و دل و بهشت و جهنم مطرح است. نظریه تأثر از فرهنگ زمانه، زبان قوم بودن را هم به گونه ای دیگر تفسیر می کند و در تفسیر آیه شریفه:

«و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» (ابراهیم/ ۴)

هیچ رسولی نفرستادیم جز با زبان قوم خود.

قرآن را به این معنا نمی گیرد که کتابی آسمانی باشد اما به زبان عربی، بلکه می گوید: قرآن خودش نازل شده آن حقیقت است، و لذا قرآن نزولی عربی از حقیقت است. در توضیح این نوع برداشت از زبان قوم بودن قرآن می گوید:

«درست است که حقایق در پیش خداست، ولی نزول آن ها و به عبارت

دیگر تحقق و تعیین و فعلیت یافتن آن ها به اندازه معلوم و با فراهم آمدن

علل و اسباب و موجبات و مقتضیات است. (و این مقتضیات شرایط

فرهنگی و خصوصیت قومی عرب در جاهلیت است) این کتاب تنزل یافته ای از آن حقیقت، به اندازه ای معلوم و به زبان و فرهنگ عرب است تا اندیشه و رفتار و مناسباتشان را بهبود و اعتلا دهد. این است که گفته می شود، قرآن نزول عربی از حقیقت است نه خود حقیقت.<sup>۱</sup>

بنابراین، موضع این دیدگاه در حل شبهات و تفسیر از وحی و برخورد با مسائل زبانی و فرهنگی قوم کاملاً روشن می شود. قرآن را کاملاً نزول یافته عربی از حقیقت می داند که در محیط جزیره العرب با آداب و رسوم و خصوصیت فرهنگی خاص در تنیده است. در حالی که طبق نظریه نخست (زبان قوم) مسأله به شکل دیگری تفسیر می شود: قرآن به زبان عربی است و نازل شده در زبان عرب، اما مطالب آن، بسیار فراتر از زبان عرب و قوم حجاز است. به همین دلیل، مطالب آن محدود به واژگان و جملات عربی نمی شود. قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن نیز بطن ها.<sup>۲</sup>

اگر حقیقت قرآن، ظرفیت این همه معنی در گستره بی کران معارف را نداشته باشد، چگونه می تواند همتا طلب باشد و تحدی کند و از دیگران بخواهد که اگر می توانید مانندش را بیاورید. چگونه می تواند مطالبش برای هر زمانی شگفت انگیز باشد و در هر تأمل و با هر تفکر و تدبر، نکته ای به دست آید. این معانی در ورای الفاظ و قالب کلمات نیست. هر آن چه هست از الفاظ موجود با نظم و ترکیب مخصوص می جو شد. بی گمان لفظ گزیده شده و ترکیب و ترتیب انتخاب شده، ظرفیت چنین معانی آفاق گستره دارد که از آن تعبیر به بطن ها و ظهرها می شود و کلمات بارکش معانی بی کران می گردد. متشابه در سایه چنین

۱. فراستخواه، مقصود، دین در چالش میان اعتقاد و انتقاد/ ۳۱.

۲. اشاره به احادیثی است که در کتاب های روایی شیعه و اهل سنت این مضمون نقل شده است: «ان للقرآن بطناً، وللبطن بطن، وله ظهر وللظهر ظهر» یا «ما فی القرآن آیه إلا و لها ظهر وبطن» مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹/ ۹۴.

و وضعیتی پدید می‌آید و مانند موجی بلند معانی را بالا و پایین می‌کند. در علوم قرآن، در فلسفه وجود متشابهات گفته شده است: قرآن به عمد این شیوه را برگزیده تا بتوان در هر عصری، از این الفاظ، معانی بس گسترده و عمیق را برداشت کرد.<sup>۱</sup>

بنابراین، گرچه لفظ به ظاهر در قالب عربی ریخته شده و سطح افق و نیاز مخاطبان نزدیک خود را رعایت کرده است، اما همین الفاظ میدان بالندگی و کشش به معانی گوناگونی را دارد که در هر عصر رخ می‌نماید و جلوه‌ای از حقیقت را در سایه تابش نور علم و گستردگی افق ذهن انسان نمایان می‌سازد. خداوند متشابه را بدان جهت متشابه آورد که تاب معانی گوناگون را داشته باشد. در ظرف و قالب مخصوصی محدود نگردد و هر کس به اندازه توان علمی و افق فکری و در هر عصری به اندازه رشد و تکامل اجتماعی و گستردگی معلومات ذهنی از قرآن برداشت کند.

این برداشت‌ها هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد و این دریای بی‌کران به ساحل نمی‌رسد، هر کس با قدرتی که دارد از این دریا سهمی می‌برد و توش و توانی برای هدایت و سعادت خود برمی‌دارد و تشنگی خود را برطرف می‌کند. به عنوان نمونه این آیه شریفه را ملاحظه کنید که چگونه از آن برداشت شده و اندیشه‌ها و گذر ایام در فهم آن تأثیر گذاشته است.

«الم تر واکیف خلق الله سبع سموات طباقاً و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمس سراجاً» (نوح/۱۵-۱۶)

مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را تو در تو آفریده است و ماه را در میان آن‌ها روشنایی بخش گردانید و خورشید را چراغی قرار داد.

از این آیه و مشابه آن کاملاً سه معنا از خورشید و ماه در سه سطح و افق فکری و علمی برداشت می‌شود و هر سه برداشت در حد خود صحیح است،

۱. ابن شهر آشوب، متشابه القرآن و محکمه، مقدمه علامه شهرستانی بر کتاب/د.

گرچه ممکن است برداشت های ناقص هم باشد.

۱- در آن عصر، مردم عامی عرب از این آیه می فهمیدند که خورشید و ماه دو سیاره ای هستند که برای زمین نور می فرستند، یکی ضعیف و یکی قوی، یکی در شب و یکی در روز. اگر قرآن در این آیه، دو تعبیر نور و سراج ذکر کرده، برای تنوع در دو لفظ است.

۲- دسته ای دیگر از مردم آن زمان که با علوم هیئت سروکار داشتند از این آیه نکته ای دیگر می فهمیدند و آن این که خورشید، افزون بر نور، حرارت هم می فرستد و لذا قرآن تعبیر به سراج کرده و تنها تنوع در تعبیر و اختلاف لفظ نیست. اما ماه در شب ها تنها روشنایی بخش و مهتاب کننده زمین است و از خود حرارتی ندارد.

به یک مفهوم، این هر دو معنا در جای خود صحیح است و ظاهر لفظی آیه هم بر این معنا دلالت دارد.

۳- اما پژوهشگر و متخصصی که آگاهی از علم هیئت دارد و همچنین افراد تحصیل کرده عصر ما که می دانند ماه سیاره ای است تاریک که هرگز از خود نوری ندارد و نورش در اثر انعکاس نور خورشید است، از این آیه معنای دیگری می فهمند. می گویند قرآن چون از خورشید تعبیر به سراج کرده است، روشنایی و داغ بودن از آن خورشید است، اما در مورد ماه، این نور، همان طور که در مورد خانه ای می گویند روشن است (بر این معنا نیست که خودش نور می دهد، نوری و چراغی در آن خانه روشن است و انعکاس نور در آن افتاده است) ماه هم روشن است. لذا اگر قرآن در حق ماه تعبیر به نور کرده و در حق خورشید به سراج، به خاطر این است که نور یکی اصیل و فروزنده و دیگری فرعی و انعکاس یافته است.<sup>۱</sup>

و البته هر سه معنا در جای خود درست است.

۱. ابو جحر، التفسیر العلمی فی المیزان/ ۱۳۵ و ۱۳۶.

### تفاوت این نظریه با نظریه دوم

تفاوتی که این نظریه با نظریه بازتاب فرهنگ زمانه دارد، این است که در نظریه دوم، قائل می‌گویند که وحی در قالب فرهنگ و ادبیات، تاریخ، ایده‌ها و آرمان قوم طرح می‌گردد و گونه‌هایی از باورها و دانستی‌های فرهنگ جاهلیت را عالماً و عامداً در قرآن راه می‌دهد. مقوله‌هایی از عادات و عقاید مردم حجاز را در لابلای معارف و حیاتی جای می‌دهد. قطعه یا قطعی از کل فرهنگ آن عصر را در متن قرآن منعکس می‌سازد اما با همه این‌ها، معتقد است وحی و دریافت از حقایق محدود نیست. وحی و مقولات و حیاتی متعلق به جهانی است بی‌نهایت و وسیعتر از جهان آدمی، ولی چون مقولات، بی‌نهایت فربه و گسترده در قالبی که در خور جهان آدمی است، ریزش می‌کند، آن قالب‌ها تنگی می‌نماید و چاره‌ای جز آن نخواهد داشت که به اقتضای بشری تن دهد و به تعبیری بشری شود.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، درست است که وحی دریافت حقایق نامحدود است، اما خواه ناخواه در زندان مفاهیم انسانی افتاده و آن معانی و معارف بلند در بند الفاظ قرار گرفته است. اما در نظریه سوم می‌گویند وحی و نزول‌ها به اندازه معلوم و متناسب علل و اسباب و مقتضیات فرهنگی و خصوصیات قومی آمده است و قرآن تنزل یافته آن حقیقت به اندازه معلوم است.

### نقد دیدگاه سوم

نظریه سوم از جهاتی با نظریه به زبان قوم بودن قرآن و نظریه بازتاب فرهنگ زمانه تفاوت پیدا کرد. اکنون با حفظ این ملاحظه‌ها و ذکر این تفاوت‌ها به



نقد این نظریه می پردازیم. به نظر ما مشکل اصلی این نظریه، افزون بر اشکالاتی که بر بازتاب فرهنگ زمانه گرفته شد، نقد اعتقادی است. اشکال مهم در این بینش و نظریه، چگونگی توصیف وحی است. اگر منظور نویسنده، همان طور باشد که از ظاهر نوشته بر می آید، وحی و شهود حقایق از منظری عربی و محیطی حجازی گرفته شده و در قالب زمان و مکان معین دریافت شده است و از سرچشمه محدود فرهنگ آن دیار سیراب شده است، نه اینکه شهود غیبی نامحدود بوده ولی در بیان و ارائه، محدود گشته است. مهمترین نقطه اشکال این نظریه در همین قسمت است، زیرا وحی و دریافت حقایق و اتصال پیامبر (ص) به مبده غیبی را با صبغه عربی قرن هفتم میلادی می داند. برای تبیین این اشکال، نخست توضیحی کوتاه از وحی می آوریم، آن گاه به اصل اشکال می پردازیم:

### تبیین وحی

وحی در لغت به معنای کلام سریع و مخفی است و حتی راهنمایی های تکوینی و غریزی را هم وحی می گویند، اما منظور از وحی در ادیان، القای مطلب به صورت مخصوص بر پیامبران راستین است.

وحی در اصطلاح، شعور ویژه و ادراک مخصوصی است که برای گروهی از انسان های مشمول عنایات الهی حاصل می گردد و درک واقعیات و حقایق جهان برای آنان میسر می شود.<sup>۱</sup> این دریافت و شعور مرموز، امر خارق العاده و از قبیل ادراکات باطنیه و نوعی فهم و آگاهی است که از حواس ظاهر پوشیده است.<sup>۲</sup>

بنابراین، وحی ارتباط باطنی و علمی مخصوصی است که میان پیامبر و

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۲/۱۶۰.

۲. همان مدرک/۱۵۹.

جهان غیب برقرار می‌گردد. در این ارتباط خارق العاده، حقایق و معارفی از جانب خداوند سبحان بر پیامبر القا و افاضه می‌شود و پیامبر با باطن ذاتش آن‌ها را دریافت می‌نماید و به صورت پیام، آن‌ها را به انسان‌ها ابلاغ می‌کند.<sup>۱</sup>

درک این حقایق برای پیامبر، برهنه از تعینات و وابستگی‌های مادی و زمانی است و تجلی حق به اسماء قاهره خداوند و در بطن عالم آسمان و زمین حاصل می‌شود و در این عالم، حجاب و پرده و مانعی برای درک اشیاء نیست، هر آن‌چه از حقایق و واقعیات است، همان‌را به تمام معنا می‌بیند و درمی‌یابد.<sup>۲</sup>

به همین دلیل، نبوت پدیده و حادثه‌ای است غیر عادی و سبب آن خارج از روال طبیعی زندگی مادی و اجتماعی است. نبوت، حادثه فوق العاده‌ای نیست که تحت حکومت علل و معلولات مادی باشد. شعور وحی و رسیدن به مقام نبوت، اکتسابی و برگرفته شده از شرایط بیرونی فرهنگی نیست، زیرا راه وحی یک راه فکری اکتسابی بشر نیست تا کمالات و دریافت‌های خود را از جهان خارج بگیرد و وابسته به اطلاعات و معلومات و باورهای محیط خود باشد. نبوت، موهبتی است خدادادی و لذا با ریاضت عرفا و مرتاضان تفاوت اساسی دارد. در این گروه‌ها حالات نفسانی با خطا و اشتباه همراه است، اما در وحی، نبی، معصوم و خطاناپذیر است. نبی در تلقی وحی، هرگز تردید نمی‌کند و دچار اشتباه نمی‌شود، او برای انسان به یک سلسله مقاصدی بر می‌خورد که در درجه اول اهمیت است.<sup>۳</sup>

۱. امینی، ابراهیم، وحی، سلسله مقالات فارسی کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، شماره ۵۹/۱۲.

۲. صدرالدین شیرازی (صدر المتألهین)، الشواهد الربوبية/۳۳۸.

۳. طباطبایی، محمد حسین، بررسی‌های اسلامی/۲۴۴-۲۴۹، به کوشش سید هادی خسروشاهی.

نکته اختصاصی درباره پیامبر ختمی مرتبت (ص) این است که چون حضرت، خاتم اولیاء و خاتم پیامبران و انسان کامل و مظهر تمامی نام‌های خداوندی است، آینه تمام صفات و از آن جمله علم خداوندی است. به همین جهت عرفای نامی، فصلی مشیع در حقیقت محمدیه و جامعیت حضرتش در صفات الهی و از آن جمله مظهریت علم خدا دارند، و این درک در مرحله ای از عالم مافوق مادی است و این که با این وصف نمی‌تواند در عالم محسوسات و ممکنات، همه حقایق را نشان دهد.

در این باره امام خمینی (ره) در تفسیر کلام فارسی (م ۸۳۴هـ) صاحب کتاب مصباح الانس می‌نویسد:

«عین ثابت انسان کامل در مرحله ظهور به مرتبه جامعیت و ظاهر شدن صورت اسامی خداوندی رسیده و در نشئه علمی خلیفه اعظم خداوند است، زیرا اسم اعظم چون جامع جلال و جمال و ظهور و بطون است، امکان آن نیست که آن حقایق را نشان دهد. مانند آن است که آینه ای کوچک آینه ای بزرگ را نشان دهد.»<sup>۱</sup>

بنابراین درک حقیقت برای پیامبر، در شکل گسترده آن انجام می‌گیرد، اما انعکاس آن با الفاظ و زبان محسوس، ممکن نیست و لذا در قالبی قرار می‌گیرد که درک بسیاری از مفاهیم مشکل می‌شود. در تأیید این سخن نقل کردیم که امام صادق (ع) فرموده است:

«ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله قط.»<sup>۲</sup>

هرگز پیامبر خدا با مردم با کنه عقل خود سخن نگفته است.

و در ذیل همین حدیث امام صادق (ع) از حضرت پیامبر (ص) نقل می‌فرماید که به ما جمعیت پیامبران دستور داده شده که با مردم به اندازه

۱. خمینی، روح الله، مصباح الهدایة/۶۹، ۷۱، ۲۱۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱/۲۳، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۵.

در کشان سخن بگوییم.

از سوی دیگر، دریافت هم چون در سیر عالم ملکوتی است، محدود به محسوسات و مادیات و در قالب شرایط زمانی و مکانی نیست.

در جایی دیگر نقل کردیم که حضرت با زبان دعا فرموده است:

رب ارنی الاشیاء كما هی،<sup>۱</sup>

پروردگارا، به من حقایق اشیاء را همان طوری که هستند نشان بده.

این دعا قطعاً مستجاب شده است و استجاب آن همان و عدم تأثیر پذیری

وحی از شرایط محدود مادی همان.

با این مقدمه نسبتاً طولانی به پاسخ این نظریه می پردازیم و بر این نکته تأکید می ورزیم که درك و دریافت پیامبر کامل و جامع است و قرآن ظاهری دارد و باطنی. اگر الفاظ و مفاهیم، بشری است، اما حقیقت قرآن، ظرفیت معانی بس گسترده و بلند معارف ابدی و جاویدان الهی را دارد که مافوق زمان و مکان و یا حتی قالب زبان عربی است. الفاظ، میدان بالندگی و کشش به اموری دارد که می تواند در هر عصر و زمانی تازه باشد و جذابیت داشته و برای جوامع مختلف هدایت آور و سعادت بخش باشد. در این صورت، معنا ندارد کسی که با این احاطه در دریافت حقایق و مظهر جلال و جمال خداوند باشد، اما علم او محدود به زمان و مکانی خاص باشد و از شرایط بیرونی و دانستی های عصر گرفته شده باشد و در قالبی تنگ چون جزیره العرب و باورهای مردم آن عصر محدود گردد.

۱. این دعا بیشتر در منابع عرفانی نقل شده و در مجامع حدیثی، این تعبیر جز در عوالی اللئالی، ج ۴/۱۳۲، نیامده است، اما تعبیرهای دیگری آمده است مانند: اللهم ارنی الحق حقا حتی اتبعه (بحار الانوار، ج ۸۳/۱۲۰) و رب ارنی خزائنک (همان، ج ۶۸/۱۴۲). در کتاب های عرفانی ر. ک: مصباح الانس فناری؛ آملی، سید حیدر، تفسیر المحيط الاعظم، ج ۱/۳۰۳؛ صدر المتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲/۳۴۲.

بنابراین مشکل عمده این نظریه، زمینی فرض کردن وحی و تصور جوشیده شدن آن از ذات و درون پیامبر(ص) است. نکته ای که برخی از مستشرقین همواره بر آن تأکید دارند و وحی پیامبر(ص) را ناشی از ذات انسانی حضرت دانسته اند و گفته اند وحی در اثر فعل و انفعالات اجتماعی و فرهنگی و استعدادهای درونی پیامبر(ص) حاصل گردیده و حضرت به دریافت اموری از حقایق نائل آمده است.<sup>۱</sup>

در پاسخ به این شبهه باید بدانیم دریافت های انسان بر سه گونه می تواند باشد:

۱- دریافتی که در اثر نوعی هوشمندی نسبت به امور بیرونی حسی و عقلی حاصل می گردد و انسان در اثر معلومات، تجربیات و تأملات طبیعی به نکته ای نائل می شود.

این قسم گرچه منتسب به خداست، از آن باب که تمام افعال انسان از جهتی در ید قدرت خداوند و اراده انسان در طول اراده خداست، اما دریافت انسان طبیعی است و مخصوص به گروهی از انسان ها نمی باشد و می تواند شامل همه افراد بشود و نتیجه مواهب و مکتسبات و توانایی های شخصی انسان است.

۲- گاه دریافتی از انسان، معلول درک حسی و برخاسته از عوامل ظاهری نیست. انسان خودش درک می کند که ناگاه مطلبی و نکته ای بر ذهن و ضمیر او جرقه زده و بارقه ای از حقیقت در قلب او روشنی یافته است. بی گمان این نوع دریافت های خود آگاه، از بیرون ذهن بر انسان القا می گردد و خود مردم از آن تعبیر به الهام می کنند و می توانند بفهمند که ربطی به ادراکات حسی و معلومات ظاهری آن ها ندارد. این قسم هم مورد بحث ما نیست.

۱. حکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن/ ۱۵۲؛ رشید رضا، الوحی المحمدی/ ۶۵.

۳- دسته دیگر از دریافت های انسان، که شباهت زیادی به قسم دوم دارد، دریافت هایی است از بیرون، خارج از خواستن و عوامل ادراکی ظاهری انسان، که به طور طبیعی نائل به آن نمی گردد و از خارج حقایق را مشاهده می کند. گاه کلماتی را به زبان جاری می کند که می فهمد کلام او نیست و با اراده او بیان نشده حتی تعبیرهایی آورده که هرگز با ساختار زبانی او تطبیق نمی کند.

این قسم، گرچه می تواند به چند دسته تقسیم گردد، اما بالاترین نمونه آن همان دریافت های غیبی و ماورای این جهانی است که توسط پیامبران مطرح شده و به نام وحی نامیده می شود.

در مورد وحی، نکته مهم، همان یافته های بیرونی و منفصل بودن دریافت ها و خفای مبدا اتفاق است و لذا وحی، به پیام گیری تکرارناپذیر و رهیافتی خارج از گستره دریافت های ظاهری و حسی اطلاق گشته و از آن تعبیر به پدیده ای مرموز و غیبی شده است.

بی گمان در مورد پیامبر (ص)، تغییر حالات و رفتار و پدیده عقاید جدید در دوران کمال عقلانی یک انسان را نمی توان نادیده گرفت اما نمی توان گفته های وحی را محصول تفکر و دریافت تدریجی و ظاهری صاحب وحی دانست.

در مورد پیامبر گرامی اسلام (ص) کوشش های فراوانی می شد که سخنان وحی را با سخنان عادی گذشته و یا پس از وحی حضرت مقایسه کنند، اما تفاوت آن چنان فاحش بود که به خوبی نشان می داد ماهیت آن چه وحی شده، با آن چه در سخنان عادی و روزمره یا دستورات اخلاقی و دینی خود بیان می کند، تفاوت اساسی دارد.

گذشته از این که پیامبر از حالاتی به هنگام وحی یاد می کند و قرآن توصیفاتی از وحی دارد که نمی توان مسأله وحی را به حساب سخنان طبیعی

و ظاهری گذاشت و از گفتارهای معمولی و دریافت های عادی صاحب وحی محسوب کرد.

آثار و عوارض ظاهری به هنگام وحی، یکی دیگر از شواهد تفاوت سخنان این دو حالت است، مانند: سرخ شدن صورت، عرق جبین و سنگینی بدن که این ها را نمی توان به حساب شرایط عادی گذاشت. قرآن در یک جا از این حالات چنین یاد می کند:

«انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً» (مزمّل/ ۵)

بی گمان ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم.

لذا با تأکید می توانیم بگوییم منبع این پیام و دریافت معلومات در ذات صاحب وحی و تابع خواسته های درونی او نیست و به طور طبیعی و با معلومات و یافته های متعارف قابل مقایسه نیست، بلکه از یک نیروی مرموز و غیبی است که بر او نمایان می گردد و کشف و ظاهر می شود.

با این مشخصات و توصیفات، وحی، از سرچشمه الهی و مقام اتصال به مبده غیبی افاضه می شود و نمی توان با تفسیرهای مادی و معرفت های عادی انسان، تحلیل و مقایسه گردد و از آن جا که از چنین مقامی ارسال می شود، تنزل هم پیدا می کند به این معنا که مناسب با مخاطبان و شرایط زبانی و درحد پوشیدن لباس لفظ و ظرف شنوگان خود فرود می آید و درخور فهم آنان القا می گردد.

بسیار تفاوت است میان این که بگوییم قرآن از مبده غیبی و کرانه هستی بخش و مقام گسترده علم الهی آمده و فیوضاتی از سنخ علوم ماورای مادی دارد و محدود به قالب های تنگ زمانی و مکانی نیست، با اینکه بگوییم وحی نازله ای عربی و زاینده شرایط اجتماعی و فرهنگی و برخاسته از ذات و درون انسانی حجازی است. این تعبیر، در حقیقت مادی انگاشتن وحی و در راه انکار غیبی بودن این ارتباط بی کران است.

### رابطه وحی با خداوند

درباره وحی الهی به پیامبران، سئوالی مطرح است که آیا این نسبت دادن وحی به خداوند از کدام صفات خداوندی است.

طبق نظریه عدلیه که کلمات قرآنی لفظاً و معنأً به خدا نسبت داده می شود، حادث هستند و حادث بودن قرآن، یعنی اینکه از صفات افعال خداوند هستند نه صفات ذات. اگر صفت فعل باشند، نسبت آن به صفات ذات و نقطه رابطه چگونه می شود؟

پاسخ به این سئوال اندکی پیچیدگی دارد و در نوشته ای محدود هم نمی گنجد اما با چند مثال و توضیح به گوشه هایی از بحث اشاره می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های فلسفی و عرفانی ارجاع می دهیم.

گاه فعلی را به خدا نسبت می دهیم یا خداوند خودش آن فعل را به خود نسبت داده است:

«اتزل من السماء ماء» (رعد/ ۱۷؛ نحل/ ۶۵)

خداوند از آسمان باران را فرستاد.

می دانیم که خداوند، فرستادن باران را مستقیماً انجام نداده است و توسط اسباب و علل گوناگون و وسایط فیض انجام داده است. در گذشته اینکه چگونه ابر تولید می شود و ابرها تبدیل به باران می شود ناشناخته و دشوار بود، خصوصاً این نکته که چگونه در مناطقی باران بسیار و در مناطقی به غایت اندک می بارد، یا باران در فصولی از سال فراوان و در فصولی دیگر اندک است. گسترش معلومات انسان این آگاهی را برایش حاصل نمود که دریابد حوادث جهان و واسطه های فیض در پدیده ها چگونه هستند و اگر خدا این پدیده ها را به خود نسبت می دهد، معنایش این نیست که خودش به طور مستقیم این کارها را انجام می دهد، زیرا این کارها از صفات فعل خداوند هستند و نه ذات خدا.



درک این مطلب در مورد کارهایی که ما علل و اسباب آن‌ها را درمی‌یابیم و شناخت تقریباً روشنی از چگونگی حوادث داریم، دشوار نیست.

گاه نیز، فعلی به خدا نسبت داده شده که ما درک درستی نسبت به واسطه‌ها نداریم و شناختی از اسباب و علل و چگونگی پدید آمدن آن فعل نداریم، با این همه آن افعال، صفات فعلی خداوند هستند و دارای اسباب و عللی هستند که به صفات ذات الهی منتهی می‌شوند. مثلاً در قرآن درباره وجود یافتن عیسی (ع) بدون تماس حضرت مریم با مردی، می‌فرماید:

«فارسنا اليها روحنا فممثل لها بشراً سوياً» (مریم/۱۷)

پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد.

یا خداوند با موسی سخن می‌گوید:

«فلما اتاها نودی یا موسی انا ربك فاطلع نعليك انك بالواد المقدس

طوی» (طه/۱۱-۱۲)

پس چون بدان مکان رسید، ندا داده شد که ای موسی این منم پروردگار تو، کفش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی.

همچنین است معجزات انبیا و کرامات اولیاء. بدون شک آن‌ها هم از کارهای خداوند هستند و آن چنان یکباره و غیر مترقبه است که ما در مقایسه با کارهای عادی خودمان تصویری از اسباب و علل عادی و مادی آن‌ها نداریم. حضرت سلیمان از اطرافیان خود می‌خواهد که تخت ملکه سبا را برای او از یمن به فلسطین بیاورند. عفریتی از جن می‌گوید: من می‌آورم. او را به اندازه زمان بلند شدن از جاییت. ظاهر این زمان مورد رضایت حضرت سلیمان نیست:

«قال الذی عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك» (نمل/۴۰)

یکی دیگر از اطرافیان حضرت سلیمان که پیش او گوشه‌هایی از علم خداوندی هست می‌گوید: من به اندازه بر هم زدن چشم، این تخت را

با ملکه اش در پیش تو حاضر می‌کنم و حاضر هم کرد.  
این موارد، همگی از کارهای خداوند هستند و واسطه‌ها و اسباب آن  
چنان فراوان هستند که ما هیچکدام را نمی‌شناسیم ولی هم چنان می‌گوییم  
صفات فعل خداوند هستند.

در مورد وحی به پیامبر(ص) و سخن خداوند را باز گفتن و اینکه الفاظ و  
معانی از خدا باشد و پیامبر آن‌ها را ذکر کرده باشد، ما تصور روشنی نداریم،  
اما از نظر تاریخی آن چه ذکر شده این است که پیامبر به هنگام القای وحی،  
کلماتی را می‌خواند، الفاظی را درحالتی خاص و فوق‌العاده ادا می‌کرد.  
مثل این که حضرت از روی نوشته‌ای می‌خواند. گاه این خواندن برای او  
آن چنان نگران‌کننده بود که مبادا آن را فراموش کند.

«ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه» (مده/۱۱۴)

پیش از آنکه وحی بر تو پایان یابد، در [خواندن] قرآن شتاب مکن.  
درجایی دیگر می‌گوید:

«لا تحرك به لسانك لتعجل به . ان علينا جمعه و قرآنه» (قیامه/۱۷-۱۶)

زیانت را به خاطر عجله برای خواندن حرکت مده چرا که خواندن  
و جمع کردن آن به عهده ماست.

بنابراین، ما نمی‌دانیم این اسباب و علل و واسطه‌های فیض خدا کدام و  
چگونه هستند، شاید همان طوری که در بسیاری از کارهای دیگر خداوند که  
در گذشته روشن نبود و تدریجاً روشن شد، یا رشد علوم برای انسان روشن  
شود که این واسطه‌ها کدامند و چگونه عمل می‌کنند تا وحی بر قلب پیامبر

۱. در تاریخ آمده است که به هنگام وحی، حالاتی برای پیامبر عارض می‌شد. سنگینی و فشار  
طاققت فرسا، عرق شدید، توجه و نگاه به عالمی دیگر به گونه‌ای که حاضران گمان می‌کردند  
پیامبر متوجه آن‌ها نیست و حالات دیگری که در احادیث و تاریخ به آن‌ها اشاره شده است. به  
عنوان نمونه ر. ک: حکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن / ۱۵۰ - ۱۵۱.

انفاشود و الفاظ و معانی بر زبان حضرت جاری می‌گردد. آن چه مسلم است، چه آن وسائط و اسباب و علل مادی و غیر مادی شناخته شده و محدود باشد و چه ناشناخته و نامحدود و علل در ظرف زمان بسیار کوتاه عامل تحقق فعلی باشد، همگی از صفات فعل خداوند و حادث است و طی واسطه‌هایی به صفات ذات خداوند مرتبط می‌گردند.

برخی گمان کرده‌اند اگر درباره‌ی وحی بگویند معانی از خداوند است و الفاظ از پیامبر، مشکل را حل کرده‌اند. در حالی که فرقی بین معانی و الفاظ نیست. اگر تجربه‌ی شهودی و کشف و القای معانی از سوی خداوند در قلب، نیازمند واسطه‌هایی است، در الفاظ نیز این واسطه‌ها وجود دارند و عمل می‌کنند. اگر از درخت صدایی بلند می‌شود و خداوند با موسی سخن می‌گوید:

﴿فلما اتاهَا نُوْدِيْ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تقصص / ۳۰)

پس چون به آتش رسید از جانب راست وادی، در آن جایگاه مبارک، از درخت ندا آمد که: ای موسی، منم، من خداوند، پروردگار جهانیان. به طریق اولی می‌تواند از زبان انسان، کلماتی ادا شود که کلام خدا باشد و الفاظ و معانی القای وحی باشد که با واسطه‌ها از کارهای خداوند است و در سلسله عللی قرار دارد که منتهی به صفات ذات خداوندی می‌گردد.

اما این که اگر این الفاظ و معانی کلام خداست، چگونه می‌شود که صبغه‌ی زمانی و تاریخی و جغرافیایی پیدا کند و جلوه‌هایی از عصر بعثت را نشان دهد، نکته‌ای است که در نظریه‌ی نخست این بحث بدان اشاره شد که خداوند در پیام‌های خود با زبان قوم آن پیامبران سخن می‌گوید و برای ایجاد ارتباط و رعایت سطح درک شنوندگان از کلمات و واژه‌هایی استفاده می‌کند که متناسب با سطح فهم و درک آنان است.

در این صورت، هیچ اشکالی ندارد که القای سخن از سوی خداوند باشد،

اما با زبان قوم و در سطح فرهنگی و قالب زبانی مانوس و متجانس با ایده‌ها و آرمان‌ها و آرزوها و باورهای آنان باشد.

بنابراین از هر جهت این مشکل نخواهد بود که چگونه وحی منتسب به خدا می‌گردد با آنکه حادث است و چیزی است که قبلاً نبوده و بعد پدید شده به موجودی پیوند می‌خورد که قدیم و دائمی است و علم و قدرت او در ظرف حدوث قرار نمی‌گیرد، زیرا با واسطه‌های بسیار این عوامل از آن مرتبه بالا به عالم فعل و تحقق تنزل می‌یابد، آن چنان که خداوند در باره نزول باران، رویدن گیاهان، آفرینش آسمان و زمین و بسیاری از پدیده‌های مادی و معنوی به خود نسبت می‌دهد و در سراسر قرآن این نسبت‌ها فراوان است.

### خلاصه سخن

آنچه در این کتاب دنبال گردید، این واقعیت بود که نزول قرآن در عصر و زمان و مکانی خاص چون جزیره العرب قرن هفتم میلادی یکی از واقعیات اجتناب‌ناپذیر این رسالت الهی است. معارف و تبیین حقایق وحی همراه با جلوه‌هایی از عصر و زمانه و انعکاس برخی اطلاعات، معارف و باورهای آن‌ها به طور طبیعی در ردیف قالب‌های زبانی عصر است. اما نکته مهم این واقعیت، چگونگی تحلیل و تفسیر و پذیرفتن آن در قالب یکی از نظریات سه‌گانه‌ای است که در این کتاب تبیین شده است. آنچه راقم سطور از این سه نظریه پذیرفت، نظریه اول بود که می‌گفت انعکاس این مسائل، به دنبال عمل قرآن بود که می‌خواست با زبان مردم سخن بگوید و سطح و افق فکری مردم عرب زبان را که از نخستین مخاطبان وحی به شمار می‌رفتند، رعایت کند و نیازهای آنان را پاسخگو باشد. به زبان قوم سخن گفتن، این مشکل را ندارد که معارف بلند و حیانی محدود به زمان خاصی شود و با جامعیت و جاودانگی قرآن تبیین داشته باشد. زیرا اگر معانی و حقایق، نازل یافته از سوی خداست،

اما حروف و کلمات و فرهنگ استفاده از مفاهیم، از آن بشر است و هر پیامبری ناچار است مقصود خود را در قالب کلماتی بریزد که در بیان آن مردم رایج است.

بگذریم از این نکته که قرآن به هنگامی نازل شد و در موقعیت جغرافیایی خاصی واقع گردید که می‌بایست تحولی عمیق در رفتار و باورها بوجود آورد و انقلابی انسانی در آن محیط پیا کند. بنابراین، می‌بایست واقعیات، نیازها و پرسش‌های آنان را در نظر بگیرد، اما با همه این‌ها اگر قرآن به اسباب نزول ۴۶۰ حادثه اشاره کرده است، در میان ۶۲۳۶ آیه، بخشی عظیم از مسائل خود را به بیان مسائل کلی اعتقادی، اخلاقی و احکام عملی توجه داده که همه آن‌ها دستورات جاوید و زوال‌ناپذیر است و خوشبختی و سعادت همه را خواهان است و در قالب زمان خاصی قرار نمی‌گیرد.

از نکات قابل توجه در دعوت انبیا و به ویژه پیامبر خاتم(ص)، توجه به شرایط مخاطبان و خصوصیات اقلیمی آنان است. زیرا گفتیم قرآن در مرحله نخست، خطاب به مردم و جامعه آن عصر نازل شده و آن‌ها مورد توجه بوده‌اند. بنابراین بسیار بسیار طبیعی است که نیازهای آن مردم در نظر گرفته شود. مردم حجاز از نظر سیاسی، حکومت قبیله‌ای و محدود به گروه‌های بدوی و نظام اداری بسیط و عقب مانده داشته و حکومت استوار و تجربه قوی از نظر مدیریت اجتماعی و سیاسی نداشته‌اند. از نظر فرهنگی، عالی‌ترین تجلی عرب عصر جاهلیت، ادبیات و در رأس آن‌ها شعر، جانشین علم، حکمت و فلسفه بود و بهترین سخنان و عمیق‌ترین مطالب در قالب نثر مسجع و شعر آورده می‌شده است. موقعیت اقتصادی جزیره العرب با دامداری و زراعت اداره می‌شده و فعالیت عمده اقتصادی، تجارت و جابجا کردن کالا در مناطق یمن و شامات و عرضه آن در فصل حج در منطقه مکه بوده است. به همین دلیل، بخشی از معلومات و فرهنگ علمی و گفتار آنان

در ارتباط تنگاتنگ با فعالیت های اقتصادی مردم بوده است. شرایط اجتماعی مردم عصر پیامبر (ص) نیز متناسب با نظام قبیله ای عرب بوده و همراه با خصوصیات مناسب چنین فرهنگی شکل گرفته بود. عقاید خرافی، کشمکش قبیله ای و جنگ و خونریزی، مردسالاری، تحقیر شخصیت زن، و درعوض احترام به رئیس قبیله، مهمان دوستی و حمیت و غیرت، نمونه هایی از خصوصیات محیط اجتماعی آنان بوده است.

از سوی دیگر، محیط نزول قرآن در میان دو قدرت توانمند و متمدن روم و ایران قرار داشت و از این دو فرهنگ تأثیراتی پذیرفته بود.

در این جاست که قرآن ظهور می کند و آموزه هایش ناظر به شرایط اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و جغرافیایی شکل می گیرد و با زبان و فرهنگ آنان ارتباط برقرار می کند.

پس از بحثی مبسوط در این فصل، از این که چرا و چگونه، قرآن در این محیط سربرآورد و جان و دل آن مردم را تسخیر کرد و تحولی عمیق در همه جنبه ها پدید آورد، به پاسخ اشکالات پرداخته ایم و یکایک شبهات را جواب دادیم. در این مقام نشان دادیم که اگر قرآن به اموری پرداخته که احیاناً جنبه محدود زمانی و جغرافیایی دارد، اما آموزه های آن کلی و گسترده است.

آن گاه به سه نظریه مشهور پرداختیم و ضمن توصیف همه جانبه از هر نظریه و بیان دیدگاه از زبان قائلان آن، به تحلیل و نقد هر کدام پرداختیم و از نظریه خود که نظریه اول، یعنی به زبان قوم بودن قرآن باشد دفاع کردیم.

امید است این مختصر توانسته باشد در روشن کردن یکی از مباحث شناخت قرآن کمک کرده باشد و فرصت مطالعه و توجه به بخشی عظیم از مسائل فرهنگی زمانه را فراهم ساخته باشد.

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب.

## نمایه اشخاص، اعلام و موضوعات

اختلال‌های روانی ۱۱۲	آب ۲۴
آخرت ۱۶۳	آب معصومین (ع) ۸۳
اخلاق ۱۳۸	ابرهیم ۱۷۷
اخلاق فردی و اجتماعی ۳۹	ابروباران ۱۵۴
آداب ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۶۶	ابراهیم (ع) ۹۴، ۹۵
آداب و رسوم مردم ۲۴	ابریشم ۱۹
ادبیات ۲۰، ۶۰، ۶۱، ۸۵، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۲	ابن شهر آشوب ۱۶۷
ادبیات عرب ۹۱	ابن عاشور ۱۲۹
ادراک بصری ۱۲۵	ابن هشام ۱۱۸
ادراکات باطنیه ۱۷۰	ابن عباس ۲۹، ۳۰
ادراکات حسی ۱۷۴	ابو حجر ۸۹، ۱۲۶، ۱۶۸
ادراکات معنوی ۱۱۸	ابوطالب ۴۳
ادیان پیشین ۵۹	ابولهب ۷۸، ۷۹
ادیان ۲۲	آتش سوزان ۵۱
آذرتاش، آذرنوش ۴۵	الاتقان ۲۹، ۳۹
اراده انسان ۱۲۵	اجتماعات بشری ۵۴
آرامی ۸۱	اجتهاد ۵۹
آرای خرافی ۱۴۱	احتجاج ۳۸، ۹۴، ۹۵
ارتباط گفتاری ۶۵	احکام ۱۶۳
ارت ۲۸، ۳۱، ۶۹	احکام عبادی ۱۴۳
ارزشهای انسانی ۴۴	احکام عملی ۳۹، ۱۸۲
ارشاد و هدایت مردم ۱۲۶	احیاء العلوم ۸۳
اروپایی ۱۵۷	اخبار غیبی قرآن ۲۵

و آ-۱

- ازدواج ۱۲۳  
 اساس فی الضمیر ۱۲۶  
 اسباب النزول ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۸۲  
 استراق سمع ۹۷  
 استعارات قرآن ۱۳۹  
 استعمار، ۲۷، ۶۰، ۸۰، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۹،  
 ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۵۱  
 استفاده هدایتی و تبلیغی ۱۲۳  
 استنطاق ۱۵۱  
 استنباط احکام ۱۲۹، ۱۳۱  
 اسفار خصمه ۱۴۸  
 استغیاب ۶۸  
 الاسلام و الحدیث ۳۸  
 اسلوب ادبی و بیانی ۱۱۹  
 اسم اعظم ۱۷۲  
 اسما و صفات الهی ۱۱۹  
 اسماء قاهره خداوند ۱۷۱  
 آسمان ۲۲، ۲۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶  
 آسمان و زمین ۲۵، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۷۱  
 آسمان هفت طبقه ۱۲۲  
 آسمانها ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲  
 آسیایی ۱۵۷  
 اثنیاتی، سید جلال الدین ۱۱۹  
 اشکال عقلی ۱۲۵  
 اصالت اجتماع ۱۶۱  
 اصالت اقتصاد ۱۶۱  
 اصحاب اعراف ۱۳۷  
 اصول اعتقادی ۱۴۱  
 اصول دین ۸۴، ۱۴۱  
 اصول عقاید ۱۵۴  
 اصول کافی ۸۳، ۱۷۲  
 اصول مسلم اعتقادات اسلامی ۱۰۱  
 اصولیین ۳۸  
 الاطر قجی، واجده مجید ۲۱، ۲۴، ۸۸، ۹۱، ۹۲
- اعتقادات باطل ۱۴۱  
 اعراب ۲۲، ۴۴، ۱۱۲، ۱۲۰  
 اعراب جاهلی ۲۵  
 افتادن آسمان بر روی زمین ۳۰  
 آفریدگار هستی ۴۸، ۱۱۳  
 افریقای ۱۵۷  
 آفرینش آدم ۱۵۴  
 آفرینش انسان ۱۲۷  
 آفرینش زمین و آسمان ۳۰، ۱۸۱  
 آفرینش های هنری ۱۱۵، ۱۲۹  
 افغانستان ۱۰۶  
 افلاک ۷۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰  
 اقامه شهود ۶۰  
 اقامه نماز ۱۲۰  
 اقتصاد ۷۵  
 اقتضات بشری ۱۱۸، ۱۶۹  
 اقشار اجتماعی ۱۱۵  
 اقیانوس هند ۴۴، ۴۵  
 آگوسی، محمود ۱۳  
 امام باقر (ع) ۵۶  
 امام صادق (ع) ۸۳، ۱۷۲  
 امان دادن ۲۳  
 امثال ۸۰  
 امر حقیقی ۶۸  
 امره القیس ۹۱  
 امریکایی ۱۵۷  
 آملی، سید حیدر ۱۶۳، ۱۷۳  
 امور اقتصادی ۳۶  
 امور شرعی ۱۳۲  
 امور تکوینی ۱۳۲  
 امور ذاتی و دلیلی ۱۲۸  
 امور علمی ۱۲۴  
 امور غیبی ۹۸، ۱۲۲  
 امور قضایی ۷۵



- امیر مؤمنان (ع) ۱۵۳، ۵۶، ۴۴  
 امینی، ابراهیم ۱۷۱  
 آتاناس ۱۷  
 انبیا ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۷  
 انبیای الهی ۵۸  
 انبیای پیشین ۴۹  
 انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۰۱  
 انتشارات سمت ۶۹  
 انتظار از دین ۷۵، ۷۴  
 انتقال فرهنگی ۶۹  
 انجیر ۱۷  
 انجیل ۳۵، ۶۲، ۸۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸  
 انجیل لوقا ۱۴۷، ۱۴۹  
 انجیل متی ۶۲، ۸۸، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹  
 انجیل مرقس ۸۸، ۱۴۸، ۱۴۹  
 انجیل یوحنا ۱۴۹  
 انجیل ها ۱۴۶  
 انجیل های چهارگانه ۱۴۵  
 انحرافات اجتماعی ۵۳  
 اندیشه های اجتماعی ۱۴۵  
 انس و جن ۲۷  
 انساب ۴۱، ۱۴۷  
 انسانشناسی ۱۴۵  
 انصاب و ازلام ۴۴  
 اتفاق ۳۵، ۹۶، ۱۲۰  
 انفال ۳۵  
 انکار ۸۶  
 انگین ۸۷  
 انگلستان ۶۹  
 انگور ۱۷  
 انهار ۵۱  
 آواها ۶۹  
 آوای قرآن، ترجمه و جزء آخر قرآن ۳۴  
 اهداف رسالت ۱۳۲، ۱۳۴
- اهداف هدایتی ۱۲۰  
 اهل ادب ۶۰  
 اهل ادب و هنر ۲۱  
 اهل بیت (ع) ۵۶، ۱۵۳  
 اهل جهنم ۱۷، ۹۱  
 اهل بهشت ۱۷  
 آیات الاحکام ۱۲۹  
 ایازی، سید محمد علی ۱۲  
 آینی، محمد ابراهیم ۴۱، ۴۲، ۴۳  
 ایران ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۱۰۶، ۱۸۳  
 ایستای زمین ۳۰  
 ایلا ۲۸  
 ایمان ۲۳  
 ایهام ۱۱۹
- ب**  
 بادها ۱۵۵  
 بادیه الشام ۴۵  
 باران ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۸۷، ۱۲۸، ۱۷۷، ۱۸۱  
 باروری ۶۸، ۶۹  
 بازتاب فرهنگی ۶۵  
 بازرگانان ۳۶  
 باطن ۵۷  
 باغ و بوستان ۸۶  
 باور عمومی عرب ۱۳۷  
 باورهای باطل ۱۱۰  
 باورهای عمومی ۹۲  
 باورهای قوم عرب ۱۳۶  
 بت ۱۱۸، ۱۴۱  
 بت پرست ۴۷  
 بت پرستی ۴۸، ۴۹، ۱۲۹  
 بحار الانوار ۳۷، ۵۶، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۳  
 بحیر ۱۴۲  
 بدره ای، فریدون ۳۶

- برادر کشی ۵۲  
بربرها ۴۸  
بر خورد فرهنگ و عقلانی ۱۰۸  
برداشت های هدایتی ۱۲۰  
برداشت های عامیانه ۱۲۴  
بردگان ۹۶  
برده داری ۳۱، ۹۶  
بررسی های اسلامی ۱۷۱  
برزخ ۱۲۲، ۱۳۷  
برهان ۳۹، ۵۶  
بستانگان ۵۵  
بصائر الدرجات ۵۷  
بصر ۱۳۱  
بوکای، موریس ۱۴۵، ۱۴۶  
بیبودی، محمد باقر ۷۲  
بهشت ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۵۶، ۷۳،  
۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۶۵  
بهشت و جهنم ۱۶، ۵۱، ۱۵۴  
بهشتیان ۱۶، ۵۲  
بیت لحم ۱۴۹  
بیروت ۸۳، ۱۵۳  
بیع ۱۲۰  
بین النهرین ۴۶
- پرهیزکاران ۲۲  
پری ۱۳۵  
پری سالاری ۶۲  
پزشکی ۶۰، ۱۲۸  
پژوهشگران اسلامی ۶۵  
پسر خوانده ۱۲۲  
پندارهای باطل ۱۳۳  
پندارهای خرافی ۴۴  
پوزیه، لوئیس ۱۴۶  
پول، جورج ۶۹، ۷۸  
پیامبر (ص) ۲۴، ۳۸، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹،  
۶۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،  
۹۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹،  
۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۱،  
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵،  
۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳  
پیامبران ۵۴، ۵۸، ۶۶، ۸۰، ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۱،  
۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۲،  
۱۷۷، ۱۷۵  
پیامبران سلسله ابراهیمی ۳۹  
پیدایش جهان ۱۰۰، ۱۰۱
- تاجیکستان ۱۰۶  
تاریخ ۴۱، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۶۹  
تاریخ الامم والملوک ۴۳  
تاریخ پیامبر اسلام ۴۳  
تاریخ فرهنگ عربی ۴۵  
تاریخ یعقوبی ۴۱، ۴۲  
تأویل عقلایی ۱۲۵  
تأویلات ۱۱۴  
تبلیغ ۴۹، ۸۸، ۹۹  
تبیان فی تفسیر القرآن ۱۲۸  
تجارت ۲۲، ۱۲۰، ۱۸۲
- پارسیان ۸۷  
پادر و مادر ۵۵  
پدیده های جهان ۱۱۳  
پدیده های جهان ۲۹، ۱۱۳  
پر نقال ۱۷  
پرتوی از قرآن ۱۱۲  
پرندگان ۱۳۷  
پرنده عقاق ۶۸  
پریان ۸۷
- تاجیکستان ۱۰۶
- تاریخ ۴۱، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۶۹
- تاریخ الامم والملوک ۴۳
- تاریخ پیامبر اسلام ۴۳
- تاریخ فرهنگ عربی ۴۵
- تاریخ یعقوبی ۴۱، ۴۲
- تأویل عقلایی ۱۲۵
- تأویلات ۱۱۴
- تبلیغ ۴۹، ۸۸، ۹۹
- تبیان فی تفسیر القرآن ۱۲۸
- تجارت ۲۲، ۱۲۰، ۱۸۲

- تجارت باکنیز کان ۲۸  
تجارت خارجی ۴۱  
تجربه باطنی ۱۱۴  
تجربه شهودی ۱۸۰  
تجملات ۹۶  
التحریر و التتویر ۱۲۹  
تحریم جنگ ۲۸  
تحقیق ۹۶  
تحقیق شخصیت ۱۸۳  
تحول جامعه آسانی ۵۸  
تحولات اجتماعی ۱۲۷  
تحولات اجتماعی و سیاسی ۱۰۶  
تحولات علمی ۱۰۶  
تحولات علوم ۱۴۵  
تخت فرمانروایی ۱۶۵  
تدبیر کردن ۱۵۲  
تربیت نسل ۵۴  
ترك ۱۵۷  
تركیه ۴۶  
تسامح ۹۵، ۹۳  
تشبیه ۴۷، ۶۰، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۸  
تشبیحات قرآنی و الیته العربیة ۲۱، ۲۴، ۸۸، ۹۲، ۹۱  
تشبیحات قرآن ۲۳  
تشبیحات و تمثیلات قرآن ۲۱  
التعابیر القرآنیة والیته العربیة ۱۹، ۸۵، ۸۶، ۹۱  
تعارض دین و دانش ۱۲۴  
تعالیم اسلام ۵۸  
تعالیم قرآن ۱۱  
تعالیم و دستورات الهی ۳۹  
تعبیر ادبی ۹۱  
تعدد زوجات ۲۸، ۳۱
- تعصب قومی ۴۴  
التفسیر الحدیث ۸۰، ۱۱۴  
تفسیر علمی فی المیزان ۸۹، ۱۲۶، ۱۶۸  
التفسیر العلمی للآیات الکوئیة ۱۲۵  
تفسیر القرآن الکریم ۱۶۳  
تفسیر الکاشف ۱۲۳  
تفسیر المحيط الاکبر ۱۶۳، ۱۷۳  
تفسیر المنار ۱۱۲  
تفسیر المیزان ۱۲۳، ۱۲۶  
تفسیر الواضح ۱۲۳، ۱۴۰  
تفسیر پژوی ۸۹  
تفسیر جهان ۱۲۹  
تفسیر طبری ۱۱۸  
تفسیر علمی قرآن ۷۴، ۸۹، ۱۰۱  
تفسیر عیاشی ۵۷، ۱۵۳  
تفسیر کلام ۶۷  
تفسیر مجمع البیان ۳۰  
تفسیر القرآن الکریم ۱۷۳  
تفسیر الکبیر ۱۴۰  
تفسیر المیزان ۸۳، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۷۰  
تکامل اجتماع ۱۶۷  
تمثیل ۶۰، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۱  
تمسخر ۷۹  
تنبیه بدنی ۳۱  
تنقیص زن ۳۱  
تنگی سینه ۱۲۱  
توحید ۱۴۱  
تورات ۳۵، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸  
توسعه علوم ۱۴۷  
توسل ۴۱  
توصیف های ادبی ۹۷  
توصیفات ۸۸

- تنامه ۴۵  
تهدید ۷۹
- جواد، علی ۲۷، ۶۱، ۸۵، ۱۳۶  
جوادی، عبدالله ۷۵  
جوهری و عرغسی ۱۲۷، ۱۵۴  
جهاد ۳۸، ۸۰، ۱۲۰  
جهان‌غیب ۱۷۱  
جهان‌بینی ۸۵، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶،  
۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۶  
جهان‌بینی الهی ۲۶  
جهان‌شناختی ۱۶۲  
جهانگردان ۳۶  
جهل مرکب ۱۰۱  
جهنم ۲۶، ۱۶۵
- چشم ۱۲۱  
چشم زخم ۲۸، ۱۱۰  
چهار انجیل ۱۲۹  
چهار بابان ۱۴۱، ۱۴۲  
چین ۱۰۶
- حاجیان ۲۳  
حام ۱۴۲  
حبه ۳۶، ۳۷، ۴۹  
حج ۲۸، ۴۲، ۴۳، ۱۸۲  
حجاج مکه ۲۳  
حجاز ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۸،  
۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۱،  
۸۶، ۸۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۶۶،  
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۲  
حجازی، محمد محمود ۱۲۳، ۱۴۰  
حجت ۵۶  
حداد، یوسف دره ۳۶، ۸۵  
حدیث نبوی ۱۴۶
- جاذبه‌های ادبی و بلاغی ۴۸  
جاذبه‌های معنوی ۱۲۰  
جامع الیسان ۱۲۸  
جامعه اسلامی ۱۴۲  
جامعه قبیله‌ای ۱۶۳  
جامعه‌شناسی ۷۵  
جاودانگی قرآن ۳۷، ۱۵۶، ۱۸۱  
جاهلیت ۲۱، ۲۴، ۶۱، ۹۱، ۹۶، ۱۳۳، ۱۴۱،  
۱۸۲، ۱۶۶، ۱۲۳  
جبر و اختیار ۱۲۵  
جبرئیل ۱۳۳  
جده ۲۵  
جزیره العرب ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۴۴، ۴۸، ۶۰،  
۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۶،  
۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۷۳، ۱۸۱  
جعفر بن ابی طالب ۳۷  
جغرافیا ۳۵  
جغری، آرتور ۳۶  
جلال و جمال ۱۷۳  
جلوه‌های فرهنگی ۱۰۵  
جلیلی، هدایت‌الله ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹،  
۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۹  
جن ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۸۵، ۹۲،  
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵  
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۷۸  
جنات ۵۱  
جندی، انور ۴۲  
جنسیت بچه ۱۲۸  
جنگ ۴۴، ۵۳  
جنین‌شناسی ۳۱
- ح

- حکیم، سیدمحمدباقر ۱۷۴، ۱۷۹،  
حنجره ۱۲۱  
حنفی، احمد ۱۲۵  
حنفی، حسن ۳۸  
حوادث طبیعی ۱۵۴  
حواریون ۱۴۸  
حور و غلمان ۵۱  
حورالعین ۲۰، ۸۶  
حوران چشم درشت ۲۰  
حوی، سعید ۱۲۶  
حویزی، عبدعلی ۱۲۸  
حیات اجتماعی ۳۹  
حیات دنیا ۲۱  
حیدری، نسرین ۶۹، ۷۸  
حیض ۳۵  
حیوانات ۷۶
- خ
- خاتم پیامبران ۱۷۲  
خاک ۱۳۷  
ختم نبوت ۵۹  
خرافات ۵۴، ۱۰۸، ۱۳۶  
خرافه پرستی ۴۸  
خرما ۱۷  
خرمشاهی، بهاء الدین ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۰،  
۱۳۵  
خسران ۱۲۰  
خسروشاهی، سیدهادی ۱۷۱  
نصایب زبانی ۴۵  
خصوصیات اقلیمی ۱۸۲  
خلف الله، محمداحمد ۱۴۰  
خلق ۱۲۵  
خلق افعال ۱۲۵  
خلقت ۵۷
- حرام ۱۲۹، ۱۲۳  
حرکت اجتماعی ۲۷  
حرکت افلاک ۲۹  
حرکت خورشید ۲۹، ۳۰  
حرکت ماه و خورشید ۸۹، ۱۰۰  
حریر ۸۷  
حسن زاده آملی، حسن ۳۱  
حسینی، سیداحمد ۱۳۰  
حضر موت ۴۲  
حق و باطل ۲۱، ۱۱۲  
حقایق ازلی و ابدی ۱۲۷  
حقایق جهان ۱۰۲، ۱۱۶  
حقایق عالم ۱۶۳  
حقایق غیبیه ۹۸  
حقایق غیر حسی ۹۸  
حقایق لاهوتی ۱۰۹  
حقایق لاهوتی و غیبی ۱۲۷  
حقایق هستی ۶۸، ۱۱۱، ۱۶۳  
حقوق ۹۰  
حقوق جزایی ۱۶۳  
حقوق دان ۹۰، ۹۱  
حقوق مدنی ۱۶۳  
حقوقدانان ۹۸  
حقیقت شرعی ۸۵  
حقیقت قرآن ۱۷۳  
حقیقت محمدیه ۱۱۹، ۱۷۲  
حقیقت هستی ۹۸  
حکمت ۴۱، ۵۵  
حکمت و فلسفه ۱۸۲  
حکمت ۴۰  
حکومت ۷۵  
حکومت سیاسی ۴۰  
حکومت قبیله ای ۴۰  
حکومت مرکزی ۴۷



- روش های قرآن ۸۷  
 روم ۴۶، ۴۸، ۸۳  
 رومیان ۱۴۸  
 ریاضت ۱۷۱
- ﴿ژ﴾  
 زبان ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳،  
 ۷۷، ۸۱، ۹۰، ۹۳، ۹۹  
 زبان ادبی ۴۲  
 زبان آرامی ۳۵  
 زبان بشری ۱۱۹  
 زبان حبشی ۳۶  
 زبان دین ۷۶، ۸۶، ۹۸، ۱۳۲  
 زبان رومی ۳۶  
 زبان سریانی ۳۶  
 زبان عبری ۳۵  
 زبان عرب ۶۱، ۱۶۵  
 زبان عربی ۳۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۳  
 زبان عرفی ۹۳، ۱۳۱  
 زبان علمی ۹۳  
 زبان فارسی ۳۶  
 زبان قرآن ۲۵، ۶۶، ۸۱، ۱۳۰، ۱۳۱  
 زبان قوم ۱۲، ۵۲، ۵۷، ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۱،  
 ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰،  
 ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،  
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،  
 ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۳،  
 ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۳
- زبان لاتینی ۳۵  
 زبان وحی ۱۳۴  
 زبان یونانی ۳۵  
 زبان های تخصصی ۹۰  
 زبان های فنی ۹۳  
 زبان شناسی ۷۸
- ﴿ژ﴾  
 رابطه زبانی ۶۰  
 رایبه ۴۲  
 رؤیت ۱۲۵  
 رابینونی ۴۳  
 رئیس قبیله ۱۸۳  
 زیارت ۲۸  
 رباخواران ۹۲  
 ربع الخالی ۲۵  
 رحم صادر ۱۲۸  
 زحمان ۳۶، ۳۷  
 رسالت ۵۰، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۸۸  
 رسالت الهی ۱۸۱  
 رسالت پیامبران ۱۳۴  
 رستاخیز ۱۴۸، ۱۴۹  
 رستم ۶۸  
 رسول اکرم (ص) ۳۳  
 رسوم ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۶۶  
 رسوم اخلاقی ۱۴۴  
 رسوم باطل ۱۲۳  
 رشد انسانی ۱۰۶  
 رشد فکری مسلمانان ۱۰۸  
 رشید رضا ۱۷۴  
 رعد و برق ۲۳  
 زمزم ۱۳۰  
 رمضان ۱۴۶  
 روان شناسی ۷۵  
 روح ۲۶، ۳۵، ۱۶۵  
 روح روان ۱۲۱  
 روح الامین ۱۳۳  
 روح المعانی ۱۳۱  
 روح برادری ۵۵  
 زود نیل ۴۶  
 زودخانه ۲۲

سرپیدایش جهان ۱۲۵	زحیلی، وهبه ۱۲۳، ۱۲۶
سراب ۲۱، ۲۲	زر و زیور ۹۶
سرای جاویدان ۵۲	زراعت ۲۱، ۱۸۲
سرگین ۱۵۵	زرکشی ۳۹
سریر ۸۶	زره یابی ۷۶
سوره جن ۱۳۵	زقوم ۵۱
سعادت ۵۴، ۵۵، ۸۴	زمان نزول ۱۵
سعادت اخروی ۷۵	زمین ۲۹، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۴
سفر تنبیه ۱۴۸	زن ۲۰، ۳۱، ۹۶، ۱۲۸، ۱۸۳
سلسله جبال زاگرس ۴۶	زنان ۲۴، ۵۳
سلیمان ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۸	زنان ۴۴
سماوات ۳۰	زنده بگور کردن دختران ۲۸، ۲۴
سمع ۱۳۱	زیارت ۱۱۷
سموات سمع ۱۲۶، ۱۳۰	زیتون ۱۷
ستن ۱۰۶	زید ۱۴۳
سنن رفتاری ۱۰۵	زینت دادن ۹۷
سوره انفال ۲۳	
سوره ابراهیم ۶۶، ۸۱، ۱۰۰، ۱۶۵	ژ
سوره احزاب ۳۸، ۱۴۳	ژاپن ۱۰۶
سوره احقاف ۲۴	ژنتیک ۶۹
سوره اسراء ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۵۵، ۱۴۲	
سوره اعراف ۱۶، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۵۴، ۸۸، ۱۲۵، ۱۵۷	ژس
سوره آل عمران ۳۸، ۴۴، ۵۴، ۵۵	سانحه ۱۲۲
سوره انبیاء ۵۰، ۱۵۷	ساحری ۱۱۰
سوره انسان ۱۶، ۱۸، ۱۹	ساخت و ساز اجتماعی ۱۰۶
سوره انشراح ۳۸	سازندگی معنوی ۵۴
سوره انعام ۲۶، ۲۹، ۵۰، ۷۴، ۸۷، ۹۲، ۹۳	سال دهم هجری ۴۳
۱۳۵، ۱۴۱	سامی ۲۵
سوره انفال ۵۴	سبع سماوات ۸۵
سوره بروج ۳۲	ستارگان ۹۲، ۹۷، ۱۲۳، ۱۵۴
سوره بقره ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱	ستاره پرستان ۹۴
۳۵، ۳۸، ۵۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۳۰	سبع وقایع ۳۴، ۱۱۹
سوره تکوین ۳۸	سحر و کهنات ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۶۱، ۱۱۰
سوره تکوین ۷۸	سخنوران ۴۲



سوره کافرون ۳۸	سوره توبه ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۷۹
سوره کهف ۲۱، ۳۰، ۸۷، ۱۳۸	سوره جن ۲۶، ۲۷
سوره لقمان ۳۱، ۱۲۸	سوره حاقه ۳۲
سوره لهب ۳۲	سوره حج ۲۳، ۳۰، ۱۲۱، ۱۲۲
سوره مائده ۳۸، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۲	سوره حجر ۲۹، ۱۳۷، ۱۵۵
سوره مؤتون ۳۰، ۳۲، ۳۸	سوره حجرات ۲۸، ۵۵، ۱۴۳
سوره مجادله ۷۷، ۱۴۳	سوره دخان ۳۲
سوره محمد ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۳۸، ۸۷، ۱۵۲	سوره ذاریات ۳۲
سوره مدثر ۳۴، ۳۸	سوره زمر ۱۹، ۲۰، ۸۷
سوره مرسلات ۳۲	سوره عد ۲۲، ۲۳، ۵۲، ۱۷۷
سوره مریم ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸	سوره زخرف ۲۵، ۳۱، ۹۶، ۱۴۲
سوره مزمل ۳۸، ۱۷۶	سوره زمر ۲۶، ۱۵۵
سوره مسد ۷۸	سوره سبأ ۷۹، ۱۳۶، ۱۵۷
سوره مطففین ۱۸	سوره سجد ۱۲۵، ۱۴۱
سوره معارج ۲۶، ۲۹	سوره شعراء ۲۹، ۸۲، ۱۳۳
سوره ملک ۳۰، ۱۲۵	سوره شمس ۳۲
سوره ممتحنه ۲۹	سوره ص ۲۹، ۱۵۲
سوره منافقون ۳۸	سوره صافات ۱۸، ۲۸، ۹۱، ۹۷، ۱۴۲
سوره نجم ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۹۳، ۱۴۰	سوره طارق ۳۰، ۱۴۰
سوره نحل ۲۳، ۳۱، ۵۰، ۵۴، ۷۴، ۸۲، ۸۴	سوره طلاق ۳۰
۱۵۵، ۱۵۱، ۹۶	سوره طور ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۳۲
سوره نساء ۳۱، ۳۵، ۵۵، ۱۲۸، ۱۵۱	سوره طه ۲۳، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۷۹
سوره نعل ۲۳، ۱۳۷	سوره عبس ۳۲، ۳۸
سوره نوح ۳۰، ۱۶۷	سوره عنکبوت ۹۸، ۱۰۰
سوره نور ۲۲	سوره فاطر ۲۵
سوره واقعه ۱۶، ۲۰، ۲۳	سوره فتح ۳۸، ۱۲۳، ۱۶۵
سوره العصر ۱۲۰	سوره فجر ۲۹، ۱۶۵
سوره همزه ۳۲، ۳۸	سوره فرقان ۱۰، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۷
سوره یس ۷۳	سوره فصلت ۲۹، ۳۰، ۱۴۱، ۱۴۴
سوره یوسف ۶۰، ۷۲، ۱۴۰	سوره قمریش ۳۸
سوره یونس ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۱۲۵، ۱۵۵	سوره قصص ۳۸، ۱۸۰
سوره های طولانی ۴۹	سوره قلم ۱۵۷
سوره های کوچک ۴۹	سوره قیامت ۳۸، ۱۷۹
سوره های مکی ۳۲، ۵۰، ۱۱۹	

سوزن ۸۸

سوگند ۶۰، ۸۵

سه طلاقه کردن زن ۲۸

سیروس و سلوک ۳۹

سیره ابن هشام ۱۱۸

سیل ۲۴

سیلاب ۲۱

سیوطی، جلال الدین ۲۹، ۳۶، ۳۹

## «ش»

شارع ۸۵

شاعران ۲۴، ۴۲

شامات ۴۶، ۵۱، ۱۸۲

شان نزول قرآن ۱۲، ۳۹

شتر ۸۸، ۱۴۲

شراب ۱۸، ۸۷، ۱۲۰

شراب خواری ۲۴

شرایط اجتماعی ۲۲، ۸۴، ۱۷۶، ۱۸۳

شرایط اجتماعی و تاریخی ۱۱۸

شرایط اقتصادی و اجتماعی ۱۶، ۱۱۲۰

شرایط فرهنگی و اجتماعی ۱۱۵، ۱۲۰

شریعت ۵۹، ۱۴۳

شریعت در آیه معرفت ۷۵

شش روز ۱۲۵

شعر ۴۰، ۴۱، ۹۸، ۱۸۲

شعرانی ۳۰

شمس و قدر ۱۵۴

الشواهد الربوبية ۱۷۱

شهادت ۲۸، ۳۱، ۹۷

شهرستانی ۱۶۷

شهود ۱۶۳، ۱۷۰

شیاطین ۹۱، ۹۲، ۹۷

شیر ۱۶، ۸۷

شیطان ۲۸، ۲۹، ۹۱، ۹۷

شیعی ۱۳۸

شیوه استنباط ۱۵۰

شیوه تفسیر ۱۳۱

## «ص»

صاحب وحی ۱۱۰، ۱۱۷

صدر المتألهین ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۳

صرع ۱۱۲

صغیر، محمد حسین ۸۷، ۸۸

صفات الهی ۵۷، ۱۷۲

صفات خداوند ۱۲۳، ۱۲۵

صفات ذات خداوند ۱۸۰

صفات فعل خداوند ۱۸۰

صغار، ابتسام رهون ۱۹، ۸۵، ۸۶، ۹۱

صفویه ۱۰۶

صلواتی، محمود ۳۴

صنعا ۲۲

صورة الفیفة فی المثل القرآنی ۸۸

## «ط»

طائف ۴۲، ۴۳، ۴۵

طالقانی، سید محمود ۱۱۲

طیب خالینوسی ۱۰۹، ۱۱۷

طباطبایی، سید مصطفی ۱۳۳

طباطبایی، محمد حسین ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۷۱

طبرسی ۳۰، ۱۲۸

طبری، محمد بن جریر ۴۳، ۱۱۸، ۱۲۸

طبقات فرقانی آسمان ۱۲۳

طبقه اجتماعی ۷۱، ۷۸

طبیعت ۲۸، ۸۶

طریقه التحلیل البلاغی والتفسیر ۱۲۶، ۱۴۸

طلاق ۳۱، ۱۴۳

طلوع و غروب ۵۷

عرفان ۹۰	طنز ۹۸
عرفای اسلامی ۱۱۹	طوائف ۲۸، ۱۱۷
عروسک ۱۲۹	طوسی، محمد بن حسن ۱۲۸
علل ۸۷	طوی ۱۷۸
غیر ۴۵	طبیات ۳۵
عصریعت ۱۵، ۲۴، ۳۱، ۳۸، ۵۵، ۶۵، ۱۱۷،	
۱۸۰، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۶	
عصر پیامبر (ص) ۱۱۹	
عصر جاهلیت ۲۸، ۲۹، ۲۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۴	
عصر رسالت ۱۵، ۳۰، ۳۷، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۴۰	
عصر نزول ۱۲، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۷، ۸۳، ۸۴	
۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۰	
عرب ۱۳۵	
عقاید باطل ۲۶، ۵۴، ۱۰۸، ۱۱۱	
عقاید جاهلیت ۲۸	
عقاید خرافی ۱۰۵، ۱۴۳، ۱۸۳	
عقاید صحیح ۲۴	
عقاید عرب ۲۵، ۶۱	
عقب ماندگی ۱۲۸	
عقیده قوم ۱۳۲	
عکاظ ۴۲	
علل و معلولات مادی ۱۷۱	
علم امروز ۱۳۶	
علم خداوندی ۱۷۲	
علوم ۱۳۸	
علوم القرآن ۱۷۴، ۱۷۹	
علوم انسانی ۷۵	
علوم قرآن ۱۶۷	
علوم هیت ۱۶۸	
عموم لفظ ۳۹	
عناص ۱۷	
عوالی الثانی ۱۶۳، ۱۷۳	
عوامل نزول آیات ۳۸	
عهد عتیق ۱۴۷	
	«ظ»
	ظاهر ۵۷
	ظرف حدیث ۱۸۱
	ظلم ۵۳
	ظهار ۲۷، ۵۳، ۷۷، ۱۲۳
	«ع»
	عادات و رسوم عصر جاهلیت ۲۷، ۱۰۸
	عارف ۹۰
	عالم آخرت ۳۹
	عالم حس و مادی ۱۶۳
	عالم غیب ۱۰۱، ۱۱۴
	عبادت ۴۹
	عبری ۸۱
	عق رقیه ۳۱
	عدالت ۱۴۳
	عدد ۹۰، ۹۴
	عدن ۲۲، ۵۲
	عراق ۴۵، ۱۰۶
	عرب ۲۱، ۲۲، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۷۷، ۸۱، ۸۶،
	۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱
	۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۳
	عرب جاهلی ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۱۱۳
	عربستان ۴۵، ۱۰۹
	عربی مبین ۱۳۳
	عرش ۲۶، ۷۸، ۸۵، ۱۲۵
	عرف ۷۴
	عرفا ۱۷۱

فرهنگ عرب ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۶

فرهنگ قوم ۶۵، ۶۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰

فرهنگ و آداب مردم جاهلی ۱۵

فصاحت و بلاغت ۱۱۹، ۱۶۲

فصحی لغة القرآن ۲۲

فضل الله، محمد حسین ۱۲۹

فطرت ۴۸

فقه ۱۲۹

فلاسفه ۸۲، ۹۸

فلسطین ۴۵، ۱۴۸، ۱۷۸

فلسفه ۲۱، ۹۰، ۹۸

فن القصص فی القرآن الکریم ۱۴۰

فن سخنوری ۸۵

فنازی ۱۷۳

فنون بلاغت ۳۳، ۷۷

فولادوند، مهدی ۱۶

فیزیک ۱۳۸

فیکسیم ۳۱

فیلسوف ۹۰، ۹۱

### «ق»

قاب قوسین ۸۵

قافله دانش ۱۲۸

قانون ۶۰

قانون نگذاری ۷۵

قیابیل بدوی عرب ۳۶

قبیله کنسی ۴۴

قداست قرآن ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۴

قدرت ۱۲۵

قدرت خدا ۱۲۳

قدمت انسان ۱۴۷

قرائت ۱۵۰

قرائن کلام ۱۵۱

قرائن لفظی ۱۵۲

عهد قدیم ۱۴۷، ۱۴۸

عهدین ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰

عیاشی ۱۵۳

عیسی (ع) ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۸

### «غ»

غار حرا ۴۹

غارت ۴۴

غروب خووشید ۳۰

غزالی ۸۳

غلمان ۸۶

غول ۹۱

غیب ۹۸

غیب گرای های قرآن ۲۶

غیث ۲۱

### «ف»

فارس ۱۵۷

فحشا ۲۸، ۴۴

فخر رازی ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۰

فراء، یحیی بن زیاد ۹۱

فرات ۴۶

فراسنخواه، مقصود ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶

فرش ۸۷

فرشتگان ۱۳۶

فرقان ۱۵۷

فروع احکام ۱۵۴

فرهنگ اعراب ۱۱۰

فرهنگ اقوام ۶۰

فرهنگ جاهلیت ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۹

فرهنگ زمان ۲۴

فرهنگ عامه ۶۱، ۱۳۶

- کافران ۲۱، ۲۷، ۷۷، ۸۸  
 کامشاد، حسن ۱۴۵، ۱۴۹  
 کتاب العقل والجهل ۸۳، ۱۷۲  
 کتاب مقدس ۶۲، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰  
 کتاب هدایت ۱۵۶  
 کتاب های علوم قرآنی ۳۹  
 کتابت ۱۵۰  
 کرات هفتگانه ۱۲۶  
 کرامات اولیاء ۱۷۸  
 کرد ۱۵۷  
 کردستان ۴۶  
 کرسی ۸۵، ۱۲۵  
 کرمانشاه ۴۶  
 کشاورزی ۲۳  
 کشتی ۱۲۲  
 کشتی سازی ۷۶  
 کشف وشهود ۱۱۴، ۱۱۸  
 کشمکش قبیله ای ۱۸۳  
 کعبه ۴۱، ۴۲  
 کفار ۲۱، ۷۹، ۱۴۱  
 کفار قریش ۴۹  
 کفار و مشرکین ۳۸  
 کلام الهی ۱۵۰  
 کلام بشر ۳۳  
 کلام خدا ۳۳، ۳۵  
 کلام خداوند ۱۳۵  
 کلینی، محمدبن یعقوب ۸۳، ۱۷۲  
 کتابه ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰  
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۱  
 کنعان ۷۲  
 کنکاش های لغوی ۱۵۱، ۱۵۲  
 کنگره جهانی هزاره شیخ مفید ۱۷۱  
 کواکب ۱۵۴  
 کوه ۱۵۴
- قرآن پژوهان ۸۷، ۱۲۴  
 قرآن شناخت ۱۳۰  
 القرآن والملحدون ۸۱، ۱۱۴  
 قرآن و تفسیر عصری ۱۰۱  
 القرآن و الكتاب ۳۶  
 قرآن پژوهان ۶۵  
 قرض ۱۲۰  
 قرن دهم و یازدهم ۱۰۶  
 قرن هشتم و نهم ۱۰۶  
 قرن هفتم میلادی ۲۸، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۱  
 قریش ۳۴، ۲۳  
 قسط ۵۴  
 قسطنطنیه ۴۶  
 قسم ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۶۱، ۱۲۰، ۱۳۰  
 قصد حقیقی ۹۲  
 قصص ۱۵۴  
 قصص پیامبران ۵۰  
 قصص قرآن ۳۹  
 قصه حضرت یوسف ۷۱  
 قصه های قرآن ۷۱  
 قضاوت ۲۸  
 قضای الهی ۷۲  
 قلب ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۵  
 قمار ۴۴  
 قواعد ادب ۳۳، ۷۷  
 قواعد اصولی ۱۵۱  
 قوم عرب ۱۳۶  
 قوه جاذبه ۱۲۳  
 قیامت ۲۱، ۳۹، ۱۲۸
- دله  
 کاریتر، همفری ۱۴۵، ۱۴۹  
 کافر ۷۷

کجاست ۲۷

## «گ»

گاليله ۱۴۵، ۱۵۰  
گذشتگان ۵۷  
گزاره گوئی ۹۰  
گمراهان ۹۲  
گمراهی ۵۵، ۱۲۰  
گوش ۱۲۱  
گیاهان ۲۲، ۷۶، ۱۸۱  
گیاهان و نباتات ۱۵۴  
گیلاس ۱۷

## «ل»

لؤلؤ ۲۰  
لذت های حسی ۸۷  
لرستان ۴۶  
لسان عربی ۱۱۰، ۱۳۴  
لسان قوم ۱۳۴  
لسان ۲۷، ۵۳  
لغویین ۹۱  
لیل و نهار ۱۵۴  
لیعوی ۱۷

## «م»

مؤمن ۷۷  
مؤمنان (مؤمنین) ۲۱، ۳۸، ۵۵، ۷۷، ۷۹، ۸۴،  
۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۷  
مؤمنان و کافران ۳۴  
مؤنث ۱۴۱  
ماه ۲۹، ۵۷، ۹۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۸  
ماه و خورشید ۱۱۷  
ماه پرستان ۹۴  
ماه های حرام ۲۷، ۲۸

ماه های قمری ۲۷

مبادی غیبی ۱۶۳

مبارزه بانادانی ۵۴

مبایعه ۹۰، ۹۱، ۱۳۰

مبانی زبان شناختی ۱۳۰، ۱۵۰

مبداء غیبی ۱۷۰، ۱۷۶

متشابه القرآن و محکمه ۱۶۷

متشابهات ۱۱۴، ۱۶۷

متکلمین ۹۸

متکلمین مسیحی ۱۴۵

متون دینی ۷۵

مثل ۴۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰

مجادله ۹۶

مجاز ۹۱، ۹۳، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۶۵

مجاز گوئی ۸۰

مجسمه حیوانات ۱۲۹

مجسمه سازی ۱۲۹، ۱۳۰

مجلسی، محمد باقر ۳۷، ۵۶، ۱۵۳، ۱۶۶

مجله نباتات ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۵

مجله فقه ۱۳۰

مجله کیان ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱،

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۹

مجله نامه مفید ۱۲

مجمع البیان ۱۲۸

محاچه ۴۹

مخاورات عرفی ۱۵۳

مخلوطیت حکم ۳۹

مخرومان ۵۵

محکم و متشابه ۱۱۹

محمد (ص) ۱۴۶، ۱۶۲

مخاطبان قرآن ۴۰، ۷۸

مذارهای ثابت ۱۲۳

مدیریت ۱۲۸

مدیریت اجتماعی ۱۸۲

- مدینه ۳۶، ۴۵  
مرتاضان ۱۷۱  
موجان ۲۰  
مردسالاری ۱۸۳، ۳۱  
مردگان ۵۷  
مریم (ع) ۱۷۸  
مس ۲۱  
مسائل اعتقادی ۱۸۲  
مساکین ۵۵، ۹۰، ۱۳۰  
مسایل زنان ۳۸  
متضعفان ۳۴  
متکبران ۳۴  
مستندان ۵۵  
مسجد الحرام ۲۳  
مسلمانان ۱۴۳، ۱۵۰  
مسلمانان صدر اسلام ۵۹  
مسلمانان عقلگرا ۱۲۳  
مسیحیان ۳۶، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰  
مسیحت ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰  
مشترکات فرهنگی ۱۰۶  
مشرق و مغرب ۱۴۰  
مشرکین ۴۹، ۵۰، ۷۸  
مصباح الانس ۱۷۲  
مصباح الهدایة ۱۷۲  
مصر ۲۶، ۷۲  
مصلحان برگزیده الهی ۱۱۱  
مطالب اعتقادی ۳۹  
مطعم بن عدی ۲۳  
مطهری، مرتضی ۵۹  
معاد ۳۹، ۱۶۳  
معارضه ۸۶  
معارف ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳  
معارف بشری ۱۲۵  
معارف دینی ۱۴۰  
معارف غیبی ۱۰۲  
معارف قرآن ۵۷  
معارف و حیاتی ۱۶۹  
معانی القرآن ۷۲، ۹۱  
معانی حقیقی ۹۱  
معجزات انبیاء ۱۷۸  
معجزات پیامبران ۱۳۶  
معرفت شیوهی ۱۶۳  
معلقات سبع ۴۱  
معلومات عصر ۱۳۰  
معتوب ۸۴  
معیشت ۱۱۱  
مغنیه، محمد جواد ۱۲۳  
مفاتیح الغیب ۱۲۳، ۱۲۸  
مفاسد اخلاقی ۵۳  
مفاهیم اعتقادی ۱۲۳  
مفاهیم انسانی ۱۶۹  
مفاهیم غیبی ۱۳۴  
مفاهیم فلسفی ۶۸  
مفسران ادبی و بیانی ۱۳۱  
مفسران معاصر ۱۲۹  
مفسران ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۷  
مفسرین جدید ۱۲۳  
المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ۲۷، ۶۱، ۸۵، ۱۳۶  
مقامات سیاسی و نظامی ۶۰  
مقاومت ۳۸  
مقدمه قیصری ۱۱۹  
مقولات دینی ۱۲۷  
مقولات غیبی ۱۱۸  
مکتوبات دینی ۵۹  
مکه ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۱۸۲  
ملانکه ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۸۵، ۹۳، ۹۶، ۹۷  
ملا ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۶۵

- ملت های پیشین ۱۵۴  
ملت های مسیحی ۱۰۶  
ملکوت آسمان ۸۸  
ملکه سبا ۱۳۷، ۱۷۸  
من وحی القرآن ۱۲۹  
مناسبات اجتماعی ۱۰۵  
مناسبات دامداری و کشاورزی ۱۶۳  
مناسبات شیبانی و تجاری ۱۶۲  
مناسک حج ۱۶۳  
مناطق استوایی ۱۷  
مناطق کوهستانی ۱۷  
مناطق معتدل و سردسیر ۱۷  
متافین ۳۸، ۷۶، ۷۷، ۷۹  
منظومه شمسی ۱۲۶  
منکرین معاد ۷۷  
منی ۳۰  
موانع تکامل ۵۹  
موجودات اسطوره ای ۶۸  
مورچگان ۱۳۷  
مورخین ۹۸  
موسی (ع) ۲۲، ۹۸، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۸۰  
موظفه ۹۸  
موقعیت اقتصادی ۴۱  
موقعیت جغرافیایی ۴۴، ۴۶  
مهاجرت ۴۹  
المذهب فیما وقع فی القرآن من المعرب ۳۶  
میلاد مسیح ۱۴۹  
مینیه، رولان ۱۲۶، ۱۴۸  
میوه های اهل جهنم ۹۱  
میوه های ناگوار ۵۱
- ناصره ۱۲۹  
نبوت ۱۷۱  
نهی ۱۳۴، ۱۷۱  
نچاشمی ۳۷  
نجد ۲۵  
نجوم ۷۶، ۱۵۴  
نزول باران ۱۲۸  
نزول عربی ۱۶۶  
نزول قرآن ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۱۱۸، ۱۶۱، ۱۶۲،  
۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۳  
نزول وحی ۱۱۸  
نسخ ۵۸  
نسی ۲۷، ۲۸  
نشاط روحی ۲۳  
نشر دانش ۵۴  
نشریات ۱۱  
نصارا ۳۸  
نُصب ۱۱۷  
نصرت و پیروزی ۳۸  
نظام اجتماعی ۴۰  
نظام ارتباطی ۶۷  
نظام قبیله ای ۱۸۳  
نظرات علمی و تاریخی ۱۱۷  
نظریات خرافی ۱۴۲  
نظریات علمی ۱۰۸، ۱۱۴  
نظم و نثر ۶۰  
نقائات ۲۸  
نفرین ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۶۱  
نفرین های قرآن ۶۰  
نفوذ بزرگ ۴۵  
نکاح ۱۴۳  
نگاهی به زبان، یک بررسی زبانشناختی ۶۹، ۷۸  
نمرود ۹۴  
نوح ۷۶
- دن
- نار ۱۳۷  
نازله عربی ۱۷۶



- نور الثقلین ۱۲۸  
 تولد که، تنویر ۱۳۶، ۶۱، ۳۶  
 نهج البلاغه ۴۴  
 نیازهای اجتماعی ۱۱  
 نیازهای معنوی انسان ۱۵۱  
 نیکوکاران ۸۰
- هستی ۱۱۳  
 هفت آسمان ۳۰، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۶۷  
 هفت اقلیم ۳۰  
 هفت زمین ۳۰  
 هفت طبقه ۱۲۶، ۱۳۲  
 همدان ۴۶  
 هواشناسی ۱۲۸، ۳۱  
 هویت اجتماعی ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۵  
 هویت فرهنگی ۷۷  
 هیئت ۸۹، ۹۵  
 هیئت بطلمیوس ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۶  
 ۱۳۸، ۱۳۴  
 هیرو دیس ۱۴۸
- «و»  
 یافته‌های ازلی و ابدی ۱۲۷  
 یافته‌های بشری ۱۵۰  
 یافته‌های زوال پذیر ۱۲۷  
 یافته‌های علمی ۸۹، ۱۱۶  
 یافته‌های علمی و اجتماعی ۱۲۹  
 یافته‌های علمی و فرهنگی ۱۰۹  
 یافتوت ۲۰  
 بیتمان ۵۵  
 یثرب ۴۵  
 یحیی (ع) ۱۴۹  
 یعقوب (ع) ۶۰، ۷۱، ۷۲  
 یعقوبی ۴۲، ۴۱  
 یسن ۳۶، ۴۵، ۱۷۸، ۱۸۲  
 یونانی ۱۴۸، ۱۴۹  
 یهود ۳۸  
 یهودیان ۳۶، ۱۴۹  
 یهودیت ۱۴۸
- «ز»  
 واحدی ۳۶  
 وادی مقدس ۱۷۸  
 واژه‌های دخیل در قرآن مجید ۳۶  
 واسطه‌های فیض ۱۷۹  
 وجهان بینی ۱۳۳  
 وحشی باققی ۱۲۱  
 وحی ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۳۷، ۴۸، ۵۹، ۶۶، ۶۸،  
 ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،  
 ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹،  
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶،  
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،  
 ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵،  
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
- الوحي المحمدي ۱۷۴  
 الرحمي والواقع ۳۸  
 وسایط فیض ۱۷۷  
 وفاداری ۶۰  
 ولید ۳۴
- «ح»  
 حاروت و ماروت ۲۴  
 حجرت ۳۸، ۴۹، ۵۰  
 هدایت ۵۴، ۵۹، ۷۶، ۸۴، ۹۲، ۹۷، ۱۳۴  
 هدایت انسان ۵۸، ۸۰، ۱۵۷  
 هدایت جامعه ۸۲  
 هدف قرآن ۱۰۸

## « فهرست آيات »

- « اشترُوا الضلالة بالهدى » (بقره/ ١٦) ١٢٥
- « او كصيب من السماء فيه ظلمات ورعد وبرق » (بقره/ ١٩) ٢٣
- « ويشر الذين آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار ...  
ولهم فيها ازواج مطهرة ... » (بقره/ ٢٥) ٢٠
- « ومن الذين اشرکوا ابوداحد هم لویعمر الف سنة » (بقره/ ٩٦) ٩٣
- « يعلمون الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت » (بقره/ ١٠٢) ٢٤
- « يسئلونك عن الاهله » (بقره/ ١٨٩) ٣٥
- « يسئلونك ماذا ينفقون » (بقره/ ٢١٥) ٣٥
- « يسئلونك عن الشهر الحرام » (بقره/ ٢١٧) ٣٥
- « يسئلونك عن الخمر والميسر » (بقره/ ٢١٩) ٣٥
- « يسئلونك عن اليتامى » (بقره/ ٢٢٠) ٣٥
- « قال ابراهيم فان الله ياتى بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب ، فبهت الذى  
كفر » (بقره/ ٢٥٨) ٩٤
- « الذين يأكلون الربا لا يقومون إلا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس » (بقره/ ٢٧٥) ٩٢ و ١١٢
- « واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء »

- ۵۵ (آل عمران/ ۱۰۳) «قالف بين قلوبكم فاصبحتم بتعمته اخواناً»  
«لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته  
ويزكهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل نفى ضلال مبين»
- ۵۴ (آل عمران/ ۱۶۴)
- ۱۲۸ (نساء/ ۳۴) «الرجال قومون على النساء»
- ۵۴ (نساء/ ۱۳۵) «يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط»
- ۱۴۱ (مائده/ ۵۰) «افحكم الجاهلية يغنون ومن احسن من الله حكماً لقوم يوقنون» (مائده/ ۵۰)  
«ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام ولكن الذين كفروا يفترون  
على الله الكذب»
- ۱۴۲ (مائده/ ۱۰۳) «قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على اعقابنا بعد اذ هدانا الله  
كالذي استهوته الشياطين في الارض حيران» (انعام/ ۷۱)
- ۹۲ (انعام/ ۷۱) «فلما جن عليه الليل رأى كوكباً قال هذا ربى ... فلما رأى القمر بازغاً قال هذا  
ربى ... فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربى ...» (انعام/ ۷۸-۷۶)
- ۹۴ (انعام/ ۹۹) «فاخرجنا به نبات كل شىء فاخرجنا منه خضراً»  
«ان الذين كذبوا باياتنا واستكبروا عنها لاتفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون  
الجنة حتى يلج الجمل فى سم الخياط» (اعراف/ ۴۰)
- ۸۸ (اعراف/ ۴۰) «ونادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقكم الله»  
«ان ربكم الله الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام»
- ۱۶ (اعراف/ ۵۴، يونس/ ۳)
- ۱۲۵ (اعراف/ ۱۵۸) «قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعاً»
- ۱۵۷ (اعراف/ ۱۸۷) «يسئلونك عن الساعة»  
«اجعلتم سقاية الحاج وعماراة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر»
- ۳۵ (توبه/ ۱۹)
- ۲۳ (توبه/ ۳۷) «انما النسي زيادة فى الكفر يضل به الذين كفروا يحلونه عاماً ويحرمونه عاماً»
- ۲۷ (توبه/ ۳۷)

- «ما على المحسنين من سبيل... ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم قلت لا اجد  
ما احملكم عليه، تولوا و اعينهم نقيض من الذم حزننا الا يجدوا ما ينفقون»  
۷۹ (توبه/ ۹۱ و ۹۲)
- «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم»  
۱۲۰ (توبه/ ۱۱۱)
- «وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب»  
۱۵۵ (يونس/ ۵)
- «انما مثل الحياة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلف به نبات الارض مما يأكل  
الناس والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها...»  
۲۲ (يونس/ ۲۴)
- «تالله لقد علمتم قالوا اتالله فتتوا قالوا اتالله لقد اترك الله»  
۶۱ (يوسف آيات ۷۳، ۸۵، ۹۱)
- «اما كان حديثاً يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شىء»  
۱۴۵ (يوسف/ ۱۱۱)
- «قال يا بنى لاتدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة وما اغنى عنكم من  
الله من شىء»  
۷۲ (يوسف/ ۶۷)
- «والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشىء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه  
وما هو ببالغه»  
۲۲ (رعد/ ۱۴)
- «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها»  
۲۲ (رعد/ ۱۷)
- «مثل الجنة التى وعد المتقون تجرى من تحتها الانهار اكلها دائم وظلها تلك  
عقبى الذين اتقوا»  
۵۲ (رعد/ ۳۵)
- «انزل من السماء ماء»  
۱۷۶ (رعد/ ۱۷؛ نحل/ ۶۵)
- «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لبيّن لهم»  
۱۶۴، ۱۳۲، ۱۰۰، ۸۱ (ابراهيم/ ۴)
- «وارسلنا الرياح لواقح»  
۱۵۵ (حجر/ ۲۲)
- «جنات عدن يدخلونها تجرى من تحتها الانهار لهم فيها ما يشاؤون» (نحل/ ۳۱)  
۵۲ «و ان لكم فى الانعام لعبرة نسقيكم مما فى بطونه من بين فرث و دم لبناً خالصاً  
سائغاً للشاربين»  
۱۵۵ (نحل/ ۶۶)
- «ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر على شىء و من رزقناه منا رزقاً حسناً فهو  
ينفق منه سرا و جهراً»  
۹۶ (نحل/ ۷۵)

- «ان الله يأمر بالعدل والاحسان» (نحل/ ۹۰) ۵۴
- «وهذا لسان عربي مبين» (نحل/ ۱۰۲) ۸۲
- «ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مستولاً» (اسراء/ ۳۶) ۱۳۱
- «افأصفاكم ربكم بالبنين واتخذ من الملائكة اناثاً» (اسراء/ ۴۰) ۲۵
- «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن اياً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (اسراء/ ۱۱۰) ۳۶
- «وان يستغثوا اغاثوا ايماء كالمهل» (كهف/ ۲۹) ۲۱
- «يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ اساورٍ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضراً مِنْ سُنْدُسٍ» (كهف/ ۳۱) ۸۷
- «حتى اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمئة» (كهف/ ۸۶) ۱۳۸
- «فارسلنا البهار وحنافتمثل لها بشراً سوياً» (مريم/ ۱۷) ۱۷۷
- «كلا سنكتب ما يقول» (مريم/ ۷۹) ۳۲
- «الرحمن على العرش استوى» (طه/ ۵) ۱۶۴
- «فلما اتاهانودي ياموسى اتى اتاربك فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى» (طه/ ۱۱-۱۲) ۱۷۷
- «ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يلقى اليك وحیه» (طه/ ۱۱۴) ۱۷۸
- «وما ارسلناك الا رحمة للعالمين» (انبیاء/ ۱۰۷) ۱۵۷
- «فبانها لاتعمى الابصار ولكن نعمى القلوب التى فى الصدور» (حج/ ۴۶) ۱۲۱
- «الم تر ان الله سخر لكم ما فى الارض والفلک تجرى فى البحر بأمره ويمسک السماء ان تقع على الارض الا باذنه» (حج/ ۶۵) ۱۲۲
- «كلا انها كلمة هو قائلها» (مؤمنون/ ۱۰۰) ۳۲
- «والذين كفروا اعمالهم كسراب بقیعة يحسه الضمآن ماء» (نور/ ۳۹) ۲۲
- «تبارک الذى نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذیراً» (فرقان/ ۱) ۱۵۷
- «قل انزله الذى يعلم السر فى السموات والارض» (فرقان/ ۶) ۱۰۱
- «نزل به الروح الامین على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين» (شعراء/ ۱۹۳-۱۹۵) ۱۳۳
- «قال الذى عنده علم من الكتاب انا انىک به قبل ان یرتد اليک طرفک» (نمل/ ۴۰) ۱۷۷
- «فلما اتاهانودي من شاطى الواد الایمن فى البقعة المبارکة من الشجرة ان يا

- موسی انی انا الله رب العالمین» (قصص/ ۳۰) ۱۷۹
- «وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون» (عنكبوت/ ۴۳) ۱۰۰، ۹۸
- «ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما فى الارحام» (لقمان/ ۳۲) ۱۲۸
- «الله الذى خلق السموات والارض وما بينهما فى ستة ايام ... يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه فى يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون» (سجده/ ۴ و ۵) ۱۲۵
- «ادعُوهم لآبائهم هو اقسط عند الله» (احزاب/ ۵) ۱۴۳
- «ما جعل ازواجكم اللائى تظاهرون منهن امهاتكم» (احزاب/ ۴) ۱۴۳
- «بلغت القلوب الحناجر» (احزاب/ ۱۰) ۱۲۱
- «فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها لكي لا يكون على المؤمنين حرج فى ازواج ادعيائهم اذا قضوا منهن وطراً» (احزاب/ ۳۷) ۱۴۳
- «وما ارسلناك الا كافة للناس بشيراً أو نذيراً» (سبا/ ۲۸) ۱۵۷
- «وقالوا نحن اكثر اموالاً واولاداً ومانحن بمعذبين» (سبا/ ۳۵) ۷۹
- «الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة رسلاً اولى اجنحة مثنى وثلاث ورباع» (فاطر/ ۱) ۲۵
- «قيل ادخل الجنة» (يس/ ۲۶) ۷۳
- «من يحيى العظام وهى رميم» (يس/ ۷۸) ۷۸
- «انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب» (صافات/ ۶) ۹۷
- «وحفظاً من كل شيطان مارد... الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب» (صافات/ ۱۰) ۹۷
- «فى جنات النعيم \* على سرر متقابلين \* يطاف عليهم بكأس من معين \* بيضاء لذة للشاربين \* لا فيها غول ولا هم عنها يزفون» (صافات/ ۴۷-۴۳) ۱۸
- «طلعها كانه رؤوس الشياطين» (صافات/ ۶۴) ۹۱
- «كتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر اولوا الالباب» (ص/ ۱۹) ۱۵۲
- «ونخلقكم فى بطون امهاتكم خلقاً من بعد خلق فى ظلمات ثلاث» (زمر/ ۶) ۱۵۵
- «وترى الملائكة حافين حول العرش يسبحون بحمدهم» (زمر/ ۷۵) ۲۶

«انه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم علیم»

(فصلت/ ٤١-٤٢) ١٤٤، ١٤١

«او من ينشأ في الحلية وهو في الخصام غير مبين» (زخرف/ ١٨) ٩٦

«وجعل الملائكة الذين هم عباد الرحمن اثاثا» (زخرف/ ١٩) ٢٥

«قال الذين كفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبين» (احقاف/ ٧) ٢٤

«مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى ولهم فيها من كل

الثمرات ومغفرة من ربهم» (محمد/ ١٥) ٨٧، ٢٢، ١٨، ١٦

«انفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفا لها» (محمد/ ٢٤) ١٥٢

«يد الله فوق ايديهم» (فتح/ ١٠) ١٦٤، ١٢٣

«انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون»

(حجرات/ ١٠) ٥٥

«قتل الخراصون» (ذاريات/ ١٠) ٣٢

«افسحروا هذا انتم لا تبصرون» (طور/ ١٥) ٢٤

«متكئين على سرر مصفوفة وزوجناهم بحور عين» (طور/ ٢٠) ٢٠

«وان يروا كسفا من السماء ساقطاً يقولوا سحاب مرحوم» (طور/ ٤٤) ٢٣

«الكم الذكور له الانثى» تلك اذا قسمة ضيزاً» (نجم/ ٢١ و ٢٢) ٩٣

«ان الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الانثى» (نجم/ ٢٧) ٢٥

«متكئين على فرش بطائنها من استبرق وجنى الجنتين دان» (الرحمن/ ٥٤) ١٩

«فيهن قاصرات الطرف لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان» كأنهن الياقوت والمرجان»

(رحمن/ ٥٤ و ٥٨) ٢٠

«متكئين على رفرف خضر وعبقري حسان» (رحمن/ ٧٦) ٨٧، ١٩

«وحور عين» كأمال اللؤلؤ المكنون» (واقعه/ ٢٢-٢٣) ٢٠

«وظل ممدود» و ماء مسكوب» و فاكهة كثيرة» (واقعه/ ٣٢-٣٠) ٢٣، ١٦

«لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط»

(حديد/ ٢٥) ٥٤

- «الله الذى خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن» (طلاق/ ١٢) ٣٠
- «الذى خلق سبع سموات طباقاً» (ملك/ ٣) ١٢٥
- «وما هو الا ذكر للعالمين» (فلم/ ٥٢) ١٥٧
- «تعرج الملائكة والروح فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة» (معارج/ ٤) ٢٦
- «يوم يخرجون من الاجداث سراعا كأنهم الى نصب يوفضون» (معارج/ ٢٣) ١١٧
- «الم تروا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً وجعل القمر فيهن نورا وجعل الشمس سراجاً» (نوح/ ١٥-١٦) ١٦٦
- «وانا ظننا ان لن نقول الانس والجن على الله كذباً» (جن/ ٥) ٢٧
- «وانه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً» (جن/ ٦) ٢٤
- «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً» (مزمل/ ٥) ١٧٥
- «انه فكر و قدر \* فقتل كيف قدر \* ثم قتل كيف قدر \* ثم نظر \* ثم عبس وبسر \* ثم ادير واستكبر \* فقال ان هذا الاسحر يزور \* ان هذا الاقول البشر \* ساصليه مقر»
- (مدثر/ ٢٥-١٨) ٣٤
- «لا تحرك به لسانك لتعجل به \* ان علينا جمعه و قرأه» (قيامه/ ١٧-١٦) ١٧٨
- «عينا يشرب بها عباد الله يشجرونها نفعاً جيراً» (انسان/ ٦) ١٦
- «عاليتهم ثياب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقاهم ربهم شراباً طهوراً» (انسان/ ٢١) ١٩، ١٨
- «قتل الانسان ما اكفره» (عبس/ ١٧) ٣٢
- «انه ليقول رسول كريم \* ذى قوة عند ذى العرش مكين \* ... \* وما صاحكهم بمعجون \* ... \* وما هو على الغيب بضين \* وما هو بقول شيطان رجيم» (تكوثير/ ٢٥-١٩) ٧٨
- «يسقون من رحيق مختوم \* ختامه مسك» (مطففين/ ٢٥ و ٢٦) ١٨
- «قتل اصحاب الاخدود» (بروج/ ٤) ٣٢
- «ارجاء ربك والملك صفاً صفاً» (فجر/ ٢٢) ١٦٤
- «كلا لينبذن فى الحطمة» (همزة/ ٤) ٣٢
- «تبت يداه ابي لهب وتب \* ما أغنى عنه ماله وما كسب \* سيصلى ناراً ذات لهب \* وامرأته حمالة الحطب» (لهب/ ١-٤) ٧٩، ٣٢



## «فهرست روايات»

«هو حبل الله المتين وعروته الوثقى وطريقته المشلى المؤدى الى الجنة والمنجى من النار، لا يخلق من الازمنة، ولا يفت على الاستة، لانه لم يجعل لزمان دون زمان، بل جعل دليل البرهان و حجة على كل انسان.»

٥٤

(بحار الانوار، ج ٨٩/٢٥)

ما فى القرآن آية إلا ولها ظهير و بطن و ما فيه حرف الأوله حد مطلع، فقال ظهيره تنزيهه و بطنه تأويله، منه ما قدمضى و منه ما لم يكن، يجرى كما يجرى الشمس والقمر، كلما جاء تأويل شىء منه يكون على الاموات كما يكون على الاحياء...»

٥٤

(بحار الانوار، ج ٨٩/٩٤ و ٩٧)

«نحن معاشر الانبياء أمرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم»

٨٣

(احياء العلوم، ج ١/٩٩)

١٧١، ٨٣

(اصول كافي، ج ١/٢٣)

«ما كلّم رسول الله العباد بكنه عقله قط»

١٥٣

(نهج البلاغه، خطبه ١٩٦)

«بحرأ لا يدرك قعره»

١٥٣

(تفسير عياشى، ج ١/٣)

«لا تنقضى عجائبه»

١٥٣

(بحار الانوار، ج ٨٩/٢٥)

«لا يشبع فيه العلماء»

١٧٢، ١٦٣

(عزالي اللئالى، ج ٤/١٢٢)

«رب ارتى الاشياء كما هي»

## «فهرست منابع»

- صفار ابنسام مرهون، التعابير القرآنية العربية في المشاهد القيامة، نجف، مطبعة الآداب، الطبعة الاولى، ١٣٨٧ق/ ١٩٧٦م.
- جوادعلى، المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت، دارالعلم للملادين، الطبعة الثانية، ١٩٧٦م.
- الحداد، يوسف دُرّه، دروس قرآنية، القرآن والكتاب، بيروت، المكتبة البولية، طبعة ثانية، ١٩٨٦م.
- الاطرقجي، واجدة مجيد، التثبيحات القرآنية والنيسة العربية، بغداد، وزارة الثقافة والفنون، ١٩٧٨م.
- صغير محمد حسين، الصورة الفنية في المثل القرآني، بيروت، دارالهادي، الطبعة الاولى، ١٤١٢ق/ ١٩٩٢م.
- طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، بيروت، دارالاعلمي، الطبعة الثالثة، ١٣٩٣ق.
- كارپتر، همفري، عمى، ترجمه حسن كامشاد، تهران، طرح نو، ١٣٧٣ش.
- ابو حجر، احمد عمر، التفسير العلمى للقرآن فى الميزان، دمشق، دار قتيبه، الطبعة الاولى، ١٤١١ق/ ١٩٩١م.
- فراء، يحيى بن زياد، معانى القرآن، قاهره، دار الكتب المصرية، تحقيق احمد يوسف نجاتي، محمد على التجار، ١٣٧٤ق/ ١٩٥٥م.

- جوادی، عبدالله، شریعت در آینه معرفت، تهران، نشر رجاء، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
- مینیه، رولان، پوزیه، لویس، فاروقی، نائله، سنوآهیف، طريقة التحليل البلاغی والتفسیر، بیروت، جامعة القديس يوسف، دارالمشرق، تعریب جرجوره جردان، هنری عویس، طبعه الاولى، ۱۹۹۳ م.
- ایازی، سیدمحمدعلی، قرآن و تفسیر عصری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- پول، جورج، نگاهی به زبان يك بررسی زبانشناختی، ترجمه نسرين حیدری، تهران، سازمان سمت، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- حنفی، احمد، التفسیر العلمی للآیات الکوئیة، قاهره، دارالمعارف بمصر، بی تا.
- حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، قاهره، دارالسلام، الطبعه الاولى، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵ م.
- زحیلی، وهبه، تفسیر المنیر، دمشق و بیروت، دارالفکر المعاصر، الطبعه الاولى، ۱۴۱۱ ق.
- حویزی، عبدالعلی، نور الثقلین، قم، مطبعه حکمت، با تصحیح و تعلیق سیدهاشم رسولی، ۱۳۸۳ ق.
- حجازی، محمد محمود، التفسیر الواضح، بیروت، دارالجمیل، الطبعه السادسة، ۱۳۸۹ ق.
- طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، بیروت، دارالفکر، طبع جدید، ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ م.
- طوسی، محمدبن حسن، البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، تحقیق شیخ احمد قیصر، بی تا. (افست از چاپ نجف).
- ابن عاشور، محمدطاهر، التحریر والتویر، قاهره، مطبعه عیسی البابی الحلبي، الطبعه الاولى، ۱۳۸۴ ق.
- فضل الله، محمدحسین، من وحی القرآن، بیروت، دارالزهراء، الطبعه الثالثة، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵ م.
- فراستخواه، مقصود، دین در چالش میان اعتقاد و انتقاد، تبریز.

- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی علوم القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق/ ۱۳۳۹ ش، تصحیح رسولی محلاتی.
- فخر رازی، محمد بن عمر بن حسین، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، افست از چاپ رحلی قاهره، بی تا.
- انجیل (کتاب الحیاة) بیروت، انجمن کتاب مقدس به زبان عربی، ۱۹۸۲ م.
- آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دار الفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۴ م.
- خلف الله، محمد احمد، الفن القصصی فی القرآن الکریم، قاهره، الطبعة الرابعة، ۱۹۷۲ م.
- بوکای، موریس، مقایسه ای میان تورات، انجیل و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۴ ش.
- آملی، سید حیدر، تفسیر المخطی الاعظم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مشابه القرآن و محکمه، قم، انتشارات بیدار، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق، با مقدمه سید هبة الدین شهرستانی.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.
- امینی، ابراهیم، سلسله مقالات فارسی کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، مقاله وحی، شماره ۱۲، قم، کنگره هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیة، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش، با تعلیق و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی.
- سیوطی، جلال الدین، الامتقان فی علوم القرآن، قم، انتشارات رضی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ ق.
- خمینی، روح الله، مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية، با ترجمه سید احمد فهری،

- تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۰ ش.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، بررسی های اسلامی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چاپ دوم، براساس چاپ ۱۳۹۶ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، بیروت، دارصعب، افست از چاپ اسلامیه، بی تا، تصحیح علی اکبر غفاری.
- رشیدرضا، شیخ محمد، الوحي المحمدي، قاهره، الزهراء للاعلام العربی، الطبعة السادسة، ۱۹۸۷ م.
- حکیم، سیدمحمدباقر، علوم القرآن.
- مجلات:
- بینات، طباطبایی، سیدمصطفی، مقاله قرآن زبان قوم، شماره ۶. ۱۳۷۴ ش.
- خرمشاهی، بهاءالدین، مقاله قرآن و بازتاب فرهنگ زمانه، شماره ۵، ۱۳۷۴.
- فقه، حسینی، سیداحمد، مقاله فقه و هنرهای تصویری و تجسمی، شماره ۴ و ۵، ۱۳۷۴.
- کیان، جلیلی، هدایت الله، مقاله وحی در همزیانی با بشر، شماره ۲۳.
- حسن زاده آملی، حسن، درس هیئت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش.
- سیوطی، جلال الدین، التسوکی، بیروت، دارالبلاغه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸ م، تحقیق عبدالکریم الزبیدی.
- سیوطی، جلال الدین، المهدب فیما وقع فی القرآن من العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸ م، تحقیق سیدحسین حلبی.
- جفری، آرتو، واژه های دخیل در قرآن، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- واحدی، حسن، اسباب النزول، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱ م، تحقیق کمال بسبونی زغلول.

- حنفی، حسن، الاسلام والحداثة (الوحى والواقع)، سلسله مقالات جمعى از نویسندگان عرب، بيروت، دارالساقى، الطبعة الاولى، ۱۹۹۰ م.
- آذرتاش، آذرنوش، تاريخ فرهنگ عربى، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۴ ش.
- مطهرى، مرتضى، ختم نبوت، مجموعه آثار، قم، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش.
- بهبودى، محمدباقر، معانى القرآن، تهران، نشر خانه آفتاب، ۱۳۶۹ ش.
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، تهران، شرکت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
- الجندى، انور، الفصحى لغة القرآن، بيروت، دار الكتاب اللبنانى، بى تا.
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك، ترجمه ابو القاسم پاينده، تهران، انتشارات اساطير، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش.
- غزالى، ابو حامد محمد بن محمد، احياء العلوم، بيروت، دار المعرفه، همراه با چند كتاب ديگر، بى تا.
- دروزه، محمد عزت، القرآن والملحدون، دمشق، دار قتيبه، الطبعة الثانية، ۱۴۰۰ ق/ ۱۹۸۰ م، توزيع دار صعب.
- دروزه، محمد عزت، تفسير الحديث، قاهره، عيسى البابى الحلبى، الطبعة الاولى، ۱۳۸۲ ق.
- ابن هشام، عبدالملك، السيرة النبوية، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ جديد، الطبعة الاولى، ۱۴۱۵ ق/ ۱۹۹۵ م. تحقيق مصطفى السقا، ابراهيم الايبارى، عبد الخيظ شلى.

In this connection, at first, examples of problems have been given, plus with an example. Then, the undeniable realities in the era of descent have been referred and later, the objections have been answered. But, as the fundamental root for rejection of objections, scientific and historical analysis in the descent of the Quran dates back the position determination and the place of mission, revelation and the type of Quranic verses and its capacity for expression.

The three theories in this connection are mentioned, and while stating each of the theories, their outcomes, too, are expressed.

Acceptance of each of the three theories will be as a basis for the reply to the doubts, that this writer has admitted the first theory, i.e., speaking of Quran by using the language of a nation and will defend it. He also criticises two other theories and states its objections. It is hoped the present writing will be acceptable for the readers and will be able to take a step in the way of developing the discussion.

## **Quran and the Culture of Time**

A doubt that is discussed in scientific circles from the times not very long ago, is that Quran has taken a manifestation of the era and the time of descent. In some verses, Quran refers to the issues that represents the affiliation to a particular age and the people of Jaziratol-Arab(Arabia peninsula). Such a doubt has caused the question whether the reflection of such a thing in the Holy Quran(which is according to our belief as a permanent miracle of the last prophet and as a light of way for all humans for good, is in agreement with the perpetuity and universality of the Quran. Doesn't the discussion of certain topics, issues and decrees in the Quran, if limited to a particular time and nation, cause the limitation for the mission?

In other words, if Quran is a reflection of the culture at the era of ignorance and of the culture of Hejaz people and, above all, if the teachings of Quran are influenced by the habits, customs of that era and if its decrees were in response to the human and social problems, and needs, how can it conform with the demands, desires and requirements of other ages, an how can it be a leading attractive and permanent book? And the most important of all, how can such issue be compatible with the divine revelation of the Quran?

The present book has been written in response to this doubt. Since this issue has been reflected in some publications and its scientific and cultural aspects have been paid more attention, we will deal with the objections one by one with the mentioning of the cases and verses, along with the necessary explanations.